مُجمع التّواریخ

در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد

تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری

تألیف

میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی

بتصحیح و اهتمام

استاد فقید

عباس اقبال

«آشتیانی»

سرشناسه : مرعشی صفوی، محمد خلیل بن داود، -۱۲۲۰ق .
عنوان و نام پدیدآور : مجمع التواریخ: در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری/ تالیف محمدخلیل مرعشی صفوی؛ به‌تصحیح و اهتمام عباس اقبال .
مشخصات نشر : تهران: کتابخانه سنائی: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
مشخصات ظاهری : ح، ۱۶۶ ص.
قیمت : ۲۵۰ ریال
یادداشت : چاپ اول: عباس اقبال: ۱۳۲۸ .
موضوع : ایران -- تاریخ -- صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق.
موضوع : ایران -- تاریخ -- حکومت افغانان، ۱۱۳۵ - ۱۱۴۲ ق.
موضوع : ایران -- تاریخ -- افشاریان، ۱۱۴۸ - ۱۲۱۸ ق.
شناسه افزوده : اقبال آشتیانی، عباس، ۱۲۷۵ - ۱۳۳۴.، مصحح
رده بندی کنگره : DSR۱۲۵۱/م۴م۳ ۱۳۶۲
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۹
شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۸۷-۶۳م

مقدمهٔ ناشر

۱- معرفی کتاب ومؤلف آن

کتابی که اینك دردسترس مطالعهٔ خوانندگان محترم نهاده میشود «مجمع التواریخ» نام دارد ومؤلف آن میرزا محمد خلیل یا سلطان خلیل میرزا مرعشی حسینی نوادهٔ سید محمد متولی آستانهٔ رضوی ملقب بشاه سلیمان ثانی است که ازجانب مادر صفوی بوده وجد او یعنی شاه سلیمان ثانی بتفصیلی که در همین کتاب مسطور است در سال ۱۱۶۳ قمری مدت چهل روز درمشهد سلطنت کرده است.

موضوع این تاریخ چنانکه مؤلف خود در مقدمه تصریح میکند شرح وقایع و سوانحی است که در ایران از تاریخ شورش افاغنهٔ غلزائی قندهار یعنی ازسال ۱۱۲۰ بوقوع پیوسته تا عصر مؤلف که سال ۱۲۰۷ است ومؤلف مدعی است که بعضی ازاین حوادث را تا زمان او هیچکس چنانکه باید و شاید ننوشته بوده جز میرزا مهدیخان استرابادی مؤلف تاریخ جهانگشای نادری که اوهم «بعضی ازاحوالات را بنا برمصلحت وهوای وقت درنهایت خفت وناهمواری واختصار وغیر واقع ذکرکرده است.»

حق اینست که میرزا محمد خلیل مؤلف مجمع التواریخ پاره‌ای قسمتها از وقایع هشتاد وهفت سالی را که بضبط آنها قیام نموده مثل علل شورش افاغنه و بیان حال ناگوار دستگاه سلطنتی شاه سلطان حسین و اسباب انقراض دولت او و شرح حال خاندان خود و وقایع راجع بسید احمد شاه مرعشی و شاه سلیمان ثانی را بتفصیل و دقتی نوشته که شاید هیچیك ازتواریخ راجع باین ایام آن حوادث را باین خوبی ننوشته و درضبط نیاورده باشند.

اما از جهت «ناهمواری» که نسبت آنرا مؤلف بمیرزا مهدیخان میدهد

باید گفت که مجمع التواریخ خود او نیز ازاین نقیصه خالی نیست باین معنی که مجمع - التواریخ در بیان وقایع ازجهت تفصیل واجمال بسیار ناهموار ونامتناسب است مثلاً درحالی که وقایع مذکور درفوق را بتفصیل تمام آورده احوال نادرشاه ومآل کار افاغنه وتاریخ دورهٔ کریم خان زند را درچند سطرخلاصه کرده یا با مختصر اشاره‌ای از سر آنها گذشته است حتی از ذکرعاقبت شاه سلطان حسین وتفصیل قتل او نیزخود داری نموده .

با وجود این نقص که عیب آن نیست مجمع التواریخ درهمان قسمتها کـه راه تفصیل پیش گرفته یکی از بهترین ومهمترین کتب تاریخی فارسی است و چنانکه گفتیم مطالبی درآن بدست می‌آید که هیچ کتاب دیگری راجع باین دوره ضبط آنهـا توجه نکرده است .

مؤلف کتاب میرزا محمد خلیل پسر میرزا داود و نوادهٔ میرزا سید محمد یعنی شاه سلیمان ثانی است ونسب این شاه سلیمان ووقایع مربوط باو درهمین کتاب از صفحهٔ ۹۰ تا آخر آن مضبوط است ،خوانندگان گرامی بآن صفحات مراجعه نمایند .

شاه سلیمان ثانی بشرحیکه در متن مذکور است بعد از آنکه در سال ۱۱۶۳ کور شد ازترس آنکه مبادا پسران بزرگ او ازطرف مخالفین صدمه‌ای برسد سلطان داود میرزا (پدرمؤلف مجمع التواریخ) و برادرش سلطان علی میرزا را مخفیانه بعتبات فرستاد تا درآنجا بتحصیل کمالات مشغول باشند و پسران صغیر را درمشهد نزد خود نگاه داشت .

بعدازیك سال شاه سلیمان بپسران خود بعتبات نوشت کـه از راه دریا خود را بهندوستان برسانند و در پناه عالمگیر ثانی (۱۱۶۷-۱۱۷۳) پادشاه گورکانی دهلی قرار گیرند و مراسله‌ای نیز دراین باب و در یادآوری روابط حسنه‌ایکه همیشه بین سلاطین صفوی و گورکانیان هند وجود داشته بعالمگیر نوشت ودرحقیقت پسران خود را باو سپرد .

سلطان داود میرزا برادر را درعتبات گذاشت وخود عازم دهلی گردید ولی چون بآنجا رسید اوضاع سلطنت عالمگیر را آشفته و هند را گرفتار حملات متوالی احمد خان درانی و آن پادشاه را اسیر دست وزرا و امرا دید بهمین جهت ببنگاله رفت و میخواست که از آنجا بعتبات برگردد لیکن مهابت جنگ صوبه دار یعنی حاکم آنجا اورا باحترام نزد خود نگاه داشت ودراین بین برادر او سلطان علی میرزا نیز ازعتبات رسید ودو برادر در بنگاله قصد اقامت کردند و بتدریج کسان دیگر خود را هم بهند خواستند.

سلطان علی میرزا عم مؤلف درسال ۱۱۸۸ در بندرهوگلی درشمال کلکته وفات یافت و برادرش سلطان داود میرزا پدر مؤلف هم بعد از آنکه پسررا درسال ۱۱۹۲ از اصفهان پیش خود خواسته بود درسال ۱۲۰۳ درمرشدآباد بنگاله جان سپرد ومیرزا محمدخلیل با هفت تن فرزندان دیگر او درهند ماندند ودرهمین مرشدآباد است که مؤلف پس ازچهارسال بعد ازفوت پدر خود بتألیف مجمع التواریخ توفیق یافته است.

میرزا محمد خلیل و پدر او سلطان داود میرزا هردو اهل فضل وعلم بوده‌اند. علامهٔ نسابه وفاضل نحریرجناب آقای سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی که بسیاری از حواشی نفیسهٔ ایشان برنسخهٔ اصل مجمع التواریخ بضمیمهٔ همین چاپ بطبع رسیده درباب مؤلف کتاب شرحی بعربی مرقوم داشته‌اند که ترجمهٔ آن اینست: «مؤلف مجمع التواریخ را تألیفات دیگری است مانند تعلیقات وحواشی او برتفسیر بیضاوی ومدارك ومن لایحضره الفقیه وتحریراقلیدس وشرح تذکره درهیئت و عقاید شیخ، ونیز کتابی دارد در انساب سادات مرعشی که خاندان اجداد او باشند، وفاتش درحدود سال ۱۲۲۰ اتفاق افتاده و قبرش در بنگاله قرار دارد».

غیر از این از احوال مؤلف اطلاع دیگری در دست نداریم.

در تألیف این کتاب مؤلف چنانکه خود میگوید علاوه بر جهانگشای نادری بیشتر تکیه‌اش بریاد داشتهای پدرش سلطان داود میرزا و « نسخه هائی است از تألیفات

میرمحمد علی مشهور بفاضل که در اواخر عمر ساکن مرشدآباد بنگاله شده بوده ».

ذکر این میرمحمد علی فاضل و نسخه های تألیفی او را نگارنده درهیچ مأخذی نتوانستم بدست آورد و اگر این نوشته ها بدست می‌آمد شاید میشد میزان معلوماتی راکه میرزا محمد خلیل ودیگران از او گرفته اند معین نمود .

وقایع بعد از نادرشاه که این کتاب شامل قسمتی از آنهاست غیر از جهانگشای نادری و نسخهٔ حاضر در چند تألیف دیگر نیزکه تقریباً مقارن همین اوقات برشتهٔ تحریر درآمده مذکوراست مثل مجمل‌التواریخ میرزا ابوالحسن گلستانه (سال تألیف آن ۱۱۹۶) که قسمتی از آن سابقاً دربین سنوات ۱۸۹۱ و ۱۸۹۶ در آلمان بتوسط اسکارمان۱ مستشرق آلمانی و تمام آن با مقدمه وحواشي وذیل آن از زین‌العابدین کوهمره‌ای در سال ۱۳۲۰ شمسی بتوسط فاضل ارجمند آقای سید محمد تقی مدرس رضوی در طهران منتشر شده ، و فوائد الصفویه که آنرا میرزا ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی درسال ۱۲۱۱ در لکنهو بنام محمد میرزا صفوی۲ در تاریخ صفویه ازجمله وقایع دوران سلطنت شاه سلیمان ثانی نوشته و یکی از جمله مآخذ او همین مجمع‌التواریخ میرزا محمد خلیل بوده است .

دیگر تاریخ میرقاسم موسوی سبزواری منشی شاه طهماسب ثانی که ذکر آن درکتاب فوایدالصفویه آمده وظاهراً نسخه‌ای از آن بدست نیست.

دیگر کتاب تذکرهٔ داود یا زبور۳ آل داود که تاریخ شاه سلیمان ثانی بن میرزا محمد داود و خاندان اوست تألیف سلطان هاشم میرزا پسر شاه سلیمان و عم میرزا محمد خلیل مؤلف مجمع‌التواریخ و او این کتاب را در سال ۱۲۱۸ نوشته و

---

۱ – Oscar Mann

۲ – این شخص که او را آقا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۰ درطهران بلقب سلطان محمد ثانی بسلطنت اختیار کرد نوادهٔ شاه طهماسب ثانی وپسرشاه سلطان حسین دوم است .

۳ – بعضی از مستشرقین ندانسته این کلمه را «زبور» خوانده‌اند در صورتیکه در «زبور» بودن آن شکی نیست .

مجمع‌التواریخ برادر زادهٔ خویش را نیز در دست داشته وگاهی هم بانتقاد مطالب آن پرداخته است .

ارنست بر ۱ مستشرق آلمانی ناشرتاریخ زندیهٔ علی‌رضابن عبدالکریم‌شیرازی که بسال ۱۸۸۸ میلادی درلیدن‌هلند منتشر شده‌درمقدمه‌ای‌که بزبان آلمانی بر آن نوشته بتشابــه قسمتی از عبارات و مطالب مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل ومجمل‌التواریخ میرزا ابوالحسن گلستانه (مخصوصاً در سلطنت شاه سلیمان ثانی و شاهرخ) برخورده ومیگوید که چون گلستانه کتاب خویش را پیش از تألیف میرزا محمد خلیل نگاشته « مسلماً از کتاب اواستفاده نکرده همچنین معلوم نیست که خلیل میرزا هم از این کتاب اقتباسی کرده ومطالبی برداشته باشد چه در این صورت درضمن منابع خویش از این کتاب نامی میبرده و جای بسی شگفتی است که با آنکه کتاب میرزا خلیل یازده سال بعد از کتاب گلستانه تألیف شده وی این کتاب را ندیده باشد ، شایدکمی نسخ آن‌که قطعاً درآن زمان هم چندان منتشر نبوده موجب آن شده که کتاب گلستانه بنظر خلیل نرسد .

« پس از آنجا که بیشترمطالب این دو کتاب با یکدیگرموافق است چنین میتوان حدس زدکه هردو یك مأخذ مشترك داشته‌اند وچون در هردو پادشاهی میرسید محمد متولی که در کتب دیگر یافت نمیشود بتفصیل ذکر شده میتوان چنین حدس زدکه اخبار خانوادگی وی‌که بقول خلیل میرزا از مآخذ او بوده مورد استفادهٔ گلستانه نیز واقع شده و بحکم شباهتی‌که در عبارت آن دو کتاب هست و در مواردی نیز جمله های آن دو باهم موافقند مسلماً این مأخذ مکتوب بوده و از افواه مردم‌گرفته نشده است وچنانکه بتحقیق پیوسته داود میرزا پسر ارشد شاه سلیمان‌که پس ازگرفتاری پدرش ازمشهد بهندوستان‌گریخته درسالهای ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ درمرشدآباد زندگی میکرده پس ممکنست که گلستانه مطالب تاریخ خود را از سلطنت میر سید محمد تا عــزل وکورشدن وی‌ازهمان نوشته‌های میرزا داودگرفته‌باشد وبعد هم خلیل میرزا ازهمان

Ernst Beer – ۱

منبع استفاده کرده است و نیز ممکنست که تاریخ محمد علی فاضل که خلیل میرزا آنرا از مآخذ عمدهٔ خود شمرده مأخذ هردو کتاب باشد[۱].

نظر ارنست بر در باب دو کتاب مجمل‌التواریخ گلستانه ومجمع‌التواریخ میرزا محمد خلیل و مبتنی بودن آنها در باب قسمتی از مطالب برمأخذی مشترك اصولاً صحیح بنظرمیرسد جز اینکه شاید ارنست بر ملتفت نبوده است که میرزا ابوالحسن گلستانه اواخر عمر را در مرشد آباد بنگاله محل اقامت میرزا محمد داود و پسرش میرزا محمد خلیل میزیسته وبا این دو تن معاصر بوده، در این‌صورت بسیار بعید است که ایشان یکدیگر را نشناخته وگلستانه از نوشته ها و بیانات شفاهی میرزا محمد داود استفاده نکرده باشد واین معلومات البته همانهاست که اندکی بعد میرزا محمد خلیل پسر میرزا داود در تألیف مجمع التواریخ خود آنها را مورد استفاده قرار داده است.

۲ ـ کیفیت طبع کتاب

علامهٔ معظم جناب آقای آقا سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی که ذکر خیرشان قبلاً گذشت ونام نامیشان با چاپ این کتاب پیوسته توأم خواهد ماند در یکی از مرقومات خود مجمع‌التواریخ میرزا محمد خلیل را بنگارنده معرفی و اهمیت آنرا گوشزد فرمودند. باشارهٔ معظم له دانشمند بزرگوار آقای آقا سید عبدالحجهٔ بلاغی که از مؤلفین ذیقدر و فضلای ارجمند عهد ما بشمارند اصل نسخه را برای ملاحظه تحت اختیار نگارنده گذاشتند، راقم سطور هم پس ازمطالعه کتاب را فوق‌العاده مفید و مهم یافتم و بعد از استجازه از حضور هردو فاضل معظم بخرج خود بکار چاپ آن دست زدم و خدا را شکر که نیت ما بروفق دلخواه جامهٔ عمل پوشید و یکی‌از متون تاریخی فارسی بحلیهٔ طبع آراسته ودر دسترس طالبان گذاشته شد.

---

۱ ـ نظریات ارنست بر را آقای مدرس رضوی بتفصیل درمقدمهٔ مجمل‌التواریخ نقل کرده‌اند وما قسمت فوق را عیناً از آنجا برداشتیم.

از این کتاب نفیس آنچه تحقیق کردیم گویا در طهران دیگر نسخه‌ای نباشد و اگر کسی از آن نسخه‌ای داشته ما را از آن اطلاعی حاصل نشد اما در اروپا در کتابخانهٔ دیوان هند لندن و کتابخانهٔ سلطنتی برلین در هر کدام یك نسخه از آن وجود دارد .

از آنجا که بعللی در کار چاپ این کتاب عجله داشتیم ما را فرصت کافی برای نوشتن حواشی و تعلیقات بر آن فراهم نیامد فقط آنچه را که علامهٔ استادی آقای آقا نجفی متعناالله بطول بقائه در حین مطالعهٔ نسخهٔ خطی بر آن افزوده‌اند عیناً در پای صفحات با امضای ایشان نقل کرده و آنچه را هم خود از نوع توضیحات لغوی و غیره لازم میدانستیم بدون امضا آورده‌ایم .

کتاب مجمع التواریخ از حیث انشاء امتیاز خاصی ندارد بلکه غالباً جملات آن بریده بریده و افعال رابط محذوف یا مکرر است فقط حیث عمدهٔ آن بسادگی وخلو آن از تکلف است و بهمین علت بمراتب بردرهٔ نادره وجهانگشای نادری و گیتی گشای میرزا محمد صادق نامی و گلشن مراد میرزا ابوالحسن غفاری ترجیح پیدا کرده ودر یکی دوجا هم که مؤلف خواسته است از ساده نویسی منحرف شود وراه تکلف وتصنع پیش گیرد مانند وصف قحط اصفهان (ص ۵۷ - ۵۸) و جلوس شاه سلیمان ثانی (ص ۱۱٦ - ۱۱۸) باز خوب از عهده برآمده و عباراتش بهیچوجه مغلق وترکیباتش زیاد غریب و دور از ذهن نیست .

۳- اهداء کتاب

ناشر این کتاب علاوه برمراتب امتنانی که از جناب آقای بلاغی و عنایتی که در واگذاشتن نسخهٔ وحید ونفیس خود برای طبع در اختیار ما دارد صمیمانه ممنون هدایت و اشارت حضرت علامهٔ المعی آقای آقا سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی مد ظله است ودر این خدمتی که بدست راقم سطور انجام میشود در حقیقت فضل کلی و سهم عالی

از آن معظم له است که هم مالك دانشمند نسخه را باین کارخیر تشویق فرمودند و هم مخلص را براین صراط مستقیم ناصر ومؤید گردیدند .

بد بختانه هنوز این جانب را فیض محضر انور این علامهٔ بزرگوار دست نداده وتا کنون ازانفاس شریفهٔ ایشان حضوراً برکتی نبرده ام لیکن خدا را شکر که باران رحمت معارف و فضایل معظم له همیشه از طریق نامه جاری است وسعهٔ صدر آن دریای گوهر زا تا آنجاست که هروقت من و هرکس دیگر از ایشان مطلبی پرسیده‌ایم یا کتابی بعاریت خواسته‌ایم بی‌دریغ وبلا مضایقه حاجت ما را برآورده و سیراب و کامیابمان فرموده‌اند .

علامهٔ نجفی که یکی ازمفاخر زمان ما بشمارند بی اغراق در فن تاریخ و انساب و اطلاع براحوال کتب و رجال نظیر ندارند و تمام اوقات شریفهٔ ایشان علاوه برقیام بوظایف دینی بکار مطالعه و تألیف میگذرد وهرچه آن وجود ذیجود را بکف می‌آید در راه کتاب وجمع معارف و معلومات صرف میشود ، اینست که این ارادتمند ازصمیم قلب از خداوند سلامت و توفیق ایشان را مسألت مینمایم و از سر اخلاص بتکرار دعای کثرالله امثاله میپردازم اگرچه آن استاد جلیل مثل ندارد وبسیرمشکل است که روزگار باین زودی برای او نظیر ومانندی بیاورد .

برای آنکه در قبال مراحم و الطاف بی پایان ایشان مختصر ادای دینی بعمل آید نگارنده این نسخه را با کمال اخلاص بمحضر محترم معظم له تقدیم میدارد و امیدوار است که بفضل و بزرگواری خود آنرا بپذیرند .

درخاتمه از دوست فاضل عزیز خود آقای محمد مکری سپاسگزارم که زحمت تهیهٔ فهارس کتاب را برعهده گرفته و با این مرحمت نگارنده را رهین امتنان خود داشته اند .

طهران آذر ماه ۱۳۲۸ شمسی

عباس اقبال

بسم الله الرحمن الرحیم

مجمع التواریخ

حمد و ستایش بی‌قیاس مرمعبودی را که بواسطهٔ روشنی و ضیای شریعت رسل وانبیاء مشتی افتادگان وادی حیرت را راهنمائی بسرحد نجات و فلاح نموده و سپاس بی‌حد مرآفریدگاری را که کشتی نشستگان بحرحیات بی بقا را بمعاونت عقاب دوربین [ایمان] بساحل امن واماں رسانیده

خرد را گر نبخشد روشنائی بماند تا ابـد در تیره رائی

و درود بی عد مر مسند نشین اورنگ رسالت و اصطفاء صلی الله علیه و آلـه

چراغ افروز فانوس زبرجد فروغ شش جهت یعنی محمد

را بادکه براهنمائی آل طاهرین او ازگرد باد ظلمانی حوادث دست توسل بر دامان استشفاع وهدایت آنها زده‌خودرا بمقصود اصلی توان رسانید.

اما بعد چـون از مورخان تواریخ‌که من ابتدای فتور و شورش افاغنهٔ غلزهٔ قندهار‌که در سنهٔ یك هزار ویك صد و بیست (۱۱۲۰) هجری حادث شده لغایت حال که تاریخ یك هزار و دو صد و هفت (۱۲۰۷) هجریست احدی اسباب آغاز شورش و افساد جماعت افاغنهٔ غلزهٔ و ابدالی و بعضی از وقایع و سوانح متنوعهٔ بعد از آن را در رشتهٔ تحریر مندرج نساخته مگر میرزا مهدیخان مؤلف تاریخ نادری‌که بعضی از احوالات را بنا برمصلحت و هوای وقت در نهایت خفت و نا همواری و اختصار و غیر واقع ذکر نموده بناء علیه این ابجد خوان دبستان نا دانی و هیچمدان بـوستان سخندانی محمد خلیل‌بن سلطان داود میرزا ابن‌شاه‌سلیمان الحسینی الموسوی‌الصفوی، انارالله برهانهم ، باوجود عدم استحضار از کیفیت حالات و دستیاب نشدن نسخهٔ کامل از روی نسخه هائی‌که فضالت پناه مرحوم میرمحمد علی مشهور بفاضل‌که در اواخر

عمر ساکن مرشد آباد بنگاله و موافق یاد داشتی که والد طاب‌الله ثراه این راقم عاصی در حین حیات برشتهٔ تحریر درآورده بود اقتباس نموده واز بعضی نسخ متفرقهٔ دیگر واز تقریرثقات مستخبران برخی حالات مرقومه‌که بالمشافهه معاینه نموده‌بودند بصحت پیوست جمع نموده ، بیت

زهر منزلی توشه برداشتم زهرخرمنی‌خوشهٔ‌یافتم [کذا]

وآنرا مسمی ساخت بمجمع‌التواریخ تلخیصاً و اجمالاً ذکر مینماید امیدکه صاحبان بصیرت وبینائی باصلاح و درستی اوکوشیده این نالایق بی‌سرانجام را معذور دارند ، بیت :

جائی‌که عقاب پر بریزد از پشهٔ لاغری چه خیزد

هرچند عبارات و الفاظ این رساله هیچ‌گونه سزاوار تعریف و توصیف نیست نهایت چون حتی‌المقدور در تصحیح و توضیح وقایعی‌که درآن مندرج است سعی و کوشش نموده لهذا دوسه بیتی مناسب محل برشتهٔ تسطیر درمی‌آورد ، شعر :

این نادره مجموعهٔ اقسام سخن گلهای‌کلام را بود چون‌گلشن
بحریست لبالب از لئالی پر از هنر و زعیب خالی
امید که گردد این در پاك آویزهٔ گوش اهل ادراك

من‌الله التوفیق و الاستعانة .

ذکر در بیان مبادی احوال امیر اویس وخروج او

برنکته‌سنجان دقیقه‌رس اوضاع عالم‌کون ومکان وطالبان اخبار جهان بی بنیان و مستفسران آثار اصناف فرق ما تقدم مخفی و پوشیده نماندکه فرقهٔ افاغنه قومی‌اند که درمابین بلاد خراسان‌وهندوستان مسکن دارند وطول بلاد ایشان از جانب مشرق رود نیلاب است‌که‌آنرا اهل هند دریای اٹك[۱] می‌نامند و ازجانب مغرب توابع هرات

۱ — غرض همان شط سند است که بمناسبت ممبر نیلاب بر کنار این‌شط بین‌غزنین و پنجاب‌وبمناسبت‌قلعهٔ اٹك (ایضاً برکنارهمین شط نزدیك ملتقای‌کابل وسند) آنرا رود نیلاب و دریای اٹك نیز میخوانندند .

وعرض بلاد ایشان از جانب شمال سواد باجور۱ وهندوکوه است متصل بحد غور بند و کُه مرد که ازتوابع بدخشان و بلخ است و از جانب جنوب قصبهٔ سیوی و دها دهر است از توابع پهکر وسیوستان سند۲ . اکثر آنها دراین سنوات تابع کابل و ملتان اند از بلاد هندوستان واقل ایشان تابع قندهار و هرات‌اند از بلاد ایران ودو قبیلهٔ عمدهٔ افغان که در بلاد ایران هستند بزرگترین آنها ابدالی است که درحوالی هرات میباشند وبعد از ایشان قوم غلزهٔ‌اندکه درحوالی قندهار ساکن‌اند و همیشه یکی از سرداران این هردوقبیله درسر کار پادشاه ایران نوکر میبوده‌اند وخطاب سلطانی داشته چنانکه در زمان شاه سلطان حسین . و دراین رساله شاه سلطان حسین در بعضی مواقع بخاقان سعید شهید تعبیر شده و سردار قبیلهٔ غلزهٔ امیر اویس نام داشت وفرقهٔ غلزهٔ بنحوی که از زبان ایشان شنیده شده خود را سید میدانند و بطوری بیان می‌نمایند که اثبات ولدالزنائی‌خود میکنند وبهمین جهت در وقتیکه محمود پسر امیر اویس تسخیر اصفهان نموده و پادشاه گردید نقش سکهٔ خود را این بیت نمود :

سکه زد برسیم و زر مانند قرص آفتاب   شاه محمود جهانگیر سیادت انتساب

ومسکن امیر اویس در آن زمان قلات غلزهٔ۳ میبود و آن‌مکانیست مابین غزنین وقندهار که از آنجا تا چهار باغ که بعضی آنرا قراباغ نیز گویند که سرحد قندهار واول زمین هند است دو سه منزل راه است .

در زمان شاه سلطان‌حسین بیکلر بیکی قندهار یعنی امیرالامرای آنجاگرگین خان مخاطب بشاه نواز خان از والی زاده های گرجستان بوده واو باهفت هشت‌هزار

---

۱ — باجور نام‌محلی است از بلاد کافرستان در شمال پیشاور جزء ولایت‌سوات در دره‌های هندو کوه .

۲ ـ سیوستان قسمتی است از ناحیهٔ سند ضمیمهٔ پاکستان کنونی بین شط سند وکوههای شرقی بلوچستان وسیوی یاسیبی و دهاد و پهکر در شمال غربی شکار پور واقع است .

۳ ـ همان کلات غلجائی درکنار نهر ترنك مابین قندهار و غزنین .

گرجی محافظ و فرمان فرمای قلعهٔ قندهار و زمین داور و بست و شال ومستنگ و فوشنج وقلات علزهٔ و قلات بنچارهٔ بلوچ و گرشك تا سرحد فراه واسفزار بود. وچون فرقهٔ گرجی همگی نصرانی اند حکومت آنها برفرقهٔ مسلمان ناگوار نمود و قوم غلزهٔ که شجاع تر و با غیرت تر از فرقه های دیگر افاغنه اند و بسبب اختلاف کفر و اسلام بی‌اعتدالی‌بسیار از آنها برفرقهٔ مسلمین توابع قندهار خصوصاً افاغنه روی‌میداد ودست درازی برناموس آنها از اناث و ذکور مینمودند هر چه امیر اویس بگر گین خان منع این مقدمات مینمود وتظلم میکرد از راه غرور نمی‌پذیرفت بلکه حمل بربغی وطغیان او می‌نمود . و امیر اویس وسایر فرق افاغنه بسبب آنکه سنی مذهب بودند کمال تنفر از حکومت قزلباش داشتند و بسبب حکومت فرقهٔ گرجیه این تنفر مضاعف و دو بالا گردید وچون امیر اویس شخص شجاع وصاحب داعیه بود و سرپرشوری داشت تاب این مذلت نیاورده از قندهار عازم اصفهان گردیدکه بدرگاه پادشاهی شکایت شاه نواز خان کرده اورا معزول نماید و یا معاتب بعتاب پادشاهی نموده او را و لشکر او را از زیاده‌روی بازدارد. چون وارد اصفهان گردید مقارن نوشتجات شاه‌نواز خان وعرایض او بخدمت پادشاه وامرا متضمن شکایت از امیر اویس و اینکه او صاحب داعیه است وعزم خروج دارد و بهتر آنست که او را در همانجا بکشند یاحبس مؤبد نمایند والا مراجعت او حسب‌الخواهش موجب ظهور فتنه وفساد درملك قندهار است رسید .

اگرچه امیر اویس بتوسط محمود آقای خواجه سرا که ناظر کارخانجات شاه سلطان حسین که باصطلاح هندوستان میر سامان گویند بلکه دخیل کل امور مالی و ملکی پادشاهی درآن‌زمان بود بپیشکش نمودن چندتخته شال‌کشمیر ونفایس اقمشهٔ بلادهندوستان ونقد وغیره درخدمت پادشاه وامراخود را بی‌تقصیر ونوشتجات گرگین خان‌را معلل بغرض وانموده لکن معلوم او شدکه مستدعیات او پذیرا نخواهدگردید ناچار بقصد زیارت حج بیت‌الله‌الحرام از راه شیراز ودریا ببحرین وقطیف ولحصا متوجه گردید وبعداز فیض یابی آن اماکن شریفه مراجعت باصفهان نموده نوشتجات امرا و

غیره متضمن سفارش خود نزد گرگین‌خان حاصل نموده و نیز از اوضاع کارخانهٔ سلطنت ایران و وضع سلوك پادشاه و امرا دریافت که همهٔ امرا و سپاه بسبب بعد عهد آرام وعدم وقوف بقواعد جنگ و سپهداری عاری از امر سپاهیگری و ملك داری‌اند و اگر کسی که اندك تدبیری و شجاعت و دلیری داشته باشد بقدر حوصلهٔ خود میتواند تسخیر بلاد ایران نمود بهمین اراده و عزیمت سفارشنامجات گرفته وارد قندهار گردید و گرگین خان چون علانیه بی‌سببی نمیتوانست او را مؤاخذه نماید بنا بر آن باو بسلوك ومدارا پیش آمد و امیر اویس رخصت رفتن قلات که پنج شش منزلی قندهار و مسکن او بود حاصل نموده متوجه آنجا گردید ودر قلات بعنوان خفیه سپاه و لشکر قوم غلزهٔ که اهل و اولوس او بودند و همچنین از فرق دیگر افاغنه جمعی که بسمت شجاعت و سپاهیگری موصوف بودند جمعیتی شایسته مهیا نموده با آنها عهد و پیمان نمود که هر ارادهٔ که داشته باشد ایشان بی مضایقه در آن شریك شده آنچه از منافع حاصل شود از مال وملك برادرانه با هم قسمت خواهند نمود ودر ظاهر چنین شهرت انداخت که چون ازسفر مبارك حج مراجعت نموده‌ام برای تهنیت ومبارکباد وگرفتن تبرکات نزد من تردد مینمایند و بعد از چندی باز بقندهار آمده بخدمت گرگین خان حاضر گردیدو غایبانه بجماعت کاکری که فرقهٔ اند ازافاغنه که درحوالی فوشنج وشرج رباط مشرق رویهٔ قندهار می‌باشند و آنها نیز با اودرخفیه هم‌عهد بودند پیغام فرستاد که سربشورش وفساد بردارندو بگرگین‌خان اظهارنمود که این جماعت بسیار شریر ومفسدند وتا قلع مادهٔ فساد ایشان کرده نشود فتنه‌فرونخواهد نشست ، بایدکه سپاه ولشکرجمع نموده بر سر ایشان رفت. بهمین اراده گرگین خان از فتنهٔ قندهار با عساکر خود بر آمده و بجمیع سرکردگان و سرداران قندهار از افاغنه و بلوچ وغیرهم احکام فرستاد که باید در اردوی او حاضر شوند. امیر اویس نیز نصف سپاه خود راکه بقدر دو سه هزار بودند طلب داشته ازنظر گذرانید وسان آنها نموده وسه چهار هزار سپاهی مستعد کار آمدنی خود را نوشته فرستاد که مستعد وحاضر بوده هروقت خبر کنم دو منزل یکی

کرده خود را بتعجیل برسانند وچون شاه نوازخان با سپاه خود بقریهٔ ده شیخ که سه چهار منزلی قندهار است رسید بمصلحت امیر اویس وغیره سرداران برادرزادهٔخود اسکندرمیرزا راکه درمیان فرقهٔ گرجیه به‌الکسندل میرزا مشهور بود سر فوج نموده باعمدهٔ سپاه خود برسر یاغیان کاکری فرستاد وجمیع سر کرده‌ها راکه سرخیلان فوج قندهار بودند بگرو نزد خود در آنجا نگاه داشت بتمهید آنکه اگر سرداران همراه فوج باشند شایددرجنگ کوتاهی نموده گریخته بوطن خود روند واگردرنزداوحاضر باشند باز تدارك ممکن است ومن‌جملهٔ آنها امیر اویس نیز بود وچون عمدهٔ فوج بر سر مهم رفتند وقدری شاگرد پیشه وعملهٔ کارخانجات وچند نفر معدودی از یوزباشیان با گرگین خان باقی ماندند امیر اویس اول شخصی را بعنوان خفیه نزد سرکردگان فرقهٔ کاکری فرستاد که شما مقدمه را طول داده گاهی دم از صلح وگاهی دم از جنگ زنید تا من در اینجا کار بمدعی سازم ، آنگاه شخصی دیگررا بنزد فوجی که در ملك خود گذاشته بود فرستاد که خود را بتعجیل تمام درعرض سه چهار روز بمن رسانید . چون لشبکر او نزدیك رسیدند بقدر دو صد سوار کار آمدنی از آن عسکر بعنوان خفیه طلبید وخود در وقت رسیدن آن قشون که قریب نصف شب بود سوار شده بر در حرم سرای گرگین خان آمد بقولی آنکه بی محابا برگرگین خان ریخته او را دستگیر نمود وبروایتی اینکه بدست خواجه سرا بگرگین خان پیغام فرستاد که خبر موحشی از فوجی که بر سر یاغیان رفته بمن رسیده باید بندگان خان زود تشریف آرند که عرض نمایم وتدارکی که درخور آن باشدکرده شود .

چون گرگین خان ازحرم بیرون آمد اورا دستگیر کرده همان دم بدست مراد خان نام افغانی که گویند خنثی بودبقتل رسانید وهمچنین درهمان گرمی بخیمهٔ یك یك سرداران رفته بحیله همهٔ آنها را بقتل آورد ، آنگاه فی‌الفور اسباب و یراق و لباس فوج گرگین‌خان را بافاغنهٔ خود پوشانیده بهیئتی که گرگین خان درسواری میبود خود را آراسته متوجه قندهار گردید وبمردم خود تأکید نمود که هر کس بیشتر از فوج او

متوجه قندهار شود او را بکشند و راه‌ها را بنحوی سپرده و بند نمود که هیچ کس نتوانست این خبر را باطراف رسانید وشب وروز تاخته هیچ جا آرام نگرفت تاآنکه شب سیم ربعی ازشب گذشته‌خود را بقندهار رسانید و پیشتر دو کس را فرستاد تاخبر نمایند که خان رسید.

مردم قلعه چون از دور ایشیك آقاسیان مندیل بسر و کتل ها و شاطران و مشعلچیان‌رابهیئت‌سواری گرگین خان دیدند یقین کردند که گرگین خان خواهد بود، وقتی دروازه را گشودند امیر اویس بتعجیل تمام بی توقف خود را باندرون دروازه انداخت و کشیکچیان‌ودروازه بانان را بزیر تیغ گرفتند وقلیلی‌ازسپاه که درشهر مانده بودند اکثر درخواب وبعضی نیمخواب حیرت وبهت آنهارا دربربوده وتمام قلعه مسخر شده هرکه دست بر آورد کشته گردید و کشیکچیان برهمهٔ خانه های سرداران‌فرستاد آنچه متعلقان گرگین خان بودند همه را حبس وقید نمود وجمیع اموال و اسباب و کارخانجات و نقدگرگین خان را ضبط نمود و بتصرف درآورد و در قلعه را محکم بست و باطراف و جوانب نزد قبایل افاغنه و غیر آنها هرکه را گمان معاونتی داشت بوعده های جمیل و امیدواریها بنزد خود طلبید و چون این خبر بلشکر الکسندل میرزا رسید آنچه افاغنه همراه او بودند از توابع امیر اویس فرار نموده ملحق بفرقهٔ کاکری شده باتفاق آنها نزد امیر اویس آمدند و الکساندل میرزا با سپاه قزلباش بتعجیل تمام متوجه قندهار گردید که شاید قلعه را بتدبیری بدست آرد، چون بحوالی قلعه رسید در قلعه را مسدود و دست تصرف خود را از گرفتن آن قلعه کوتاه دید لاجرم بیرون قلعه فرودآمد و پیش‌از آمدن الکسندل میرزا امیر اویس چون‌توابع ولواحق گرگین خان‌را با نعش او از ده شیخ همراه خود بقندهار آورده بود به الکسندل میرزا از روی مکر پیغام فرستادکه من این کار را بسرخود نکرده‌ام بلکه وقتی که در اصفهان بودم امرای پادشاهی مرا نوید حکومت قندهار بشرط قتل گرگین خان داده بودند الحال من منتظر ورود فرمان ایالت قندهارم و آن عنقریب

خواهد رسید، شما را بهتر آنست که قبایل و بازماندگان عم خود را با نعش او گرفته باصفهان روید .

الکسندل‌میرزا ناچارتن‌باین‌سخن‌درداده تابوت‌عم‌خودرا باعورات وقبایل‌برداشته روانهٔ هرات گردید وامیر اویس دراستحکام قلعه کوشیده اکثر سرداران حوالی‌قندهار را بعضی را بلطف و بعضی را بعنف باطاعت خود درآورده در امر حکومت مستقل گردید و این وقایع در سال هزار و یك صد و بیست و دو (۱۱۲۲) هجری وقوع یافته بود .

گفتار درآمدن خسرو خان سپه سالار بجهت استخلاص قلعهٔ قندهار ومقتول شدن او بدست قوم اشرار بعشیهٔ مدبر اللیل و النهار

چون این‌خبر باصفهان رسید شاه سلطان‌حسین وارکان سلطنت او خسرومیرزا برادر زادهٔ گرگین خان را بخطاب سپهسالاری و سرداری سپاه قندهار مفوض نموده باتفاق جمیع امرای خراسان و حاکم هرات و علیقلیخان حاکم کرمان با قریب پنجاه هزار سوار وپیاده و توپخانه و خزاین و آنچه لازمهٔ جنگ بود همراه نموده روانهٔ قندهار نمودند وخسرو میرزا بعد طی مراحل ومنازل از راه خراسان و مشهد مقدس وهرات بکنار رود هیرمند که سه چهار فرسخی قلعهٔ قندهار است رسید و امیر اویس پیش‌از ورود خسرو خان با لشکر وجمعیتی که موافق استعداد وتوانائی او بود ازقلعهٔ قندهار بر آمده کنار رود هیرمند را سیبه۱ بسته سدّ راه عبور لشکر خسرو خان گردیده بود .

چون خسرو خان بآنجا رسید عبور لشکر او دشوار گردید، بقدر یك هفته هردو لشکر روبروی‌هم نشسته بودند که دربن‌بین خبربامیراویس رسید که‌سرکردگان فرقهٔ ابدالی با پنج شش هزار سوار مستعد بمعاونت ومدد خسرو خان می‌آیند .

---

۱ ــ سیبه یا سیبا کلمه‌ایست ترکی بمعنی سنگر و خاکی که برای حفظ لشکر در جلوی آن توده کنند .

چون فیمابین فرقهٔ ابدالی و غلزهٔ عداوتی از سابق بود امیر اویس را از غایت جلادت و دلیری بخاطر رسید که بقدر سه چهار هزار سوار جر رکار آمدنی یکه تاز برداشته بیخبر بر سر راه ابدالی رود و آنها را دربین راه‌شکست داده تار و مار نماید و در اینجا کنار رود هیرمند که سیبه ها در کمال مضبوطی است عبور لشکر قزلباش نخواهد شد .

بهمین عقیده فوج خود را گذاشته با لشکر انتخابی شباشب بیخبر بر سر فرقهٔ ابدالی رفت و شب دوم وقت سحر علی‌الغفله شبخون برفرقهٔ ابدالی زد و جمع کثیری از آنها را با چند سردار بقتل رسانید و سایر سپاه ابدالی را متفرق گردانید و درین بین روز دیگر ازلشکر امیر اویس یك دو کس از رعایای قندهار شیعه مذهب که‌افاغنه آنها را فارسی زبان میگویند ازجای دور دست از آب گذشته خود را بلشکر خسرو خان رسانیدند و نزد خان رفته ظاهر نمودند که امیر اویس دیشب بقصد شبخون فرقهٔ ابدالی رفته درلشکر حاضر نیست و سپاه کار آمدنی او همراه اوست ، در اینجا مردم ناکاره بی سردارند، فرصتی به از این بدست نخواهد آمد، بهتر اینست که بجلدی و چالاکی ازدریا عبور نموده خود را بقلعهٔ قندهار باید رسانید ودرقلعه نیز فوج چندانی از افاغنه نیست و رعایا ومردم فارسی زبان همگی منتظر و دست بدعایند که هروقت لشکر قزلباش برسد از اندرون معاونت نموده درقلعه را برروی فوج قزلباش گشایند .

خسرو خان‌بمحض شنیدن این خبر بتعجیل از دریا عبور نمود وفوج امیراویس بسبب بـی سرداری ممانعت نتوانست کـرد و بهمین نحو پاشنه کـوب خودرا بقلعهٔ قندهار رسانید وبمحض رسیدن بعضی از سرداران فوج داخل دروازهٔ قلعه شدند و افاغنهٔ که درقلعه بودند بسبب نبودن سردار و غلبهٔ حیرت ازاین واقعه وهجوم رعایا و فارسی زبانان اندرون قلعه ازآنها حرکتی نتوانست شد .

دراین بین اولاً و بالذات تقدیر در مشیت الهی وثانیاً بتدبیرات ناقصهٔ بعضی از مشیران که بخسرو خان گفتند که اگر شما باین سهولت تسخیر قلعهٔ قندهار نمائیدو

این خبر بحضور پادشاهی رسد متصدیان و کارکنان پادشاهی از شما بازخواست خزانه ومحاسبهٔ خرج آنها را خواهند خواست و این معنی موجب وهن احوال شما و قلت منافع خواهد بود بهتر آنست که بالفعل مردمی که داخل قلعه شده اند بازباید طلبید ومقدمهٔ محاربه را طول باید داد تاصعوبت این امردرنظر ها موجب عظم این کار گردد ودست آویزی برای خرج خزاین بدست آید. خسروخان از بخت برگشتگی و سوء تدبیر مردم را از دروازهٔ قلعه بقهر وجبر باز گردانید ودراین بین امیراویس وقت شب چون بعد ازجنك با ابدالی فتح کرده مراجعت نمود لشکرخود را درجای خودنیافت وهم وهراس عظیم براو مستولی گردید، میخواست از همانجا روانهٔ قلات غلزهٔ که مسکن اصلی او بود گردد، بعضی از افاغنه که رفیق او بودند گفتند که مصلحت در اینست که اول تحقیق باید کرد که برقلعهٔ قندهار چه آمد اگر بتسخیر قزلباش در آمده باشد چنانکه ظاهر ظن وگمان همین است پس گریختن وخود را بمساکن خود رسانیدن سهل استواگر صورتی دیگر گرفته و بتصرف قزلباش در نیامده باشدهرچند این معنی ظن ضعیفی است پس چرا باید رفت وبفتح وظفر امیدوار باید بود.

بهمین خیال جاسوسی را بطرف قلعه فرستادند، در اندك وقتی جاسوس مراجعت نموده بر کیفیت حادثه اطلاع داد. فی‌الفور امیر اویس از راه دروازهٔ ماشوری که پشت قلعه است خود را شباشب باندرون قلعه رسانید و سجدهٔ شکر بجا آورده بفتح و غلبهٔ خود متیقن گردید وهر برجی بسرداری وهر دروازهٔ بسالاری مقرر گردانیدو خود روز و شب مسلح ومکمل بردور قلعه میگردید و مردم را تحریص برهوشیاری و خبرداری و دلداری مینمود و میگفت که از بسیاری فوج قزلباش هراسان مباشید که عنقریب فتح وظفر نصیب من خواهد شدواین قوم را اگر فتح درنصیب بود قلعهٔ گرفته را از دست نمیدادند.

ذکر در بیان تحقیق شکل قلعه قندهار وبیان نقشهٔ آن

برطالبانِ احوال ماضیه و مبصران اخبار سالفه پوشیده نماند که قلعهٔ قندهار در ازمنهٔ سابقه چندان استحکامی نداشته و بعد از این که فیمابین سلاطین صفویه و

سلاطین جغتائی هند برسر قلعهٔ قندهار نزاع افتاد و هرچند وقتی در تصرف طرفی میبود کمال سعی و تردد در استحکام آن از طرفین بجای می آوردند چنانکه رفته رفته بجائی رسید که باستحکام قلعهٔ قندهار در بلاد مشهورهٔ عالم قلعهٔ نبود ودراواخر زمان‌ایالت گرگین خان تصویر قلعهٔ قندهاربنحوی که صاحب تاریخ‌عباسی۱صاحبقرانی میرزا طاهر وحید و شاه‌جهان‌نامه۲ وتاریخ وقایع قندهار۳میرزا بدیع مخاطب برشید خان مهابت خانی نوشته‌اند چنین است که آن قلعه ایست مشتمل برهفت حصاروسیع الفضاء واقع از جانب غربی در دامن کوه لکی که آنرا اهل هند کوه لکه گویند و آن کوهیست در غایت ارتفاع وقلعهٔ آن کوه منیع که آن را کوه قیتول وارگ زمرد شاه باختری نیز گویند محصور است بحصاری رفیع عریض که ارتفاع آن‌تخمیناً شش ذرع تواند بود ویك حصار دیگر احاطهٔ آن نموده ودر وسط آن‌حصار زمینی است مرتفع که قلعهٔ حاکم نشین و موسوم بارگ است بربالای واقع شده و از دیوار شمالی آن قلعه حصاری مشتمل برسنگ انداز و کنگره و فصیل که آنرا مرد رونیز گویند بسیار عریض متصل بدیوار ارگ کشیده شده و در منتهای دیوار مذکور که متصل بارگ است دو دیوار واقع شده یکی شیر حاجی ودیگری بدن محاذی هم در

---

۱ ــ یعنی عباسنامه در تاریخ پانزده سال اول از سلطنت شاه‌عباس ثانی (از ۱۰۵۲ تا ۱۰٦٦) تألیف عمادالدوله میرزا محمد طاهر وحید قزوینی وزیر اعظم شاه سلیمان و از شعرا و منشیان عهد این پادشاه و سلاطین بعد از او تا زمان شاه سلطان حسین.

۲ ــ شاه جهان‌نامه نام چندین کتاب است که آنها را بنظم ونثر در ذکر اعمال شاه جهان ساخته‌اند. در اینجا ظاهراً غرض شاه جهان نامهٔ‌منثور تألیف میرزا جلالای طباطبائی زواره‌ای است در ذکر وقایع سلطنت این پادشاه (از ۱۰٤۱ تا ۱۰٤۵ هجری)

۳ ــ نام دیگر این کتاب لطائف الاخبار است‌درشرح‌محاصرهٔ بی نتیجهٔ‌قندهار بتوسط شاهزاده دارا شکوه در سال ۱۰٦۳ تألیف میرزا بدیع ملقب برشیدخان وبدیع الزمان مهابت خانی که بسال ۱۱۰۷ در اگره بسنی قریب بهشتاد فوت کرده .

نهایت استحکام ، وخندقی عریض عمیق بدیوار شرقی قلعه اتصال یافته واز رکن غربی ارگ نیز بهمین هیئت دیوار متصل بدیوار جنوبی قلعه سرانجام یافته و جانب غربی ارك که کوه لکه در آن سمت واقع شده مشتمل برسه دیوار متین وعریض است که بمحاذات یکدیگر بفاصلهٔ بسیاری کشیده شده چنانچه مابین هردو دیوار قلعهٔ وسیع و عریضی صورت حصول یافته و هریك از دیوار های مذکور غربی از حصار جنوبی قلعه بقلهٔ کوه لکه‌اتصال یافته که ازکشیدن حصار های‌مزبوره هفت‌قلعهٔ متین‌مستحکم که هریك از دیگری منفرد وجدا بنهایت متانت موصوف است بهم رسیده ودر هریك از قلاع مذکوره برکه ها و آب انبار ها که ساکنین از رهگـذر عطش تعب نیابند مهیا شده وآنچه از اقوال مترددین واهل تحقیق معلوم برفقیر شده باین نحو است که قلعهٔ قندهار مشتمل برهفت حصار مستحکم وحصین رصین بوده است:

اول حصار دور شهر که آن را شیر حاجی نیز گویند.

دوم قلعه‌ایکه اهل هندآن را دولت آباد واهل ایران قلعه بدن مینامیده اند.

سوم قلعهٔ مندوی باصطلاح هند.

چهـارم قلعهٔ ارگ.

پنجم قلعهٔ فراز کوه قیتول.

ششم حصاری که علی مردان خان آن را وضع کرده بود.

هفتم قلعهٔ کوه چهل زینه که در زمان شاه جهان که علی مردان خان قلعهٔ قندهار را باهل هند داد حسب الحکم شاه جهان پادشاه قلیچ خـان قلعه دار حصاری بر دور کوه چهل زینه کشید و این کوه چهل زینه کوهی است واقـع در مابین شمالی و شرقی قلعهٔ قندهار ومشرف برقلعه ایکه در زمان بابر پادشاه حسب الحکم سنگتراشان چهل زینه سنگی تراشیده برسر آن کوه را پیدا کرده بودند وچون آن کوه اشراف زیادی داشت بابر پادشاه عمارتی مختصر برقلهٔ آن کوه ساخت و شبهای ماهتاب برفراز آن کوه رفیـع برآمده سیر ماهتاب مینمود ، بسبب اشراف آن کوه

قلیچ خان حصاری بردور آن کشیده آن را نیز داخل قلعه نمود .

اما دروازه های قلعهٔ قندهار پنج دروازه بود :

اول دروازهٔ ماشوری که غربی قندهار است .

دوم دروازهٔ بابا ولی یعنی بابا حسن ابدال که مزار او نیز در آنجاست و در سمت شرقی واقع است .

سوم دروازهٔ خواجه اویس قرن که درسمت شمال است

چهارم دروازهٔ خواجه خضر که درسمت جنوبی واقع است .

پنجم دروازهٔ علی قاپی .

واما بروج مشهورهٔ قلعهٔ قندهار برسه برج است :

اول برج ستانهٔ درویش مجنون قتال .

دوم برج خاکستر .

سوم برج دده ، و این برج دده پست ترین برجهای قلعه و بر روی زمین است که در زمان شاه عباس ثانی که قلعهٔ قندهار محاصره بود اندرون قلعه از طرف شاه جهان دولت خان مخاطب بخواص خان که صوبه دار قندهار بود محصور گردید و دده نام تفنگچی از تفنگچیان شاه عباس بود که از راه آن برج جمعی از رفقا را با خود برده داخل قلعه گردید وبهمین فتح روی داده بنابراین آن برج ببرج دده مشهور شده وچنانکه در زمان نادر شاه که قلعهٔ قندهار را محاصره نموده بود چنین مسموع شد که فرقهٔ بختیاری را بخت یاری نموده از همان راه برج دده شبنگاه بیخبر برقلعه مستولی گردیدند .

پوشیده نماند که بروج حصار های هفتگانه قلعهٔ قندهار از پنجاه متجاوز بود لکن چون این سه برج هریك مسمی بنامی بود مذکور گردید .

باغات مشهورهٔ قندهار که بیرون قلعه بوده :

اول باغ میرزا کامران پسر بابر پادشاه برادر همایون پادشاه عم اکبر پادشاه

است که در زمان ایالت خود در قندهار ساخته بود.

دوم باغ گنج علیخان پدر علی مردان خان است کـه در زمان شاه عباس ماضی ساخته بود،

سوم باغ نظر علی مردان خان است که او نیز در زمان حکومت خود بعد از پدر در قندهار ساخته بود.

ذکر در بیان تتمهٔ احوال خسرو خان و محاصره قندهار

واز این جانب خسرو خان اطراف وجوانب قلعه را برسپاه قسمت نموده و هر سرداری را در سیبهٔ مقابل دروازهٔ مقرر نمود چنانکه خود در برابر دروازهٔ بابا ولی فرود آمـد و علی قلیخان حاکم کرمان را در سیبهٔ برابر دروازهٔ خواجه اویس قرن مقرر کرد و فرقهٔ گرجیه را که عمدهٔ سپاه او بودند نزد خود در سیبهٔ دروازهٔ بابا ولی و کوه چهل زینه تعیین نمود و فرقهٔ قاجـار و غیرهٔ سپاه خراسان را درسیبهٔ دروازهٔ ماشوری ودروازهٔ خواجه خضری نشانید وبهمین ترتیب سپاه او بفکر نقب زدن وسیبه پیش بردن روز وشب سرگرم گردیدند.

اما خسروخان باعتبار غلبهٔ غرور وبخاطر نیاوردن سپاه افغان درامر قلعه گیری مساهله ومماطله مینمود و بخاطر داشت که هروقت که بخواهد باندك توجهی قلعه را میتواند مستخلص کرد و ازطرف افاغنه چون دیدند که سپاه قزلباش درکمال سستی و بی اعتنائی است چندین بار از قلعه برآمده گاهی درشب وگاهی در روز دستبرد های نمایان مینمودند چنانکه چندین مرتبه برسیبه ها ریخته هرمرتبه صد و دو صد کس از مردم سپاه را بقتل رسانیده همچون برق لامع خود را بقلعه میرسانیدند واز اندرون قلعه نیز شب وروز متواتر ومتوالی گلولهٔ توپ وتفنگ مانند ژاله وبرق برسپاه ولشکر بیرونی میریخت وهرروز جمعی کشته و زخمی میشدند وامیر اویس باطراف وجوانب کوهستان بالوس١ افاغنه خطوط نوشته آنها را تحریص بردزدی وراهزنی وتاراج نمودن

---

١ — الوس کلمه ایست مغولی بمعنی طایفه و رعایا و کلیهٔ مردم مطیع یك خان یا یك امیر.

قافله ها که بلشکر واردوی خسرو خان می آمدند مینمود و هرجاکه سپاه خسرو خان برای تحصیل آذوقه باطراف میرفت اکثر از دست افاغنه شکست خورده برمیگشتند وکاری ازپیش نمیرفت و سپاه قزلباش از دوجهت باخسرو خان یکدل وموافق نبودند یکی آنکه ایشان مسلمان و او گرجی بود هر چند در ظاهر اظهار اسلام نموده بود اما باطناً با طریقهٔ اسلام ومسلمانی آشنائی نداشت زیراکه سرداران سپاه او همگی گرجی و بر مذهب قدیم خود بودند و هرروز درمجلس اوکه شیلان۱ وسفره کشیده میشد بطریق کفارگرجستان لحم خنزیر و خمر علانیه میخوردند و سرکردگان سپاه قزلباشیه بایست زیردست سرداران گرجی بنشینند وبخاطر های ایشان این معنی گران می آمد ، دوم آنکه خسروخان بسبب غرور اعتنا باحوال سرداران قزلباش نمی‌نمود و در داد و دهش وطلب و تنخواه نیز کوتاهی میکرد و باندك تقصیری سرداران سپاه را خفیف وبی‌عزت مینمود .

بسبب این جهات تمام سپاه دل شکسته و آزرده بودند وتن بجنك درنمیدادندچنانکه روزی از روز ها یکی از بنی اعمام خسروخان که سردار عمدهٔ گرجستان بود با علی قلیخان حاکم کرمان سواره ایستاده بودندکه از طرف دروازهٔ خواجه اویس قدری از سپاه افغان ازقلعه بر آمده واز تخته پل گذشته برسرسیبهٔ ازسیبه ها ریختند و فیمابین اهل سیبه وافاغنه جنگ درگرفت وچون بعضی از اهل سیبه برای حوائج خود باردو رفته بودند درسیبه جمعیت قلیلی‌بود، فرقهٔ افاغنه دوفرقه شده نصفی بر سرسیبه ریخته بودند ونصفی دیگر برسرراه اردو درجا های پست و بلندکمین کرده بودند که اگر کسی ازاهل لشکر بمدد سیبه آید مانع آیند واز بالای بروج گولی۲ توپ وتفنگ مثل تگرك آتشین میریخت سردارگرجی بغیرت آمده بعلی قلیخان تکلیف رفاقت نمود که خود را بمعاونت مردم سیبه باید رسانید ، علی قلیخان تساهل نموده سردارگرجی از

---

۱ ــ شیلان یعنی بساط امرا و سلاطین برای اطعام عام

۲ ــ کلمه ایست ظاهراً غیر فصیح بجای گلوله همان که امروز عوام گوله بتشدید لام میگویند و از آن غرضشان هرجسم گرد از جمله گلوله است .

فرط تهور وغیرت با قلیلی از مردم که همراه داشت اسب انداخت و او را معلوم نبود که دربین راه فرقهٔ افاغنه سد راه‌اند، چون بوسط راه رسید فرقهٔ افاغنه از اطراف وجوانب درآمدند وبا او دست وگریبان شدند، از بالای بروج نیزتوپ و تفنك بی‌نهایت سردادند چنانکه درآنروز از اهل سپه که اکثرلشکرگرجی بودند کم کسی جان برشد وهمگی مقتول گردیدند . این معنی موجب هراس‌عظیم بردلهای‌سپاه‌قزلباش گردیدوخسروخان علی قلیخان را درموقف‌طعن وتشنیع واهانت درآورد وگفت‌که بنی‌عم مرا توبقتل رسانیدهٔ نه افاغنه، ودراین بین‌فصل تابستان روداد وبسبب نرسیدن آذوقه وقلت ورود غلات‌گرانی درلشکر بهم رسید وعلاوهٔ آن وبا و بیماری در میان لشکر پیداشد، رفته‌رفته‌کار بجائی‌رسید که‌خسروخان ومردم لشکررا معلوم‌گردید‌که دراین‌سال باین‌پایه مردم‌فتح قلعهٔ‌قندهار ممتنع است‌باید که‌رفته‌درهرات‌ومشهد که‌ییلاقات خوش هوا دارد فرودآمده فکرلشکر جدید وسپاه تازه زور نموده باز مراجعت‌کرد .

چون این خبرشهرت یافته بامیراویس رسید از راه مکر و حیله عرضی متضمن معاذیری چندکه من‌جملهٔ‌آنها این بودکه بسبب‌بدسلوکی گرگین‌خان ازمن‌این‌حرکت شنیع روی داد و بالفعل برجان خود ترسانم اگرنواب خان متعهد جان و ناموس من شوندآنچه دست مکنت من بآن برسد آنرا پیشکش نموده و قلعهٔ قندهار را سپرده بهرچه ازآن جانب مأمورشوم بجا آرم وبالفعل اگر مطمئن از نواب خان شوم‌آمده پابوس‌مینمایم وعذرتقصیرات خود میخواهم وچون‌عیال واطفال افاغنه همگی درقلعه‌اند هرگاه نواب خان‌چندمنزل ازقلعه دور شوند من‌عیال واطفال خود وافاغنه را برداشته بمأمنی میرسانم وقلعه را بهرکه حکم شود میسپارم و خسرو خان از شنیدن این خبر بسیارمسرور ومطمئن گشته‌همهٔ‌مطالب ومدعیات امیراویس‌را پذیراگردید ومردم‌لشکر چون بسبب شنیدن این خبرشروع بکوچ نمودند وخسرو خان بسبب غلبهٔ غرور و بی وقوفی‌وناکرده‌کاری درصددممانعت سپاه بر نیامد و مقررچنین شدکه توپخانه وا اردو بازار وکارخانجات کوچ نمایند وخود جریده با قدری از سپاه توقف نماید چه‌وعده بود که امیراویس بعداز دو روز ازقلعه خواهد برآمد که چون امیراویس ازقلعه‌برآید

او را خلعت داده فی‌الفور سوار شوند وشبی که فردا وعدهٔ بر آمدن امیراویس بودنیز اکثری از مردم همراهی اوسوارشده آخر شب رفتند وبا خسروخان چهل پنجاه غلام وخدمتکار ونهایت صد سوار از مصاحبان و رفقا باقی ماندند . وقت صبح خسرو خان عادت خواب داشت ، چون صبح شد و کیفیت احوال را امیراویس معلوم نمود باچهار پنج هزار سوار مستعد از قلعه بر آمده اول برخسرو خان ریخت و او را با جمیع رفقا فی‌الفور بقتل رسانید و از آنجا بتعجیل تمام خود را بکارخانجات خسرو خان واردو بازار که پیشتررفته بودند زده بعضی‌را درمنزل اول که‌خرمالیغ باشدوبعضی‌رادرمنزل‌دوم که کشت نخود است و بعضی را تا گرشك بدست آورده سرداران را بقتل رسانید و مردم ادانی‌را عریان وبرهنه‌نموده جمیع کارخانجات وخزاین وتوپخانه واسلحه ویراق واسپان و شتران بی نهایت بدست‌آورده سرانجام سلطنت اودو بالاگردید وبعد از آن سرکردگان و رؤسا و سرخیلان وهزارجات و فرقهٔ طاهری و جمشیدی وخسروی و تیموری که الوس صحرانشین‌حوالی‌قندهاربودند وسرکردگان بلوچ وغیره را تاخت و تاراج وغارت نموده اکثری‌را باطاعت خود در آورد و آنچه طاقت مخالفت نداشتند بجا های دوردست مانندهرات‌وسیستان وکرمان متفرق شدند واین‌واقعه درسال یك هزارویك صد وبیست وچهار (۱۱۲٤) هجری واقع شد و کلمهٔ «خسرومیرزا» تاریخ قتل او وحدوث آن واقعه است .

گفتار درفرستادن محمد زمان خان قورچی باشی ازدارالسلطنهٔ اصفهان بقندهار وفوت نمودن او دربین راه بقضای‌اله

چون این خبر باصفهان رسید موجب‌کدورت خاطر پادشاه و امرا گـردید و محمد زمان خان قورچی باشی را با سپاه جدید و خزانه و توپخانه سرانجام نموده و ارقام بجمیع سرداران خراسان واسترآباد وقاجار وکرد چمشگزك وترکمان از فرقهٔ گرایلی و اخلو و غیره فرستاده همه را باتفاق او مأمور بسفر قندهار نمودند و چون محمد زمان خان ازاصفهان بر آمد همه‌جا برای جمعیت سپاه وسرانجام یراق واسلحهٔ

آنها و انتظار حضور سرداران و سرکردگان بتأنی طی مسافت مینمود. چون بحوالی بسطام و جاجرم که مابین سرحد خراسان و استرآباد است رسید چند روز بانتظار سرداران قاجار و گرایلی توقف نمود، دراین بین مزاج او از حیز اعتدال منحرف شده امراض متضاد بربدن او مستولی گردید و دراندك وقتی سفر آخرت را بر سفر قندهار ترجیح داده روانهٔ عالم عقبی گشت ومقارن این حادثهٔ هرات وبقتل آمدن حاکم آنجا و غلبهٔ فرقهٔ ابدالی وقوع یافت. دیگر ازدرگاه پادشاهی کسی متوجه قندهار نگردید زیرا فرقهٔ ابدالی در هرات سد راه قندهار بودند و بعد از آن امیر اویس در قندهار بفراغبال بساط حکومت گسترده در کمال استقلال سلوك مینمود وبرای احتیاط وعاقبت اندیشی برادر خود حاجی امکو نام را باقدری از هدایا وتحف واسبان عراقی واستران بردعی وغیره که ازاموال گرگین‌خان وخسرو میرزا بدست‌آورده بود باعریضهٔ متضمن بر اخلاص و رسوخ بندگی و اینکه این‌اموررا محض برای اظهار دولتخواهی سلسلهٔ تیموریه بجا آورده‌ام بخدمت پادشاه هندوستان‌که درآن وقت فرخ سیر بود و امرای پادشاهی مع نه مهر و یك‌صد و یك روپیه مسکوك بنام فرخ سیر ارسال نمود و چنین شنیده شد که از این جانب نیز فرمان استمالت متضمن ایالت صوبهٔ قندهار و خطاب حاجی امیرخانی باخلعت وشمشیر وفیل‌ارسال نموده بودند، العلم عندالله.

بعداز آن امیر اویس دریکی ازشهور سال یك‌هزار ویك صد وبیست وهشت یا یك‌هزار ویك‌صد وبیست ونه (۱۱۲۸—۱۱۲۹) هجری بیمار شده بمستقر درك جحیم که مسکن اصلی خود بود روانه‌گردید ومجموع زمان حکومت امیراویس در قندهار بعدازکشتن گرگین خان الی‌مردن او شش سال بود.

بعدازآن عبدالعزیز برادر او بجایش نشسته یك‌سال بامر حکومت پرداخت و بعد از آن محمود ولد امیر اویس که آثار رشد و اقبال از ناصیهٔ اوهویدا بود با چند نفر ازخاص خیلان وفارسی‌زبانان وچندکس ازاقوام‌واقارب‌اتفاق نموده بیخبر برسرعم خود ریخت واو را فی‌الفور بقتل‌آورده لوای حکومت برافراخت و زیاده بر ایام پدر

در تألیف قلوب سرداران افاغنه وجمعیت سپاه و تسخیر بلادکوشش نمود چنانکه در زمان او قلعهٔ فراه نیز بتسخیر افاغنهٔ غلزهٔ در آمد وتا سرحد سیستان وسرابان درحوزهٔ ملك او داخل گردید ودراین بین دراواخرسال هزار ویك‌صد وبیست وهفت (۱۲۲۷) یا اوایل بیست وهشت (۱۲۲۸) حادثهٔ هرات روی داد .

گفتار در بیان احوال فرقهٔ ابدالی وخروج ایشان در مملکت هرات .

سخن سرایان وقایع تواریخ کهن و نکته دانان احوال بدایع و حوادث زمن بدین نمط ایراد نموده اند که فرقهٔ ابدالی قومی اند از افاغنه که در سنهٔ الف(۱۰۰۰) هجری از کوهستان کابل که مسکن آن فرقه است بسبب بعضی از حوادث برآمده بحوالی هرات سکنی نموده اند و بطریق صحرا نشینان ییلاق ایشان درحوالی بادغیس که از سرد سیرات آن ملك ودرضلع شمالی است میبود وقشلاق ایشان درضلع شرقی هرات که او به و شافلان است تاضلع اسفزارکه آن را سبزار گویند ، ومسموع شد که در زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین شصت هزار خانه وار کمابیش شده اند وهمیشه ازطرف سلاطین صفویه سردار آن قوم مخاطب بخطاب سلطانی می‌بودچنانکه قوم غلزهٔ را نیز چنین بود ودر اواخر زمان شاه سلیمان که سرداری قوم ابدالی‌بحیات سلطان سدوزئی کـه قبیلهٔ اند از ابدالی تعلق داشت اتفاقاً او را بایکی از محصلان حاکم هرات برسر امری گفتگوی روی داد و کار بمناقشه و جنك کشیده آن محصل کشته شد ومعاملهٔ باحاکم هرات بطول انجامید .

حیات سلطان با برادرش لشکرخان وپنج شش هزار خانوار ابدالی که از قوم حیات سلطان بودند از خوف بازخواست خون قتیل وسیاست ،که رویهٔ حکام قزلباشیه بود که باندك تقصیری عمدگان سپاه را بزیر چوب انداخته بی‌آبرو میکردند چه‌جای تقصیر چنین ، ازهرات فرار نموده و جاگیر در ملتان داده روانهٔ آن‌صوبه نمود و بنی اعمام او در هرات بدستور سردار قوم وقبیلهٔ خود بودند .

دراین زمان‌عبدالله خان‌ولد حیات سلطان باپسرخود اسدالله خان بعد ازشنیدن

واقعهٔ قندهار و آمدن خسرو خان برسر قندهار محض اظهـار نمك بحلالی و رسوخ عقیدت دیرینهٔحقوق سلاطین صفویه باپانصد ششصد سوار بمددخسروخان وارد اردوی او گردید وبعد از آنکه مقدمهٔ قندهار بنحوی که مذکور شد برخلاف مدعی صورت گرفتعبداللهخان با اولاد خودواردهراتشد وچون بزرگزادهٔ قوم‌بود جمیع‌سرخیلان ابدالی باو رجوع آوردند .

در آن اوقات حکومت هرات بعباس قلیخان شاملو مفوض بود ، خان مذکور از هجوم فرقهٔ ابدالی وکثرت ایشان و جمعیت‌نمودن برسر عبدالله خان متوهم گردید زیرا که ازناصیهٔ احوال پدر و پسر تفرس فتنه وارادهٔ خروج معلوم نموده بود و بهمه جهت کثرت وهجوم واستعداد فرقهٔ ابدالی زیاده از فرقهٔ غلزهٔ بود .

در روزی که عبدالله خان با پسرش برای ملاقات عباس قلیخان آمده بود هردو را دستگیر نموده ودر خلال آن احوال سرداران قزلباشیهٔ هـرات بسبب بدسلوکـی عباس قلیخان هجوم آور شده او را مقید نموده و عریضه بدرگاه پادشاهی متضمن بدسلوکی عباس قلیخان فرستاده استدعای حاکم جدید نمودند و از پیشگاه پادشاهی نیز حسب الارادهٔ آقایان هرات عباس قلیخان را معزول نموده جعفر خان استجلو را بجای او منصوب کرده روانهٔ هرات کردند ودر این بین هرج و مرج فرصت بدست عبدالله خان ولد او افتاده بمعاونت جمعی از مردم ابدالی که در شهر بودند از محبس گریخته بجانب کوه دوشاخ که در آن وقت ایل ابدالی در آنجا قشلاق نموده بودند رفتند و از آنجا جمعیت نموده برسر قلعهٔ اسفزار رفته آن را مسخر ساختند وازآنجا بهیئت مجموعی برسر هرات آمدند وجعفر خان حاکم هرات نیز با سپاه واشکرخود ازشهر برآمده دریك فرسخی شهر تلاقی فریقین روی داد وبعداز محاربهٔ عظیم‌شکست برلشکر هرات افتاده جعفر خان دستگیر افاغنه گردید لیـکن چون این خبر بشهر

رسید مردم سر از اطاعت افغان پیچیده دروازه های شهر را مسدود کردند و افاغنه نیز از بیرون بمحاصرهٔ شهر قیام نمودند و هرروز فیمابین فریقین جنگ قائم بود تا بعد از مدتی که محاصره بطول انجامید واز هیچ طرف کمك و مددی باهل قلعه نرسیدو بسبب قلت ذخیره و آذوقه در شهر قحط وغلا پیدا شد لاعلاج مردم شهر هریك بفکر کار خود افتاده بعضی آشکارا و بعضی پنهان از قزلباشیه با افاغنهٔ بیرون راه سازش و آمیزش بهم رسانیدند و آخرالأمر افاغنه از راه برج مشهور ببرج فیلخانه که درسمت درب عراق واقع شده بمعاونت بعضی از مردم دهات بکمند برجدارحصار صعودنموده برشهراستیلا یافتند وبقدر امکان بقتل وغارت شهر پرداختند واز فرقهٔ قزلباشیه هرکه را یافتند بقتل رسانیدند ومردم شهر را بعد از قتل وغارت تتمه را امان داده باستمالت کوشیدند وبتدریج در اندك زمانی توابع هرات را مانند اوبه و شافلان و کوسویه و غوریان و پوریان وجام ولنگر وخواف وباخرز وزوزن ومیمند وفراه تاسرحد سیستان و از سمت شمال از بادغیس تاحوالی آب مرغاب متصرف شدند و این وقایع در سال هزار و یکصد و بیست و هشت (۱۱۲۸) هجری روی داده وقلعهٔ فراه نیز که سال سابق بتصرف افاغنهٔ غلزه در آمده بود اسدالله خان علی الغفله ایلغار نموده بتوسط نردبان ببروج قلعه صعود نموده آن قلعه رانیز بتصرف در آورده ضبط نموده بهرات مراجعت نمود.

ذکر سرداری فتح علیخان ترکمان

چون این اخبار باصفهان بسمع بار یافتگان باجاه و جلال رسید امرای دولت پادشاهی فتح علیخان ترکمان رابسپه سالاری و سرداری مأمور نموده با سپاه بسیار و سرانجام بیشمار روانهٔ خراسان نمودند و فتح علیخان منزل بمنزل قطع مراحل نموده در آخر همان سال درحوالی کوسویه و پل سالار و رباط پریان که دو منزلی هرات است رسید واز این جانب اسدالله خان ابدالی نیز با افواج خود ازشهر هرات بر آمده

در مقام مذکور تلاقی فریقین روی داد و بعد از زد وخورد بسیار نخست شکست بر فرقهٔ افاغنه افتاد چنانکه گریختگان ایشان بحوالی هرات رسیدند وسپاه قزلباش بغارت و تاراج لشکر افاغنه مشغول گردیدند و فتح علیخان از بخت برگشتگی و کمال بی‌تجربگی وسوءتدبیر وغرورفتح با اندك مردمی که تخمیناً ازصدکس زیاد نبودندتعاقب هزیمتیان نمود ودرحوالی غوریان بسپاه شکست خوردهٔ افغان دچار گردید وبی‌باکانه خود را برایشان زد، چون معلوم افاغنه گردیدکه سردارخود با این فوج قلیل است و مددی نیز ازعقب نمایان نیست بقدرچهار پنج هزار سوار که در کار گریختن بودند برگشته او را شکاری وار درمیان گرفتند ومجموع آن صدکس را با فتح علیخان بقتل رسانیدند وازآنجا مراجعت کرده برفوج قزلباش ریختند و چون فرقهٔ قزلباش متفرق بودند ونیزمعلوم گردیدکه سردار بقتل رسیده طاقت مقابله و مقاتله از ایشان مسلوب گردید و رو بگریز نهادند وشکست فاحش برآنها روی داد واکثری کشته گردیدند مگرقلیلی که بدررفتند.

ذکر سرداری صفی قلیخان مشهور بدیوانه

درسال هزار ویکصد وبیست ونه (۱۱۲۹) هجری که این خبر باصفهان رسید امنای دولت صفی قلیخان ترکستان اغلی را که ازجملهٔ امرای ترك ودر کمال سفاکی وضبط بود بسرداری تعیین نموده با افواج بی‌نهایت و سرانجام توپخانه و غیره روانهٔ خراسان نمودند.

ذکر آمدن شیر غازی خان اوزبك دربلاد خراسان

مقارن این حادثهٔ آمدن شیر غازی خان اوزبك پادشاه اورگنج برخراسان وتاخت وتاراج آن بلاد روی داد.

پوشیده نماندکه این شیر غازی‌خان نبیرهٔ ابوالغازی خان است۱ که معاصرشاه عباس ثانی بوده وسلطنت خوارزم وخیوق وهزاراسپ وشهر وزیر وجرجانیه وکات و گرگانج که درمیانهٔ ترکان این مملکت و بلاد را اورگنج مینامند اُباً عن جدٍ باو تعلق داشت وبا وجود آنکه همیشه آباء واجداد او دست‌گرفتهٔ سلاطین صفوی بودند وحقوق کلی از آن دودمان بردمهٔ ایشان ثابت بود چنانکه هرگاه از بنی اعمام آنها که سلاطین ماوراءالنهر وبلخ وبدخشان وبلاد فرغانه بودندمانند عبدالله خان و عبدالمؤمن‌خان اذیتی بآنها میرسید و مغلوب میگشتند پناه بپایهٔ سریر سلاطین صفویه آورده باعانت این سلسلهٔ علیه برمملکت خود مستولی وکامیاب میگردیدند چنانکه در تاریخ عالم آرا وجهان‌آرا و احسن‌التواریخ‌حسن بیك روملو و روضةالصفویهٔ امیر بیك جنابذی بتفصیل مذکور است شیر غازی خان مذکور مجموع این حقوق‌را برطاق نسیان گذاشته مکرر بتاحت خراسان‌آمده دقیقهٔ از دقایق نهب وغارت وتاراج و قتل و اسر را فروگذاشت نکرد چنانکه مسموع گردیدکه یك‌مرتبه ازبلاد خراسان شصت هزار اسیر بملك خود برده بود .

درهمان سال‌که صفی قلیخان را سردار وسپهسالار فوج نموده برسرهرات می‌فرستادند خبر آمدکه باز شیر غازی خان لشکر خودرا باتفاق سرکردگان ایل ترکمانان صاین خانی ازتکه ویموت وآدینه غورت و اوخلو و اغریچه بر سر خراسان فرستاده بصفی‌قلیخان‌حکم پادشاهی صادرگردیدکه بتعجیل خود را بخراسان رسانیده اول تنبیه فرقهٔ اوزبك وترکمان نموده بعد از آن متوجه هرات‌گردد .

صفی‌قلیخان نیزحسب الأمر پادشاهی بتعجیل تمام متوجه خراسان‌گردید ودر حوالی نیشابور در وقتی‌که فرقهٔ اوزبك وترکمان بسیاری ازتوابع‌خراسان را تاخت و

۱ـ شیر غازی خان نوادهٔ ابوالغازی خان (۱۰۵۳ ـ ۱۰۷٤) از سلسله‌ایست که آنرا ایلبارس‌خان درحدود۹۲۱ هجری درخوارزم تشکیل داده‌بود. ابتدای سلطنت شیرغازی خان سال ۱۱۲۷ هجری است .

تاراج نموده با اسیر و غنیمت بسیار متوجه بلاد خود بودند تقارب فریقین روی داد و در همان ایام سرداران قاجار استرآباد با سپاه و جمعیت خود نیز ملحق بفوج صفی قلیخان گردیده بودند و در وقت جنگ اول فرقهٔ کرد و غیرهٔ سپاه قزلباش با سپاه اوزبك مقابل گردیدند و بعد از زد و خورد بسیار شکست برفرقهٔ قزلباش و کرد افتاد .

در این بین فرقهٔ قاجار از طرفی دیگر بمدد رسیده فرقهٔ اوزبك را از پیش برداشتند وجمع کثیری ازفرقهٔ اوزبك بقتل رسید وچند سردار باجمعی دیگر از سپاه زنده دستگیر شدند و صفی قلیخان مجموع اسیران راگردن زده وسرهای آنها را با مقتولان دیگر کله منار ساخت و سرداران را که زنده گرفته بودند بر بالای منار زنده بگچ گرفت وفرقهٔ قاجار که از آنها درجنگ کمال شجاعت و دلیری بعمل آمده بود و متوقع انعام وخلعت و آفرین وتحسین بودند صفی قلیخان بسبب طیش و خفت مزاج و سرعت غضب با سرداران آنهاکه زیاده از حد تعریف تهور و دلاوری خود مینمودند بخلاف توقع ایشان پیش آمده مطلق متوجه آنها نگردید بلکه آنها را بجبن و عدم شجاعت منسوب کرده فرق دیگر راکه ازآنها کاری برنیامده بود انعام و خلعت داد و نسبت فتح این جنگ را بآنها داد وفرقهٔ قاجاریه واکثر سپاه از این معنی دل شکسته شده کینهٔ او را نگاه داشتند .

ذکر واقعهٔ شیخ بهاءالدین استیری[۱]

گلشن آرایان چمن وقایع و آثار و نکته پردازان حدایق سیر واسمار پرده گشائی صحایف عروسان کلام را باین روش نموده وبراورنگ سخن سرائی جلوه گر ساخته‌اند که در این بین شخصی از اعاظم علما و مشایخ خراسان که در سلسلهٔ آنها پیری و مریدی ازقدیم بود شیخ بهاءالدین نام در سال سابق که شیرغازی خان بخراسان آمده

---

۱ ــ منسوب بقریهٔ استیر در ۱۵ کیلومتری مغرب سبزوار برسر راه این شهر بطهران.

قتل واسر بی نهایت نموده بود شیخ بهاءالدین مذکورازغایت درد دین باصفهان رفته[۱] شکایت تظلم بسیار پیش امرا نموده بود واز نهایت دل سوختگی چون مردی حراف و زبان‌آور و واعظ پیشه بود بعضی ازسخنان وحشت انگیز عبرت افزا بپادشاه و امرا و علما وجمیع شیعیان برزبان آورده بود ازعالم آنکه جهاد امریست واجب واحادیث و آیات متکاثرهٔ متظافره در تحریض و تأکید آن وارد شده و آنکه پادشاهی عبارت از ترحم واشفاق وغیرت وحمیت دین است و پادشاه و امرا همه دراین زمان بسبب تن پروری وراحت طلبی دست از فضیلت این امر برداشته اند و همیشه مشغول بفسق و فجور وشنایع‌وقبایح‌اند وبیخبری‌ازاحوال‌الرعایا و زیردستان‌راشیوه وشعارخودنموده‌اند چنانکه مثل شیرغازیخان اوزبك ملعون از بلاد خراسان شصت هزار کس از اناث وذکور فرقهٔ‌شیعیان ازصلحا وعباد ومؤمنین وزهاد وسادات اسیر نموده وهیچکس را ازشاه وامرا وسپاه درد دین وغیرت پیرامون خاطر نگذشت که این نفوس محترم‌را ازدست این‌فرقهٔ نواصب بیدین ظالم خلاص‌نمایند وعلما نیز مهر سکوت برلب‌گذاشته مطلق درمجلس پادشاه وامرا سخنانی‌که موجب تنبیه و آگاهی ایشان باشد هرگز بر زبان نیاوردند، این معنی چگونه با دینداری وایمان جمع‌میشود؟

ازاین سخنان حق اکثری ازعلما مکدر شده آن عزیز را متهم بتصوف و الحاد نموده حکم باخراج او کردند چنانچه اورا ازاصفهان باهانت تمام بیرون‌کردند. چون بخراسان واردگردید بهرجا و بهر مکان‌که میرسید بعد از ادای نماز جماعت وامامت

---

۱ — مخفی نماندکه دراین مسافرت شیخ بهاءالدین تنها نبوده بلکه عدهٔ ازعلماء ازقبیل میرمحمد مهدی مشهدی‌خراسانی نیز بهمراهی اوباصفهان آمدند و شکایت‌وتظلم آنها بجائی نرسید.

شیخ بهاءالدین مذکور برگشت و میرمحمد مهدی مشهدی در اصفهان باحسال یأس ماند تا درزمان نادر شاه فوت شد و قبرش درقبرستان آب بخشان میباشد. درسنهٔ ۱۳۵۰ که حقیر اصفهان بودم بزیارت قبرش فائز شدم و ایشان از سادات حسینی‌خراسان میباشند (شهاب‌الدین الحسینی‌النجفی‌المرعشی)

دربین وعظ مردم را ارشاد مینمود که دراین زمان پادشاه وامرا و تمام مردم دست از دفاع وجهاد برداشته‌اند ومردم را بدست دشمن‌حواله نموده چه ضروراست که انتظار حمایت پادشاه باید کشید، برهر کس فی‌نفسه واجب‌است که برای حفظ عرض وناموس و مال و جان خود بموجب حکم خدا و رسول دفع شر دشمن نماید و هر کس که از او کاری آید و تغافل نماید در آخرت مستحق عذاب الیم و ورود جحیم خواهد بود. مردم از روی‌غیرت وحمیت دین بقصد جهاد جمعیت عظیم نموده رفیق آن‌مرد گردیدند چنانکه بروایتی بقدر چهار پنج هزار کس ازاین جماعت متنوعه جمع شدند.

دراین بین ورود صفی قلیخان بخراسان اتفاق افتاد. ازشنیدن جمعیت این‌مردم برآشفته حمل برخروج کرد و او را متهم ببغی و طغیان نموده نزدخود طلب داشت و چون آن‌مرد گمان تقصیری بخود نداشت بلکه خودرا مستوجب تحسین میدانست که چهار پنج هزار کس بی‌مواجب و بی علوفه جمع نموده دررکاب سپه‌سالار از روی درد دین خواهد جنگید بی مضایقه بملاقات صفی قلیخان رفت و آن سفاك بی باك از فرط طیش و غضب بمحض دیدن حکم بفراشان نمود که او را گرفته انداختند و بضرب میخ‌کوب سر آن عزیز را خرد نمودند واین معنی با دوسه امر دیگر که ذکر خواهد شد براو نامبارك آمد آخرالأمر درجنگ افاغنه بأقبح وجهی کشته گردید چنانکه در طی این اوراق بتفصیل مذکور میشود.

القصه صفی قلیخان با جمعیت و کثرت تمام و غرور مالا کلام وارد مشهد مقدس گردید.

ذکر تصرف نمودن قنادیل سرکار فیض‌آثار و طلاآلات و نقره‌آلات

بعد از ادای آداب زیارت بنحوی‌که سابق بر این فتحعلیخان ترکمان نیز این نوع سوء ادب بجاآورده بود او نیز بجاآورد. تبیین این مقال آنکه چون در خزانهٔ فیض آشیانهٔ حضرت امام‌الجن والانس علیه‌السلام قدر معتدبهی ازقنادیل و شمعدانها و عود سوزها ومنقلها ازطلا و نقره که سلاطین ومردم دیگر بنذر آورده بودند جمع‌شده

بود فتح علیخان ببهانهٔ اینکه این جنگ جهاد است و بمصرف غازیان میرسد و نیز جناب حضرت از این نوع زخارف دنیوی مستغنی اند و این وجوه از سرکار حضرت بعنوان قرض گرفته شده بعد از طی این معاملات مع شیی‌ء زائد مسترد خواهم نمود قدری از آن تصرف نموده و مسکوک کرده بخرج آورده بود تتمهٔ آنراکه در خزانه موجود بود صفی‌قلیخان بتصرف در آورد ودیگر ازاعمال سیئهٔ او قتل محمدزمان‌خان چرخچی باشی خراسان بود .

ذکر دربیان قتل محمد زمان خان چرخچی باشی خراسان

مخفی نماناد که چون دربلاد خراسان بسبب کارهای نمایان و اشغال شگرف و امور دست بسته که درجنگ اوزبك از او سر زده بود شهرت شجاعت و پردلی او در افواه عوام وخواص افتاده ومردم همگی او را لایق و سزاوار سپه سالاری و اسپهبدی میدانستند این اخبار چون بصفی قلیخان رسیده بود از روی حسد و ناتوان بینی و شدت غضب آن مرد را باندك تقصیری که چرا دیر باستقبال ما آمدهٔ بنا حق گردن زد و این امور بر او مبارك نیامده در اندك وقتی منتقم حقیقی جزای اعمال سیئهٔ او را باو رسانید .

مجملا صفی قلیخان بعد از جمعیت سپاه خراسان و استرآباد و مرو و نسا و ابیورد وسرخس و زورآباد ومروجاق که در ایام خلفا آنرا مروالرود مینوشته اند [۱] علاوهٔ سپاه عراق نموده متوجه هرات گردید واز آن جانب حاکم هرات که اسدالله‌خان ابدالی بود با افواج وجمعیت خود ازشهرهرات بر آمده بقصدمحاربهٔ صفی‌قلیخان‌متوجه شد ودرحوالی کافرقلعه که شش‌منزلی هرات است‌تلاقی فریقین روی‌داده طرفین لوای

۱ — اصل این کلمه‌مروجق است که بترکی بمعنی مروکوچك‌است درمقابل مرو بزرك‌یعنی مروشاهجهان که یکی‌از چهار شهربزرك وآباد خراسان درایام قبل‌ازاستیلای مغول بوده . مروجق که‌درقدیم آنرا مروالروذ میگفتندقدری‌درجنوب‌بالامرغاب حالیه‌است درکنار نهر مرغاب درصورتیکه مروشاهجهان همین مروکنونی است درکنار همان نهر ولی درشمال.

محاربه را بر افراشتند و چون فرقهٔ قاجار استرآباد و کرد چمشگزاك که عمدهٔ سپاه خراسان بودند و کینهٔ دیرینه ازصفی‌قلیخان درسینهٔ پر کینه‌داشتند بنا بروجهی که‌سابق مذکورشد بمحض مقابل شدن هردو سپاه خود را یك کنار گرفته تن بجنگ‌در ندادند وپسر صفی‌قلیخان که درسن شانزده هفتده سالگی بود واو کمال علاقه باپسر داشت و در آن‌جنگ چرخچی فوج شده بود درحملهٔ اول کشته شد وچون ضابطهٔ افغان بسبب جری شدن ومکررغالب آمدن برسپاه قزلباش باین‌نحو بود که‌بمحض‌دیدن سپاه‌قزلباش بی‌تأمل اسپ انداخته خود را برصف سپاه میزدند و سپاه مقابل تاب صدمهٔ ایشان نمی‌آورد والبته شکست میخورد در اینجا نیز بعد از شکست خوردن سپاه چرخچی افاغنه بهیئت مجموعی خود را برقلب سپاه قزلباش زدند و چون در قلب مردم قلیلی مانده بودند و باقی همه فرار اختیار نموده‌افاغنه خود را بصفی قلیخان رسانیده اورا بقتل‌آوردند ودر باب کشته شدن او چندقول مختلف شنیده‌شده :

یکی آنکه بدست افاغنه درجنگ بقتل رسید ،

دوم آنکه بسبب کشته شدن پسر وشکست خوردن فوج از حدت طبع و غلبهٔ غضب بعضی از سرداران قاجار و کرد را فحش و دشنام داد و آن جماعت او را بقتل رسانیدند .

سیم آنکه چون دیدکه فوج شکست خورده وپسر کشته شده از کمال طیش خود را برعرادهٔ باروت انداخته آتش زد ودر آتش باروت سوخته گردید و قول اخیر مشهورتراست والله یعلم .

فرقهٔ قاجار و کرد خزانه را تاراج نموده بجانب وطن خود روانه گردیدند و باقی آنچه مانده بود افاغنه تاراج نمودند و بسبب آنکه افاغنه مشغول بتاراج بودند کسی بتعاقب سپاه گریختهٔ قزلباش نرفت و اسدالله خان با فتح و ظفر بهرات مراجعت نمود و چون از این دو فتح متوالی که برفتح علیخان وصفی قلیخان یافته بود غرور موفور در کاخ دماغ او راه یافت بعد چندی بخاطر رسانید که قلعهٔ فراه که همیشه‌قول

بیکی هرات بوده است یعنی تابع هرات چرا در تصرف افاغنهٔ غلزهٔ باشد بلکه باید بتسخیر درآورده ضمیمهٔ ملك هرات نمود بهمین اراده شبی ازشبها بی‌خبر ایلغار نموده دم صبحی بتوسط نردبانها که همراه داشت برقلعهٔ فراه صعود نمود وازفرقه غلزهٔ هرکه دست برآورد کشته گردید و هرکه دست بر نیاورد اسپ و یراق او را گرفته مرخص نمود وقلعه را بعد سرانجام آذوقه واسباب قلعه‌داری بیکی از رفقای خود سپرد و باز بهرات مراجعت کرد .

چون این خبر بمحمود غلزهٔ رسید سال بعد از آن بتدارك این معنی بفکر سرانجام فوج وسپاه افتاد که بر سرفراه آمده از فرقهٔ ابدالی قلعه را منتزع نماید . چون این خبر بعبدالله خان ابدالی رسید پیشدستی نموده با افواج و سپاه خود از هرات بر آمده بفراه رسید ومتوجه گرفتن قلعه نشده بقصد تنبیه محمود غلزهٔ از روی غرور بحوالی زمین داور که از توابع قندهار است آمد و از آن جانب محمود نیز با افواج غلزهٔ از قندهار بر آمده درمنزل موسوم بدلارام جنگی هردو فوج بایکدیگر متلاقی گشتند و بعد از محاربهٔ بسیار وزد وخورد بیشمار شکست برفرقهٔ ابدالی افتاد واسدالله خان در آن جنگ بقتل رسید ومحمود سراو را بریده با عریضهٔ حیله اندوز بدربار پادشاهی ارسال نمود چنانکه در احوال محمود این سانحه بتفصیل بتحریر خواهد آمد .

فرقهٔ ابدالی بعد از قتل اسدالله خان شکسته و بد حال بهرات مراجعت نمودند ومحمد زمان خان نام شخصی را از رؤسای خود بسلطنت موسوم نمودند وعبدالله خان پدر اسدالله خان را که ازجانب پسر در هرات نایب بود محبوس نموده جعفر خان استجلوی حاکم سابق هرات و بعضی از سرداران قزلباش را که دراین مدت اسدالله خان آنها را محبوس نگاه میداشت همگی را بقتل رسانید وخود در امر حکومت مستقل گردید وبعد از مدتی عبدالله خان را نیز مقتول نمود وخود نیز بعد از یك دو سال مانند دیگران روانهٔ سفر آخرت گردید و بعداز زمان خان محمد خان ابدالی حاکم هرات شد .

در سال هزار و یك صد و سی و نه (۱۱۳۹) هجری محمد خان بهوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهارماه قلعهٔ مشهد را محصور داشت ، آخر الأمر اطراف و نواحی را تاخته بهرات مراجعت نمود وچون بهرات وارد شد افاغنه بنا بر بعضی جهات بر او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را ازشورابك آورده درهرات حاکم ساختند .

درسال بعد از آن عبدالرحمن خان ولد عبدالله خان که پدرش درایام حکومت زمان خان در هرات بقتل رسیده بود بعزم خونخواهی پدر وارد گشته احداث فتنه و نزاع کرد تا اینکه افاغنه برای اطفای شر او ذوالفقارخان را بجانب خواف و باخرز وعبدالرحمن خان را بسمت قندهار وفراه روانه کرده الله یار خان برادر محمدخان را از ملتان طلبیده برمسند حکومت متمکن ساختند . چون عبدالغنی خان علی کوزائی که فرقهٔ از ایل ابدالی‌اند و او از سرداران آن فرقه بود وسمت هواخواهی ذوالفقار خان داشت واز الله یار خان متوحش بود چندی مدارای وحشت آمیز کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت وذوالفقارخان را از خواف و باخرز آورده رایت جدال برافراشت و تا شش ماه نایرهٔ قتال اشتعال داشت تا اینکه افاغنه دست از اطاعت هر دو برداشته ذوالفقار خان را بجانب فراه و اللّهیار خان را بسمت مروچاق فرستاده هریك محلی و ناحیهٔ را مالك شدند بی‌حاکم و سرکرده بسر میبردند ، وتتمهٔ احوال ابدالی در ضمن نادرنامه بتفصیل مذکوراست از آنجا طلب باید نمود .

ذکر در بیان حرکت کردن شاه سلطان حسین از دارالسلطنهٔ اصفهان بقصد مهم افاغنهٔ ابدالی و افاغنهٔ غلزهٔ و رسیدن بدارالسلطنهٔ قزوین

چمن بندان گلستان سخن سرائی و ناقلان آثار نکته پیرائی شواهد مدعی را بدین وتیره بجلوهٔ ظهور آورده‌اند که چون این خبر باصفهان رسید امنای دولت سلطانی مصلحت وقت در آن دیدند که چون سه چهار امیر عظیم‌الشأن با سرانجام واساس لایق بمهم قندهار وهرات تا حال منصوب گردیدند و بسبب اتفاقات سیئهٔ فایدهٔ برتعیین آنها

مترتب نشده بلکه موجب مزید خیرگی اعدا وضعف وغلبهٔ هراس وخوف عسکر وسپاه گردیده چارهٔ منحصر در آنست که پادشاه خود حرکت فرموده متوجه این مهم اهم گردد چنانکه شاه سلطان حسین در اواسط سال هزارو یکصد وسی (۱۱۳۰) هجری بعد سرانجام کارخانجات وتهیهٔ سفر ازاصفهان بر آمده منزل بمنزل طی مراحل مینمود تا آنکه ازقم یك دومنزل پیش‌تر رفتند.

چون در آن وقت وزیر اعظم و کل اختیار امور سلطنت با فتح علیخان داغستانی بود وبالنسبه بسایر امرای دیگر درتدبیر وکاردانی امتیاز تمام داشت مصلحت چنان دیدکه چون سپاه عراق و خراسان مکرر از افغان شکست خورده اند و وهم و هراس بی نهایت از افاغنه در دل ایشان جا گرفته بمحض این سپاه کار از پیش نخواهد مصلحت آنست که بقزوین تشریف باید برد زیراکه قزوین از یك طرف متصل ببلاد آذربایجان وازسمتی دیگرمتصل ببلاد خراسان است وفوج خیزبلاد ایران‌ومجمع سپاه جنگی بلاد آذربایجان است از آن بلاد سپاه تازه زور طلب باید نمود و باستعداد و سرانجام لایق وسزاوار متوجه مهم باید شد وامرای دیگر چون راحت‌طلب وآرام‌جو بودند این‌رأی را نه از روی مصلحت اندیشی وصلاح دولت بلکه ازروی هوای‌نفسانی وآرام طلبی مستحسن شمردند و شاه سلطان حسین خود مردی سلیم‌النفس و راحت دوست واز تدابیر امور سلطنت و پادشاهی بی‌خبر وبی‌بهره بود بمصلحت همگی امرا متوجه قزوین شده درآنجا رحل اقامت انداخت و در آن اوقات چون بغی و خروج اعراب عمانی وامام مسقط که سیف بن سلطان نام او بود روی‌داده بود بنا بر این لطف علیخان عم فتح علیخان وزیر اعظم را سپه‌سالار مطلق وبیگلربیگی بلاد فارس و کوه‌گیلویه وخان لار وبنادر کرده روانهٔ آن ضلع نمودند و چون تفصیل احوال افاغنهٔ غلزهٔ و سلطنت محمود پسر امیر اویس که بعد از این مذکور خواهد شد فی‌الجمله موقوف علیه برذکر احوال لطف علیخان سپه‌سالاربود واحوالات لطف‌علیخان موقوف براحوالات مردم عمان و لشکرکشی ایشان بر جزایر و بنادر ملك فارس که واقع بر

سواحل دریای عمان است بنا بر این لازم نمود که فی‌الجمله از احوال بلاد عمان و پادشاهان آن بلاد که آنهارادر اصطلاح آنجاامام گویند نوشته شود تا موجب زیادتی بصیرت مستخبران احوال گردد .

ذکر احوال ائمهٔ عمان و مستولی گشتن آنها بر آن بلاد وبغی و طغیان سیف بن سلطان امام آن بلاد۱ وتاراج بعضی ازبنادر فارس وتسخیر جزیرهٔ بحرین وقشم ولارك که درجزیرهٔ دراز واقعست

بردیده وران با بصیرت ومطالعه‌کنندگان باذکاء وفطانت پوشیده نماند که بلاد

---

۱ ـ « مخفی نماند که درمملکت عمان طوائف و سلاسل مختلفه سلطنت نموده‌اند . یکی‌از آن فرق سلسلهٔ سلاطین یعاربه است سیف بن سلطان از آن سلسله است‌و اول آن خاندان ناصربن مرشد یعربی است که در ۱۰۳٤ بسلطنت رسیده و با پرتغالیها جنگها نموده و آنها را از سواحل عمان دورنمود فقط در مسقط باقی بودند. وی‌درسنهٔ ۱۰٦۰ درگذشت.

پس از او سلطان بن سیف امام وسلطان عمان شد و اومرد فناك و مقتدر فعالـی بوده مسقط را هم ازدست پرتغالیها گرفت و او درسنهٔ ۱۰۹۰ درگذشت .

وپس‌از او پسرش بلعرب جانشین وی گشت چهارده‌سال سلطنت کرد و مرد وپس از او برادر او سیف‌بن سلطان‌بن‌سیف پادشاه عمان شد تا در ۱۱۲۳ فوت شد و مقصود از سیف‌بن سلطان درمتن کتاب همین شخص‌است و او مرد شجاع سفاکی بوده فتوحات زیادی نموده از جمله ریاض پایتخت‌آل سعود واحساء وقطیف و بحرین و جزیرهٔ قشم و لارك و بندر عباس را متصرف شد .

پس از او خلاف‌کلمه شد بین اهل عمان،عدهٔ پسر اوراکه صغیر بود بسلطنت‌قبول فرمودند و عدهٔ محمدبن ناصر غافری را و اثر این اختلاف تاکنون درعمان باقی است .

پس‌از این اختلاف کم‌کم سلطنت یعاربه رو بضعف‌گذاشت و سلسلهٔ دیگری کـه سلاطین بوسعیدی باشند تخت سلطنت را تصرف نمودند و اول ملوك بوسعیدی احمدبن سعید بن احمد بن محمد البوسعیدی الازدی العمانی بود و تاکنون سلطنت در اعقاب او باقی است .

توضیح آنکه دریعاربه سلطنت با امامت و مقام روحانیت جمع بود چه اباضیه یعنی خوارج که اهالی عمان ومسقط و زنگبار افریقا براین مذهب هستند خاندان یعاربه را امام‌مفترض‌الطاعهٔ‌خود میدانستند ولی‌فعلاً سلطنت ازامامت منفصل شده وامام خوارج درخارج عمان درصحرا زیست می‌نماید وسلطان درعمان حتی سلطان زنگبار همان امام را مفترض الطاعهٔ خود میداند (شهاب‌الدین‌الحسینی‌النجفی‌المرعشی)

عمان مملکتی است واقع درجنوبی بحر فارس که آنرا بحر عمان نیز گویند. حدشرقی آن که کوه رأس الحد باشد متصل ببحر هند وحد جنوبی ازطرف بحر ببنادر بلاد یافع که عبارت از مطرقه ومصیره ومرباط وحضرموت وثریم وقس وشحر وظفاراستوواقع بین بلاد عمان ویمن است وازطرف بر براری یمن وحد غربی آن متصل ببلاد نجد و یمامه و بوادی بنی تمیم و بنی حنیف تا بلحصا وقطیف است وحد شمالی بدریای فارس و از بنادر مشهورهٔ آن بلاد درزمان قدیم شهرقلهات بود و حکام آن بلاد همیشه از آل حمیر بوده‌اند از فرقهٔ سبا چنانکه حق تعالی درقرآن مجید فرموده که: لقد کان لسبأ فی مسکنهم آیة الی آخرالآیة، ودر زمان خلافت خلفای عباسی بعضی از اعراب که مذهب خوارج داشتند از توابع محمدبن زید اباضی که او از جملهٔ رؤساء خوارج بود ببلاد عمان آمده ساکن شدند وچون این بلاد یك کنار مملکت افتاده وتردددر آن طرف بسیارکم اتفاق می‌افتد خلفا وسلاطین از فکر آنها ذاهل و غافل شدند و بمرور ایام ودهور مردم آن‌بلاد همگی منتقل بمذهب اباضیه گردیدند چنانکه بالفعل‌دربراری و بوادی آن بلاد غیرفرقهٔ اباضیه کمتر یافت میشود مگر درسواحل که اکثری ازفرقهٔ شافعیه وقلیلی اثنا عشریه وبلوچان ساکنند.

ورود فرقهٔ فرنگان بدریای هند وسواحل آن

درمابین سنهٔ ثمانمأیه وتسعمأیهٔ هجری۱ فرنگان پرتگال که مسمی به پرتگیش۲ اند مطلع برراه دریای هند گردیده وارد بنادر هند وحبش وبلاد یمن وعمان وبنادر فارس وجزایر آن گردیدند و ببهانهٔ تجارت در هر یك از این بلاد فرود آمده در اندك وقتی بانواع حیل سررشتهٔ حل وعقد آن‌بلاد رابدست آورده بلطف وعنف درهریك از آن‌بلاد قلاع متینهٔ رصینه بنا نهادند و مالك آن ملك گردیدند از آنجمله در بلاد عمان. چون

---

۱ ـ ابتدای استیلای پرتغالیان بر سواحل عمان که ابتدای تصرفات دیگر ایشان‌در جزایر و سواحل خلیج فارس است با سال ۹۱۲ هجری مقارن بوده.

۲ ـ Portugueese

شهرقلهات۱ را لایق وشایان قلعه ساختن ندیدند در چهارمنزلی آن ازسمت غرب‌مکانی را که اعراب عمان آنرا مسکت بفتح میم وسکون سین بی‌نقطه وفتح کاف و سکون تاء دو نقطه می نامند واهل عجم مسقط بقاف و طاء بالف میگویند لایق قلعه ساختن یافتند زیرا که اطراف آن مکان از کوه های بسیار مرتفع بقدرت الهی بهیئت قلعه بهم رسیده وطول فضای وسط آن کوهسار دو فرسخ وعرض آن نصف فرسخ و بعضی از امکنهٔ آن تا دو فرسخ است و دروازهٔ آن کوهسار که رو بجانب شمال واقع شده عرض آن دروازه تخمیناً پنجاه شصت ذرع خواهد بود و سفاین و جهازات از آن راه داخل شده وارد آن شهر میشوند و نصف آن فضا را دریا احاطه کرده و نصف آن خشکی است و آن قدری را که دریا احاطه نموده بسیار عمیق واقع شده چنانکه جهازات بسیار بزرك متصل بکناره ایستاده میتوانند شد و وسعت آن مکان بقدر گنجایش ایستادن چهارصد پانصد جهاز میتواند بود ودرنصف خشکی شهر واقع شده وآب شیرین خوردن اهل آن شهر مجموع از چاهی است که بیرون حصار شهر واقع است و از آنجا در زیر زمین جدولی را بسنگ وصاروج درکمال استحکام ساخته‌اند که آب در آن می‌آید و درکنار دریا حجرهٔ را بهیئت برکه و آبگیر ساخته‌اند که آن آب جدول در آن آبگیر جمع میشود و در آن حجره پیوسته مقفل میباشدواطراف آن حجره را شیر دهنها نصب نموده‌اندکه مردم آب از آن شیر دهنهامیگیرند و آن نیز باجاره میباشدکه فی مشکی یك غازکه زریست مسکوك از مس میخرند .

بالجمله فرنهٔ فرنگان پرتکیش بریمین و یسار شهر برقلهٔ کوه دوقلعهٔ مستحکم بنا نهاده‌اند هریك مشتمل برسنك انداز و فصیل و بروج مستحکم و سایر اطراف آن حصار محیط بدریا را نیز بروج متعدده ساخته و درمجموع قلاع و بروج توپخانه و سامان جنگ چیده‌اند و نیزسلسلهٔ از آهن درکمال استحکام برای دروازهٔ آن حصار

---

۱ ــ بفتح قاف و سکون لام در ساحل عمان شرقی بین مسقط و رأس الحد که مرکز اقامت حکمران ایرانی عمان از طرف ملوك هرموز بوده .

ازطرف دریا ساخته‌اند که عندالحاجة هرگاه آن‌زنجیر را بکشند هیچ جهازی و کشتی را ممکن نیست که از اندرون ببیرون یا از بیرون باندرون تواند تردد نمود و ازطرف خشکی نیز زیاده از دو راه ندارد یکی از طرف غرب که بجانب مطرح که قصبه‌ایست از آن بلاد از بالای کوه مسلوك است ودر آنجا نیز برجی ساخته‌اند که بی‌رضای ساکنین آن برج تردد ممکن نیست و دیگری از طرف مابین شرق و جنوب که بجانب سداب و دغمر وقریات (بضم قاف و تشدید یاء) که هریك قصبه‌ایست میرود و در آنجا نیز برقلهٔ کوه برجی مانند راه مطرح ساخته‌اند .

القصه چون فرنگان مالك آن ملك شدند بسبب غلبهٔ تعصب درمذهب که لازم غیر منفك فرقهٔ پرتکیش است شروع درتصرف در دین و آئین مردم آن بلاد نمودند وبلطف و عنف مردم را دعوت بمذهب خود کردند . چون فرقهٔ عرب درمذهب اسلام متصلب و ثابت قدم‌اند بعداز اطلاع این معنی از اطراف و جوانب جمع شده در صدد استرداد این ملك از تصرف آنها و بدرکردن آن اشقیاء از ملك خود شدند و چون فرنگان پرتکیش ممالك سواحل دریا را متصرف شده بودند مانند مصیره و مطرقه و رأس‌الحد و سور و بعلان و طوی و قلهات و قریات ومسقط و مطرح و برکه وصحار و دبا ولیما و سیر و خصب وجلفارو بلادی که از کنار دریا دوربود مانند روضه وصمد الشام و نزوا و بهلا و رستاق که این‌سه‌بلاد اخیرقلمرو پای تخت عمان است وسمایلی تا حصن‌الحروم و پیرین همه درتصرف اهل عمان باقی بود و بعضی از اولاد ملوك حمیر که وارث آن بلادند نیز بر آن بلاد مستولی بودندبعد از سنهٔ الف (۱۰۰۰) هجری در روز یکشنبه که نصاری در معبد خود که آنرا کرجه[۱] میگویند بعبادت خود مشغول بودند علی‌الغفله بر آنها ریخته همه رابقتل آورده قلاع آنها را متصرف شدند وخود مانند فرنگان صاحب جهاز گردیده بنحوی در جهاز رانی و جنك دریا ماهر شدندکه در زمان تسلط آنها هیچ جهازی از فرنگان را یارا نبود که در برابر جهاز آنها تواند

---

۱ ـ کرجه ظاهراً تحریفی است از کلمهٔ Church بمعنی کلیسا

آمد و سالی نبود که چهار پنج جهاز از پرتگیش بجنك نگیرند و در آن اوقات که احوال بلاد ایران مشوش و از هر گوشه صاحب داعیه و سرخیلی تاخت و تاراج حوالی ممالك ایران مینمود سیف بن سلطان که در آن وقت امام و سردار آن قوم بود نیز بتحریك و وسوسهٔ فرقهٔ هوله که قومی‌اند از عرب ساکن سواحل بلاد فارس دندان طمع بتسخیر جزایر و بنادر دریای فارس تیز کرده درسنهٔ عشرین ومأیه والف (١١٢٠) هجری یك دوجهاز باجمعی از عساکرخود برسر بندر کنگ که معمورترین بنادرفارس بود فرستاد وچون دربنادر کنگ درزمان سلاطین صفویه بسبب خاطر جمعی ازدستبرد اعادی و امنیت بلاد لشکر و فوجی نمیبود حاکم نشین آنجا شهر لار و بندر عباسی بود وضابط عشورو خروج بندر مرد نویسندهٔ میبود وداروغهٔ که برای محافظت دزدان کوچه و بازار میبود مجموع از سی چهل کس زیاده نبوده و نوکر نگاه نمی داشت لهذا بمحض ورود لشکر عمانی هیچکس مانع و مزاحم ایشان نتوانست شد ، تمام شهر راکه مملو از اموال تجار و نقد و جنس بی‌نهایت بود تا سه روز غارت و تاراج نموده و برجهازات خود مشحون کرده بجانب بلاد خود بدر رفتند و عباس قلیخان حاکم لار و بندرکه در آنوقت درلار میبود بمحض شنیدن این خبر بتعجیل تمام خود راببندر کنگ رسانید وچون فرقهٔ عمانی بعد تا راج برجهازات بدررفته بودندوسرانجام سفر دریا از جهازات و غیره در سرکار پادشاهی و امرا هیچکدام نبود برآمدن او فایدهٔ مترتب نگردید و چون این خبر بعرض پادشاه رسید جمشید خان نامی را بسرداری مهم عمان وتنبیه سیف بن سلطان مقرر نمودند وجمشیدخان با سپاه ولشکر و سرانجامی که لایق آن مهم باشد متوجه بنادر گردید و چون بحوالی بندر کنگ رسید بقضای الهی فوت شد و باین جهت آن امر لایق عایق گردید و بعد دوسه سال فرقهٔ عمانی باز برسر بندر کنگ آمده آنرا تاراج نموده مثل مرتبهٔ اول بدر رفتند ودراین مرتبه نیز چون بعرض پایهٔ سریر پادشاهی رسید محمد مؤمن بیك جهرمی که از اعاظم امیرزادگان بود و آباء او از غلامان معتبر سرکار پادشاهی بودند و او خود

نیز درکارطلبی وشایستگی پیشقدم‌بود خان لار و بندر نموده محمد مؤمن‌خان‌جهری خطاب‌یافته با سپاه وسرانجام شایسته متوجه عمان گردید و اوچون ببندر کنگ رسید نیز بسبب فقدان جهازات وسرانجام سفر دریا یك چندی بلیت ولعل‌گذرانیده مراجعت بحضور نمود وفرقهٔ‌عمانی بعد از رفتن اوسرانجام نموده متوجه جزیرهٔ بحرین گردیدند و این جزیرهٔ بحرین معمورترین و بهترین جزایر فارس است زیراکه طول اوکه از جانب جنوب بجانب شمال است قریب بچهارده فرسخ و عرض آن‌که از مشرق‌بجانب مغرب است از سه تا نه فرسخ است ، مجموع آن مشتمل برعیون نابعه وانهارجاریه و نخلستان بسیار و زراعت بیشمار برخلاف جزایر دیگر آن دریاکه بعضی‌کم آب و اکثری بی‌آب واقع شده ، و از جمله منافع عمدهٔ‌جزیزهٔ بحرین مغاص مروارید است که دراطراف و جوانب عالم درآبداری وخوبی وگرانبها بودن مثل مروارید بحرین بهم نمیرسد .

القصه بار اول در سنهٔ هزار و یکصد وبیست وهفت (۱۱۲۷) هجری لشکر عمانی در یك جهاز برسر بحرین آمدند. حاکم بحرین‌که آنرا سلطان خطاب میبوده ودرآن وقت حاکم مهراب سلطان بوده باتفاق مردم بحرین هجوم آور شده بساقبح وجهی جمعی کثیر از آنها را کشته بقیةالسیف را گریزانیدند وتاریخ این واقعه‌رامردم بحرین : « قتلت اهل عمان » یافته بودند ، و باز مرتبهٔ دیگر در سنهٔ هزار و یکصد و بیست وهشت (۱۱۲۸) هجری اهل عمان با جمعیت بسیار ولشکر بیشمار وهفت‌جهاز جنگی برسر بحرین‌آمدند. مهراب سلطان چون دید که از عهدهٔ این فوج نمی‌تواند برآمدکشتیهای جلدرو را ببندر ریشهر فرستاده و استعانت از حاکم دشتستان نمود . حاکم دستشتان با جمعیت معقول بمعاونت حاکم بحرین رسید ودراین مرتبه نیز اهل عمان جمعی را بکشتن داده وشکست خورده مراجعت نمودند .

مرتبهٔ سیوم درسنهٔ هزار ویکصد وبیست ونه (۱۱۲۹) هجری چهارده جهاز را سرانجام نموده باافواج و لشکر بسیار سه چهار چند دو مرتبهٔ سابق بر سر بحرین

آمدندو در این بین از سوء تدبیر امرای آستان‌خاقانی مهراب سلطان را که مستحق تحسین و آفرین وخلعت وجایزه بود از حکومت بحرین معزول نموده وحاکم جدید هنوز در راه بود که لشکرعمانی رسیده بحرین رامحاصره نمودند وازسوء اتفاق فرقهٔ بنی‌عتبه که طایفهٔ اند از اعراب بدوی که در براری بلاد قطر که قریب ببحرین است میباشند واز اهل سنت‌اند وبسبب اختلاف مذهب باهل بحرین عداوت قلبی میدارند و نیز باعتبار قرب جوار و تردد بجزیرهٔ بحرین واقف ازمداخل و مخارج آن بلادند دراین سال رفاقت اهل عمان‌را اختیار نموده از راههائی‌که در آن طرف لشکر وفوج نبود شبا شب رهبری نموده لشکر عمانی را داخل شهر و جزیره نمودند وبسبب بی سرداری وهجوم‌اعادی اهل بحرین نتوانستند ازعهدهٔ مقاومت آنهابرآمد .

بعد از جنك وجدال بسیار که بچهار و پنج روز کشیدآخرالأمر بدست‌آوردند وجزیرهٔ بحرین را تسخیر نمودند و بعلاوهٔ آن مرتبهٔ سیوم بندرکنگ را باز تاراج نمودند وقلعهٔ قشم ولارك که در جزیرهٔ طویله واقع است که آنرا جزیرهٔ دراز نیز میگویند[۱] مسخرساخته برسر قلعهٔ هرموز که درجزیرهٔ هرموز واقع است‌آمدند و آنرا شش هفت ماه محاصره نمودند لکن‌چون مستحفظین‌آن قلعه جری ودلیر بودند ودر بندر عباسی یعقوب سلطان نامی از غلامان شاهی‌حاکم بود از روی ضبط‌وکاردانی و تدبیرشایسته آب و آذوقه ومدد وافر از راه دریا باهل قلعه میرسانید و در مدت محاصره هرچند اهل عمان‌کوشش نمودند وچند بار یورش نیز برقلعه‌کردند فایدهٔ بر آن مترتب نشدآخر مخذول ومنکوب روانهٔ بلادخودگردیدند وچون‌از روی‌عرایض سرحدنشینان‌این اخبار درآن زمان بدربار پادشاهی میرسید بسبب همچشمی‌یکدیگر وبعضی دیگر بسبب مشغولی بلهو و لعب و فسق و فجور چه از خود و چه از پادشاه

---

۱ — غرض قلعهٔ قشم است که در جزیرهٔ طویله یا دراز واقع شده و این جزیره همانست که آنرا امروز بمناسبت قلعهٔ قشم جزیرهٔ قشم میگویند و نباید توهم کرد که قلعهٔ لارك درجزیرهٔ طویله یا دراز قرار داشته چه بدیهی است که لارك جزیرهٔ دیگری است بغیر از طویله یا دراز .

فرصت گوش کردن این اخبار نداشتند . آخرالامر شیخ محمدبن ماجد نام شیخ الاسلام بحرین که از اعاظم علماء آن بلاد بود ۱ باتفاق مردم بحرین بدربار پادشاهی آمده کیفیت غلبهٔ اهل عمان برجزیرهٔ بحرین و بدست در آمدن قلعهٔ قشم ولارك ومحاصره نمودن قلعهٔ هرموز وسد راه کردن آن فرقه بحجاج بیت الله الحرام وتجار و مترددین بلاد هندوستان وقتل وغارت واسیر نمودن و بعداز گرفتاری قید و حبس شدید نمودن بتفصیل تمام بعرض پادشاه رسانید چنانکه حضرت ایران پناه از شنیدن این اخبار بر آشفته و متأثر شده لطف علیخان عم فتح علیخان را سپه سالار و سرفوج مهم بلاد عمان نموده اختیار جمیع امور او را بشیخ محمدبن ماجد حواله کرده روانهٔ آن ضلع نمود چنانکه سابق براین مسطور گردید .

رجوع بذکر احوال لطف علیخان سپه سالار

وچون لطف علیخان وارد بلاد فارس وشیراز گردید واز آنجا ببندر ریشهر که عوام آنرا بوشهر گویند واقرب اماکن از کنار دریا ببحرین است آمد در تل سیاه که مکانی است قریب ببندر خیمه زد وبقدر هفت هشت هزار سوار وپیاده برطرادات وزعیمه ها که نام نوعی از کشتیهای آن بلاد است سوار نموده برسرجزیرهٔ بحرین فرستاد که لشکر اهل عمان را از آنجا بیرون نموده آن جزیره را در حوزهٔ تصرف خود آرند . چون در آن وقت آرام وراحت درملك ایران بمرتبهٔ کمال رسیده بودواز تدابیر جنگ ومحنت کشی آن شغل شگرف مطلق بیخبر بودند ونیز مردمی که کشتیی سوای کشتی فلك بمخیلهٔ ایشان خطور ننموده ودریائی بغیر دریای خاك ندیده بودند چون اول بارسوار شدند لهذا سرایشان مانند فلك دوار بدوار آمده قی و غثیان روی میداد چنانکه اکثر آن سپاهیان را برروی طرادات همین حالت روی داد، چون بحوالی جزیرهٔ بحرین رسیدند

---

۱ ـ شیخ محمد بن ماجد شیخ الاسلام از اجلهٔ علماء و محدثین و فقهاء بوده و تألیف بسیار دارد از جمله تعلیقه برفقیه و کافی و تهذیب و استبصار و وافیهٔ فاضل تونی نوشته اعقاب او در شیراز و بحرین اهل علم وفضایل هستند(شهاب الدین الحسینی النجفی)

ودرسمت شمالی آن جزیره که جهازات مردم عمان در آن طرف نبود لنگر انداختند بی‌تأمل بدون اینکه ملاحظهٔ خیر و شر امور خود نمایند همگی دفعةً فرود آمدند وبرای محافظت آن طرادات وغله و آذوقه و آب شیرین و سرب و باروت و سرانجام توپخانه واسباب خود بلکه اسب ویراق که همه بر کشتیها بود کسی را نگذاشتند.

این خبر چون بجهازات عمانی رسید همانَدم لشکر کشیده برسر طرادات آمدند و چون کسی بر آن طراوات نبود همگی اسباب و اموال باکشتیها بتصرف خود در آوردند و از راه خشکی فوج خود را تیار کرده برسر آن فوج بی یراق و اسباب آمدند و از طرف دریا نیز گلولهٔ توپ از جهازات متوالی شروع باندختن کردند.

چون درکنار دریا آب شیرین نبود و از خشکی فوج آنها سد راه کرده بود ویراق جنك نیز باخود نداشتند و اگر بود نیز چیزقلیلی بود واز ده کس یك کس یراق داشت از غلبهٔ تشنگی و بی سرانجامی بستوه آمده و عاجز شده فریاد الأمان بر آوردند و فرقهٔ عمانی تمام آن فوج را بهیئت گلهٔ بز و گوسفند اسیر نموده همگی را بقتل رسانیدند و نیز در آن زمان از تدابیر واهیه که بخاطر لطف علیخان سپه سالار وامرای حضور پادشاه رسیده بود این بود که چون فیمابین فرقهٔ پرتکیش واهل عمان عداوت قدیم و دشمنی بسبب بدرکردن آنها از آن بلاد و تسخیر قلاع آنها و گرفتن جهازات وقتل‌سرداران ولشکریان ایشان‌بود وفیمابین منسوبان سلاطین صفویه وفرقهٔ فرنگان پرتکیش اگرچه در اول حال بسبب تسخیر قلعهٔ هرموز وقلعهٔ لارك و قشم وجزیرهٔ بحرین‌وبندر گنبره که الحال ببندرعباسی‌مشهوراست بتفصیلی که درتاریخ عالم آرا اسکندر بیك منشی دراحوال شاه عباس گیتی ستان‌ماضی نوشته عداوت بود.

فرنگان پرتکیش راهزنی طریق بنادر فارس می‌نمودند و مانع آمدن تجار بودند لکن بعداز آن بتوسط فرنگان انکلس و غیره دوستی بهم رسیده و مقرر شد که دربندر کنگ وکیلی ازجانب پادشاه پرتگال که آن‌وکیل را فیطور ۱ گویند ساکن

---

۱ ـ Vedor درپرتغالی بمعنی‌ممیز عواید و ناظر خرج حاکم کشوری یا لشکری ناحیه ایست.

شده هرساله هزار تومان برای سرکار پادشاه آنها و صد تومان برای وکیل سالیانه مقرر نمودندکه آنرا سال بسال باز یافت نموده دست از راهزنی وقطع طریق بردارند چنانکه اکثر اوقات فیطور پرتکیش در بندر کنگ میبود لکن چون درزمان شاه سلطان حسین اکثر عمال آنچه میخواستند بعمل می آوردند و بازیافت و بازخواست و بغور امور رسیدن مفقود بود و فرنگان پرتکیش نیز سست و ضعیف شده بودند عمال بندر وجه سالیانهٔ ایشانرا بتعویق انداخته خودمتصرف میشدندچنانکه قریب بیست سال بود که وجه سالیانهٔ پرتکیش بوکلای او نرسیده بود و هر وقت که مطالبه مینمود بلیت و لعل میگذرانیدند .

دراین وقت بخاطر امرای پادشاهی و اطاف علیخان و مشیران که اکثر فرقهٔ گرجیه و بعضی اتراك که با فرقهٔ ارامنه و گرجیه و فرنگان محشور بودند رسید که غلبهٔ فرقهٔ عمانی باعتبار داشتن جهازات و لشکر ایشان است که معتاد بسواری جهاز وصاحب وقوف جنك دریا اند و فرقهٔ قزلباشیه باعتبار فقدان جهاز و عدم صفات کذا از عهدهٔ جنك آنها نمیتوانند بر آمد و فرقهٔ فرنگان بخصوص پرتکیش ماهر ایـن امور و استادکار و واضع فن جهاز رانی وتوب و تفنك اند اگر چنانچه آنها را بمدد طلبیده شود جنك دریا بعهدهٔ آنها و جنك خشکی بعهدهٔ سپاه قزلباش شود یقین که این مهم بنهج خاطرخواه صورت خواهدگرفت .

وکیل پرتکیش که در آن وقت در دربار پادشاهی حاضر بود لافهای گزاف زده تأیید این تدبیر نمود .

از حضور برای اجرای این تدبیر طهمورث بیك نامی را ازغلامان پادشاهی که بصفت چرب زبانی و زبان آوری و آداب دانی ممتاز بود بایلچی گری نزد پادشاه پرتکال با هدایا و تحف لایق مقرر نمودند و مشارالیه باتفاق فیطور بندر کنگ آمده سوارجهاز گردیده روانهٔبندر گوه۱ که مسکن بی زرین۲ است که دراصطلاح پرتکیش

۱ــ Goa از بنادر ساحل ملیبار در ولایت بمبئی مرکزحکمران کل هندپرتغال .
۲ — معلوم نشد که اصل این کلمه چه بوده

وزیر را گویند روانه گردید که از آنجا برجهازات پادشاهی پرتگیش سوار شده روانهٔ پرتگال گردد چنانکه مشارالیه بعد از سه سال از سفر پرتگال مراجعت نمود و چهار جهاز جنگی همراه جلال۱ که عبارت ازسپه سالار پرتگیش باشد و آل‌میران۲ که نایب جلال است وقیشکال۳ که سردار فوج است و همین فیطور که وکیل‌الدوله است باخود آورد وشهرت چنین بود که چهار هزارصولداد٤ یعنی تفنگچی براین جهازات است و آنچه بتحقیق پیوست قریب بدو هزاروپانصد صولداد بودند و جهازات مذکور در آخر سال هزارویکصد وسی (۱۱۳۰) هجری واردبندرکنگ شدند ورفتن‌طهمورث بیك اگرچه از حضور پادشاهی پیش‌از ورود لطف علیخان ببلاد فارس بود بلکه تعیین او لکن بتقریب ربط سخن مؤخر ذکر شد .

القصه چون خبر رسیدن جهازات بلطف علیخان در تل سیاه بندر ریشهر رسید میرزا زاهد علی لاری ولد میرزا سعد را که همیشه ضابط عشور وخروج بنادر فارس اباً عن جدٍ بود ودر آن وقت معزول بود مهماندار پرتگیش نموده روانهٔ بندرکنگ کرد و بعد از چند وقت خود نیز از تل سیاه متوجه بندرکنگ گردید و در این بین خبر بسیف بن سلطان امام مملکت عمان رسید که چهار جهاز پرتگیش باراده مصاف باجهازات شما ببندرکنگ وارد شده‌اند و میگویند که ما جمیع جهازات امام عمان را سوخته دمار از روزگارفرقهٔ عمانی برخواهیم آررد و فرقهٔ قزلباشیه را نیــز همین اعتقاد است .

از شنیدن این خبر امام بر آشفته چهار جهاز ازجهازات خود را مقرر نمود که چون فرقهٔ پرتگیش وارد بندرکنگ شده ودرهمانجا لافهای گزاف میزنند وبرسر شما نمی آیند شما پیشدستی نموده بعدد جهازات آنها جهاز خواهید برد و زنهار زیاده بر

---

۱ ــ Geral پرتغالی بمعنی فرمانده کل جهازات یا سپاه است .
۲ ــ Almirante یعنی ناخدای دوم جهازات یا معاون امیرالبحر کل
۳ ــ اصل این کلمه معلوم نشد .
٤ ــ Soldade

چهار جهاز نبرید تا بر مردم ظاهر شود که فرقهٔ نصاری بر فرقهٔ مسلمین تفوقی ندارند و هروقت که فرقهٔ مسلمین بسرانجام شایسته با فرقهٔ نصاری مصاف دهند [فرقهٔ نصاری] بمدد باطن اسلام مقهور ومنکوب میگردند وخیالیست باطل که مردم میگویند که در دریا بافرقهٔ فرنگان کسی مقابله نمیتوانند کرد.

الغرض چهار جهاز عمانی در برابر بندر کنگ چون نمودار شدند فرقهٔ پرتکیش نیز با سرانجام لایق واستعداد شایسته لنگر کشیده با یکدیگر صف آرا گردیدند و شروع بتوپ اندازی نمودند وسه روز وسه شب لاینقطع آواز توپ وتفنگ منقطع نمیشد.

بعداز سه روز جنگ کنان دریائی شدند و بعد از هفتهٔ جهازات پرتکیش بجای خود مراجعت نموده آنچه پرتکیشان میگفتند این بود که جهازات عمانی ازپیش ما گریختند وما نتوانستیم تعاقب نمود وفرقهٔ عمانی میگفتند که جهازات پرتکیش ازپیش ما گریختند العلم عندالله لکن از اطوار پرتکیش معلوم گردید که مردم بسیاری ازآنها در این جنگ بقتل رسیدند و نیز جهازات ایشان ازضرب گلوله های توپ معیوب شده بود و برهمگنان ظاهر گردید که لاف های گزاف پرتکیشان مبنی بر اصلی نیست زیرا که هرگاه از عهدهٔ چهار جهاز ایشان نتوانند برآمد چگونه از عهدهٔ صدوبیست جهاز از خرد وکلان وقریب پانصد زعیمه وطراد که درآن وقت پیش امام مسقط جمع بود توانند برآمد.

دراین بین لطف علیخان نیز وارد بندر کنگ گردید و فرنگان پرتکیش چون خود را آزموده بودند و خوف و هراس از فرقـهٔ عمانی در دل ایشان جـا گرفته بود شروع ببهانه جوئی نمودند که بتدبیری تقصیر برلطف علیخان وفرقهٔ قزلباش ثابت نموده خود را ازآن میان بدر اندازند ازآن جمله ادعا نمودند که بیست ساله طلب ما بر ذمهٔ عمال پادشاهی باقیست که بیست ودو هزار تومان باشد و علاوهٔ آن خرج جهازات. و مشاهرهٔ سپاه که مدت یک سال میشود که درمهم مشغولند بیست هزار تومان دیگـر میشود خلاصه تا پنجاه هزار تومان بما ندهید ما جنگ نمیتوانیم کرد و لطف علیخان

تا هشت هزار تومان راضی شده بود که بدهد وسابق بر آن نیز از روز وصول آنها ببندر کنگ تا آنوقت قریب پنج شش هزار تومان بدفعات عاید ایشان شده بود . چون این تکلیفی بود ما لایطاق و لطف علیخان ازعهدهٔ ادای آن نمیتوانست بر آمدشبی از شبها بدون رخصت برجهازات خود سوار شده ولنگر کشیده از میان بدر رفتند و لطف علیخان چند وقت دیگر دربندر کنگ ببعضی ازتدابیرسست وفکرهای نادرست اوقات را گذرانید وهردم فکری وهرلحظه خیالی میکرد وبازآنرا موقوف مینمود تا آنکه رأی بر آن قرار گرفت که بتوسط شیخ محمد بن ماجد شیخ الاسلام بحرین ۱ ومیرزا نورالله فراهانی۲ که در آنزمان ضابط عشور وخروج بنادر بود وازطرف امام عمانی محمد بن برد ومحمدبن جساس که هردو از تجارعمدهٔ شهر جلفار وکل اختیار امور سیف بن سلطان بودند بنای صلح گذاشته شود باین نحو که مبلغ پنجهزار تومان لطف علیخان بوکلای سیف بن سلطان بدهد و ایشان دست از جزیرهٔ بحرین و قلعهٔ قشم و قلعهٔ لارك بردارند وشیخ محمدبن ماجد چون متمول و مالدار بود و ارکان دولت سیف بن سلطان او را محل اعتماد میدانستند بضمانت او اکتفا نموده اماکن مذکوره را خالی نمودند و بتصرف وکلای لطف علیخان دادند و آنچه از حقیقت حالات لطف علیخان معلوم گردید مردی بود درکمال جبن وسوء تدبیر و کثرت غرور وشدت غضب وطیش چنانکه در وقتی که او در بندر کنگ و حوالی لار بود بلوچان مکرانی با جمعیت وازدحام آمده تا هشت نه فرسخی لشکر اوتاخت وتاراج و غارت واسیر بینهایت نموده روانهٔ ملك خود گردیدند واز او با وجود داشتن سی چهل هزار

---

۱ ـ شیخ محمد بن ماجد شیخ الاسلام از اجلهٔ علماء ومحدثین و فقهاء بوده تألیف بسیار دارد از جمله تعلیقه برفقیه و کافی وتهذیب و استبصار و وافیهٔ فاضل تونی نوشته اعقاب او درشیراز وبحرین اهل علم وفضائل هستند . (شهاب الدین الحسینی النجفی)

۲ ـ میر نورالله فراهانی از سلسلهٔ مرحوم قائم مقام میباشد و او برادر میر هدایةالله ومیر روح‌الله است ، نسب مرحوم قائم‌مقام بمیر روح الله منتهی میشود .
(شهاب الدین الحسینی النجفی)

سوار و پیاده هیچ تدارکی بعمل نیامد و همچنین در زمانی که او در بندر کنگ بود محمود پسر امیر اویس غلزهٔ از قندهار بکرمان آمده تمام شهر کرمان را تاخت و تاراج وغارت و اسیر نموده و سه چهار ماه در شهر کرمان توقف نموده باز روانهٔ قندهار گردید و از لطف علیخان بعد از تشنیع و توبیخ مردم و استغاثهٔ اهل کرمان تدارکی که بعمل آمد آن بود که دو سه هزار کس را بکشتن داده چنانکه بعداز این در احوال محمود این واقعه بتفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

بالجمله لطف علیخان از بندر کنگ بعداز تمهید این صلح متوجه شهر لار گردید وچون وارد شهر لار شد مین باشیان و یوز باشیان را پیغام داد که دوسه سال شد که شما نوکرید ومواجب گرفته‌اید ودراین مدت ازشما کاری وجنگی بعمل نیامد باید که آنچه گرفته‌اید مسترد نمائید والا همهٔ شما را کند و دوشاخه نموده بانواع تعذیب گرفته خواهدشد.

چون سرداران سپاه این معنی را شنیدند با یکدیگر شور ومصلحت نمودند که چون استرداد زر مزبور مقدور ما نیست وتکلیفی است مالایطاق بغی اختیار بایدنمود. همگی براین ممهدشده بنای کار خود را بر متمردی گذاشتند و در محلاتی که ساکن بودند کوچه‌بند نموده بر پشت بامها سیبه ساخته کماندار و تفنگچی نشانیدند.

چون این خبر بلطف علیخان رسید محمد قلی بیك قزوینی را که سردارفوج و میرشمشیر او بود با لشکروجمعیت بجنك آن مردم تعیین نمود. محمدقلی بیك با غرور موفور ونخوت فوج را برداشته برمحلات وخانه های آن قوم آمد وبعداز محاربهٔ بسیار چون بجرأت تمام آمده بود بضرب گولی تفنك بقتل آمد وقریب بدو صدکس از مردم لطف علیخان که از شجاعان ودلیران لشکر او بودندکشته شدند ولطف علیخان ناچار شده دست از ارادهٔ خود برداشت و سرداران لشکر نیزچون باو بی‌اعتماد بودند بملازمت اونتوانستند آمد. آخر برای رفع این فتنه بعداز گفتگوی بسیار بنابراین شد

که مجموع آن مردم از سیبه‌های خود بر آمده بهیئت مجموعی بجانب جنوب رویهٔ شهر لار که عبارت ازصحرای فاسکند وعماده ده‌و فداغ و بیرم تا کل‌واهل‌است۱ بروند و لطف علیخان نیز بطرف شیراز که مابین غرب و شمال لاراست روانه گردد چنانکه بهمین نحو بعمل آمد و لطف علیخان روانهٔ شیراز گردید . چون بجهرم رسید که بین شیراز ولار است خزانه‌ایکه برای امام عمانی موعود بود وطلبیده بود رسید ، آنرا باتفاق میرشکار باشی که حاکم کوه‌گیلویه بود ونایب لطف علیخان با شش هفت هزار سوار روانه بجانب بندر کنگ نمود ، چون بدومنزلی لار رسید سرداران‌سپاهی که با لطف علیخان در شهر لار مصاف داده بودند از سمت صحرای فاسکند وغیره با غرور موفور بشهر لار مراجعت نمودند وچون خبر آمدن خزانه را شنیدندقوت‌طامعهٔ آنها بحرکت آمده برای تاراج خزانه و بدست آوردن آن متوجه شدند وچون‌ایشان را غرور دریافته بود درکمال بیخبری وبی‌پروائی بجهت آنکه معلوم نبودکه خزانه از کدام راه می آید براههائی‌که مظنون ایشان بود که خزانه از آن راه خواهد آمـد متفرق شدند چنانکه میرزا رفیع لاری‌که منشأ این فتنه بود و سرکردهٔ آن‌قوم بود برکتل‌کورد۲ نشست وجعفربیك‌کوسه‌که او نیز مین باشی عمده بود با یك دو هزار کس بر کتل برکه شیخ۳ توقف نمود و جعفر بیك قراباغی کتـل گراش٤ را مضبوط نمود .

در این بین حقایق این احوال بمیر شکار باشی رسید و نیز این سرداران اگرچه راه ها را مسدود نموده بودند لکن در کمال بی پروائی وبی‌اعتنائی‌شب‌وروز میگذرانیدند.

---

۱ — عماده ده درنه فرسخی مغرب شهرلار وفداغ دریانزده فرسخی مغرب‌آن و بیرم قریب بیست فرسخ دورتر ازاین شهر درجنوب غربی آن وکل باکال درسه فرسخی شمال شرقی اشکنان مرکز ناحیهٔ بیخهٔ فال لارستان و اهل (بفتح الف وکسرهاء هوز) درمشرق اشکنان واقع شده‌اند . ۲ ـ درسه فرسخی شمال شهرلار

۳ ـ جزء بلوك جهانگیریهٔ لار قریب بیستك

٤ ـ سه‌فرسخی مغرب شهرلار

چون میرشکار باشی بقریهٔ تیریز رسید براهنمائی مردم ده کوه۱ و کورده بقدر دوهزار کس از متجنده را برسر میرزا رفیع فرستاد و آن فوج دردم صبح وقتی رسیدند که میرزا رفیع و فوج او در خواب غفلت بودند. میرزا رفیع و مردم اورا مطلق فرصت حرکت دست و پا نشده همگی را دستگیر کردند و میرزا رفیع را کند و دو شاخه نموده نزد میر شکار باشی فرستادند و از آنجا او را روانهٔ شیراز نزد لطف علیخان نموده و میر شکار باشی با جمعیت خود و خزانه از کتل کورده گذشته داخل شهر لار شد.

چون این خبر بسایر سرکردگان که برکتلهای دیگر بودند رسید لشکر آنها متفرق گشته خود نیز بصورت مبدل از کتلها فرود آمده بقصد گریختن باطراف متفرق شدند وچون احکام لطف علیخان باطراف وجوانب رسیده بود که از فرقهٔ باغیان هرجا کسی وارد شود ومردم آنجا در گرفتن آنها مساهله نمایند مستحق قتل وغارت وتاراج خواهند گردید مردم اطراف جویای اخبار آنها بودند و بهمین سبب همگی دستگیر گردیدند چنانکه نه کس از سرکردگان عمده‌را با میرزا رفیع که در شیراز نزد لطف علیخان آوردند، همگی را بردار کشیده بضرب گولی تفنگ مقتول نمود و میر شکار باشی خزانه را بنزد شیخ محمدبن‌ماجد بحرانی‌رسانید و قبض گرفته مراجعت نمود و چنین شنیده شد که شیخ محمدبن ماجد مبلغ مذکور را نزد خود نگاهداشته من‌جملهٔ آن بدفعات هزار و پانصد تومان تا دو هزار تومان زیاده بوکلای امام مسقط نداد و آنرا نیز اکثر جنس داد و چون در همان ایام سیف‌بن سلطان که امام مسقط بود بمقر اصلی او که درك اسفل باشد نزد مقتدای خود ابن ملجم ملعون رفته بود و درمیان اولاد واقارب او برسرسلطنت وامامت نزاع بود کسی بباز خواست آن متوجه نشد.

---

۱ — یك منزلی شمال کورده

ذکر در بیان انقراض دولت لطف علیخان سپه سالار و برادرزادهٔ او که فتحعلیخان وزیراعظم بود

اما احوال لطف علیخان وفتح علیخان برادرزادهٔ او که وزیراعظم بود آنست که چون خاقان سعید شهید چند وقتی درقزوین گذرانید و امور سلطنت و حل و عقد آن باختیار فتح علیخان بود وهرچند فتح علیخان نسبت بامرای دیگر که فساد امزجهٔ آنها از حد اعتدال بدر رفته بود بالنسبه درتدابیر و کاردانی کمال امتیاز داشت لکن سررشتهٔ امور نه بنحوی از دست بدر رفته بود که بتدبیر او باصلاح تواند آمد زیرا کـه از پادشاه تا امرای دیگر همگی متفق‌السلیقه بودند در راحت طلبی و جبن و از مقدمهٔ جنگ وجدل احترازکردن و حسد بر یکدیگر داشتن و مغلوب‌الغضب بودن ومطلق نظر در عواقب امور نداشتن چنـانکه بسبب همین اخلاق ذمیمه هیـچ امری از امور سلطنت پیشرفت نمیشد وهرتدبیری‌که وزیرمینمود قورچی‌باشی نقیض آنرا میگرفت و آنچه قورچی باشی ممهد مینمود وزیر خلاف آنرا صواب میشمرد وپادشاه‌نیز طبیعت بعلت تامه داده بمصداق این بیت :

عاقل کند متابعت زیر دست خویش در هر رهی که پا نرود سر نمیرود

القصه خود نیز درخیر وشرمطلق غور نمی‌فرمود و هریك از متناقضان آنچه از مطالب متناقضهٔ خود بعرض پادشاه میرسانیدند درجواب همه بغیراز کلمهٔ «یخشی‌در» که بزبان ترکی بمعنی بسیار خوب است چیزی نمیفرمود چنانکه یکی ازظرفا در آن وقت این بیت گفته بود، شعر :

آن زدانش تهی زغفلت پر شاه سلطانحسین یخشی در

الغرض بسبب نقیض‌گیری و حسد وعدم بند وبست و وفور طمع که درکانون طبیعت اهل‌کار آن درگاه سلطانی غلبهٔ تمام داشت بنوعی که هریك از عمال ولایات چون از حضور اعلی سرافراز بخدمتی وحکومتی میشدند مبلغهـا بطریق نذرانه و

رشوه از آن شخص بعنوان تقبل میگرفتند و شخصی دیگر که وجه رشوه را زیاد مینمود با وجود حصول فرمان و خلعت و راهی شدن باز اورا از بین راه برگردانیده تشریف وفرمان را مسترد نموده کار را بشخصی که وجه زیاده داده بود تفویض نموده بقاعدهٔ دور وتسلسل پیوسته بازار تغییر وتبدیل عمال دایر ورایج بود چنانچه شخصی که ازحکومت کاشان معزول شده او را از بین راه برگردانیدند این بیت گفته بود، شعر:

معزول شدم بنده بکاشان نرسیده　　　　گرگ دهن آلودهٔ یوسف ندریده

خلاصه اینکه همهٔ امرا از قورچی‌باشی۱ که محمد قلیخان شاملو ولد محمد مؤمن خان شاملو بود، که بعد ازعزل فتح علیخان داغستانی او بمنصب والای وزارت اعظم سربلندی یافت، وقول لار آقاسی۲ که رستم خان نام داشت و مصطفی خان که میرشکار باشی بود وعمدهٔ ندمای پادشاه که کلید حل و عقد امور دردست ایشان بود و همهٔ امرا واهل خدمات دیگر بی‌دخل بودند.و آن‌ندما دو کس‌بودند یکی‌میرزا رحیم حکیم باشی ودوم ملا محمد حسین ملاباشی .

بالجمله همگی کمرعداوت با فتح‌علیخان که بحسب تدبیر و کاردانی بالنسبه بآن نادانان مزیت تمام داشت و بحسب اعتبار وزیر اعظم بود بسته همیشه در تدبیر برانداختن وخیال کارشکنی او میبودند تا آنکه دراوایل سال هزار ویکصدوسی‌وسه (۱۱۳۳) هجری فرصت یافته در پیش پادشاه او را متهم بخروج وبغی نمودند و خاطر نشان پادشاه کردند که اوقصد گرفتن وقید نمودن موکب عالی‌را دارد.

خاقان سعید شهید را بسبب سادگی وبلاهت این‌سخنان دردل کارگر آمده‌حکم قید نمودن او را بایشان نمود چنانکه مسموع گردید که جناب ملاباشی منصب فضیلت

---

۱ ــ قورچی باشی ریش سفید کلیهٔ ایلات مملکت و عمده ترین امرای دولت صفویه بوده .

۲ ــ قولار باقوللر آقاسی ریش سفید غلامان‌خاصهٔ‌سلطنتی ودررتبه بعداز قورچی باشی بوده .

را بجلادی تبدیل نموده بروایتی بدست خود وبروایتی بدست پسر خود بنوك خنجر چشم فتح علیخان را بعد ازقید نمودن ازحدقه بر آورد و اموال اوقدری ضبط بسرکار پادشاهی وتتمه بفحوای هباء منثوراً بدست هرکه اوفتاد متصرف شد و وزارت اعظم بمحمد قلیخان شاملو تعلق گرفت ومصطفی خان میرشکار باشی را قورچی‌باشی نمودند وایشان جمعی را ازمعتمدان خود باستقبال لطف علیخان که از شیراز متوجه اصفهان بود فرستادندکه درهرجا باو رسند او را مقید نموده درکمال اهانت و ذلت و خواری دراصفهان آورده محبوس نمایند چنانکه محصلان امرمذکور درقریهٔ ایزد خواست که چهارمنزلی اصفهان است بلطف علیخان رسیده حسب‌الامردست اورا بسته وسراو را شکسته و دوشاخه نموده باصفهان رسانیدند و برطبق خواهش امرا او را ملبس بلباس نسوان نموده برگاوی واژگون سوارکرده دم‌گاو را بدست او داده بودند و اوطیان شهراستقبال اوکرده وچندسگی را بهیئت کتل اسب پیش پیش او میکشیدند و از اطراف وجوانب تف ولعنت واهانت بی‌نهایت نموده اورا حبس نمودند.

ذکر بقیهٔ احوال شاه سلطان حسین در مدت بودن قزوین وسبب مراجعت نمودن او باصفهان

اما چون فتح علیخان را حسب‌الحکم پادشاهی‌کور نموده قید کردند عمال ومتعلقان او را هرجا یافتند برای تفحص اموال بلطف وعنف آنچه ممکن‌بود از ایشان بدست آوردندودراین بین‌بنحوی‌که بتفصیل بعد ازاین بتحریر درخواهدآمد ان‌شاءالله تعالی عریضهٔ محمود غلزهٔ باسراسدالله‌خان ابدالی‌که درحوالی زمین داور با اوبرسر قلعهٔ فراه جنگ‌کرده‌بود اسدالله را درجنگ بقتل رسانیده متضمن اظهارکمال‌خلوص عقیدت وبندگی واظهار پشیمانی وتبری ازاعمال و افعال پدر از روی‌مکر و خدعه و استمزاج احوال پادشاه وامرا واینکه ایشان درچه قصد واراده‌اند با فرستادهٔ او رسید وبعد از عرض پادشاه وامرا چون همگی مستغرق بلاهت وسفاهت وغرور و نخوت و

بیخبری ازمعاملات جنگ وجدال وسهل‌انگاری‌این‌نوع اموربودندسخنان روی‌اندود او را حمل برصدق واخلاص نموده او را مخاطب بخطاب حسین‌قلیخان وملقب بلقب صوفی صافی ضمیرنموده خلعت واسب وشمشیر ورقم حکومت قندهاربرای او ارسال نمودند و باعتقاد خود خاطرازمقدمهٔ قندهارجمع نموده‌برای‌مقدمهٔ هرات‌اسمعیل‌خان راکه ازجملهٔ غلامان معتبر پادشاهی‌بود سپه‌سالار وسردار آن مهم نموده ازاوموچلکا۱ والتزام تسخیرهرات‌گرفته تا اینکه اگرعهده برنشود سر ومال وعرض اوبحکم پادشاه درمعرض تلف باشدواو را روانهٔ سمت خراسان نمودند و پادشاه خود دراوایل شهر ربیع‌الأول سنهٔ هزار ویکصد وسی وسه (۱۱۳۳) هجری از قزوین بر آمده بعد قطع منازل ومراحل با فتح وظفر وارد دارالسلطنهٔ اصفهان‌گردید .

اکنون مناسب چنان مینماید که قلم وقایع رقم متوجه تحریر احوال محمـود نامحمود غلزهٔ ومتوجه شدن او برسرپادشاه والاجاه وبلاد عراق وفارس گردد زیرا که عمدهٔ سوانح‌که باعث فتن وآشوب وخرابی بلاد ایران بل ربع مسکون گردید این مقدمه بودو المعونة من الله المعین.

ذکراحوال محمود غلزهٔ وکیفیت رسیدن او بسلطنت ایران تا متوجه‌شدن اوبمستقرجحیم

ز جور وظلم کار اهل ایران بس که درهم شد

برای انتقام افغـان مظلومـان مجسم شد

برمستخبران احوال بلاد ایران و جویندگان انقلاب آن زمان وبرهمخوردگی آن بلاد بهشت نشان مخفی و پوشیده نماند که چنانکه سابق براین در ذکر احوال امیراویس غلزهٔ محرر گردید محمود ولد او بعد از آنکه یك سال عبدالعزیز عمش بعد از برادر حکومت قندهار نموده بود او را بقتل رسانیده لوای حکومت برافراشت

---

۱ ــ موچلکا کلمه‌ایست مغولی بمعنی التزام نامه

و زیاده برپدر در تألیف قلوب سپاه و رعیت کوشیده مردم آن بلاد و رؤساء افاغنهٔ دیو نژاد را گرویدهٔ خود نمود وازجمله افاغنهٔ کوهستان کابل وملا های آنها شخصی را که از روی تعظیم وتکریم بمیانجی مشهور بود که درصحبت بعضی ازمرتاضین وفقرای توران تحصیل بعضی ازاشغال واوراد بر طریقهٔ فقرا نموده بود و پاس انفاس و حبس نفس را ورزیده بود چنانکه دراواخر بهمین نام مشهور شده و نام اصلی او معلوم نبود در آن اوقات بمحمود برخورده او را معتقد خود ساخت و ببعضی از اشغال واعمال فقرا او را مشغول گردانید لکن چون میانجیو این طریقه را ازاستادی کامل بنحوی که شاید وباید اخذ نکرده بود وبعضی ازامور اختراعی وتصرفات واهی از نزد خود برطریقهٔ مشایخ سلاسل افزوده بود او را صفائی در باطن حاصل نبود اما محمود را چون استعداد و مناسبت این طریق نسبت باستاد زیاده بود وبجد وجهد تمام مشغولی میورزید فی الجمله صفائی در باطن وکشف بعضی از مغیبات آتیه قبل از وقوع واخبار بامور مستقبله اورا بهم میرسید واین معنی موجب مزید غرور او گشته صاحب دواعی عمده گردید وافاغنه نیز نسبت باو اعتقاد پیری ومریدی بهم رسانیده درحلقهٔ ارادت و مریدی او درآمدند وبعد ازآن بنحوی که سابق براین در احوال فرقهٔ ابدالی مذکور شد با اسدالله خان ابدالی برسرقلعهٔ فراه درحوالی منزل دلارام جنگی مصاف داده اسدالله خان را بقتل رسانید وسر او را از روی مکر و خدعه بدرگاه گردون مساس پادشاهی با عریضهٔ عفو تقصیرات والد خود واینکه هرچند والد او باغی وطاغی بود من ازافعال او بری و مستعفیم وبفحوای آیهٔ کریمهٔ و لا تزر وازرةٌ وزر اخری اگر از تقصیر این غلام در گذرند هرآینه با افواج و قبیلهٔ خود ازاین جانب و سرداری که از حضور فیض گنجور برای قلع وقمع فرقهٔ ابدالی تعیین شود از آن جانب هرآینه در تسخیر هرات کمال بندگی و فرمان پذیری بعمل خواهم آورد فرستاد وامیران حضور پادشاهی کلام ظاهر صدق باطن حیلهٔ اورا اعتماد نموده از راه سادگی و راحت طلبی خلعت و شمشیر و

اسب و رقم حکومت قندهار از درگاه والا برای او فرستاده ملقب بلقب صوفی صافی ضمیر و اورا مخاطب بحسین قلیخان نمودند وچنین مسموع شد که بعضی از نکته‌سنجان قزوینی در آن زمان تاریخ قتل اسدالله خان را بردست محمود غلزئی چنین یافته اند : « اسد را سگ شاه ایران درید » که موافق حساب ۱۱۳۲ هجری شده باشد وقائل این مصراع تفاوت یك سال را مجاز داشته .

القصه بعد از آنکه محمود باین عریضهٔ حیله اندود وجواب سرا پا بلاهت از طرف پادشاه و امرا خاطر جمع نمود ببهانهٔ مهم هرات سر انجام سپاه نموده از راه سیستان و بیابان ناگاه بی خبر خود را بحوالی بم و نرماشیر و خبیص که از توابع کرمان و دهنهٔ بیابان است رسانیده بلا تأخیر وارد حوالی شهر کرمان گردید و حاکم کرمان در آن زمان از جانب پادشاه حسین خان سیستانی بود. چون در خود استعداد محاربه با محمود را ندید و مردم شهر کرمان نیز بسبب آنکه سالها برفاه و امنیت گذرانیده بودند وخوفی و بیمی از لشکر بیگانه درخاطر ایشان نبود و نیز کرمان حصاری و قلعهٔ نداشت و حاکمی نیز نبود کدخدایان واعزهٔ شهر با کلانتر و داروغه ناچار شده باستقبال محمود مبادرت نمودند و چون محمود وارد شهر گردید تاحدی در ظاهر بتألیف قلوب سکنهٔ شهر میکوشید تا آنکه خبر این سانحه بعرض امرای پادشاهی در قزوین رسید واز آنجا احکام بنام لطف علیخان سپهسالار که دربلاد فارس بود صادر گردید باین مضمون که با وجود بودن آن سپهسالار عظیم الاقتدار بقرب وجوار کرمان و متوجه نشدن بتنبیه محمود مردود کمال استعجاب روی داد ، باید که بمحض رسیدن حکم پادشاهی بی تأمل متوجه دفع این حادثه کردد . چون این رقم بلطف علیخان رسید محمدقلی بیك قزوینی را که میر شمشیر اوبود با قریب‌هشت نه هزار سوار از قشون فارس و کوه گیلویه و شوشتر و دزفول و رامهرمز و قلعهٔ سلاسل با جمعی کثیر از مین باشیان و یوز باشیان و سرداران برسر محمود تعیین‌نمود

وچون این سپاه از راه نیریز و قطرو که عوام آنرا گدرو گویند از کفهٔ نمك کـه فاصل بین توابع فارس و کرمان است عبور نموده وارد خیر آباد نمك که اول دهات میمند وسیرجان است گردید بعضی ازسرداران کرمان مانند امیربیك طاهری وخواجه کریم الدین براکوهی وسالارعسکربلوك اقطاع ملحق بفوج او گردیدند. سابق برحرکت قشون خبر آمدن فوج قزلباش بمحمود رسیده بود وزکریا سلطان نامی از افاغنهٔ غلزهٔ که سمت قرابت با او داشت باسیصد سوار افغان بقریهٔ مشیز فرستاده بود کـه بطریق قراولی از راه خبردار باشند .

سرکردگـان کرمان فوج محمدقلی بیك را راهنمائی نمودند و بی خبر برسر زکریا سلطان بردند ، چون موما الیه بیخبربود مطلق دست وپائی نتوانست زد، زکریا سلطان باسیصد کس افغان مجموع بقتل رسیدند . چون این خبر بمحمود رسیدخود حرکت کرد، با جمیع فوج افغان برسر محمدقلی بیك آمـد و محمدقلی بیك بسبب آن فتح جزئی چون غرور موفور بهم رسانیده بود در کمال بی اعتنائی در برابر فوج افاغنه صف آرا گردید و باندك زد و خورد سهلی شکست برلشکر محمدقلـی بیك افتاده قـریب بدو هـزار کس بقتل رسیدند و تتمهٔ سپاه با سردار هـزیمت یافته باطراف و جوانب متفرق گشتند و محمود در آن سال بهمین قدر اکتفا نموده بکرمان مراجعت نمود . چون سپاه قلیلی همراه داشت که زیاده از دوازده هزار سوار نبودو این آمدن برای امتحان بود که از احوال بلاد ایران اطلاع بهم رسانیده درباب تسخیر آن بلاد فکر اصلی نماید.

بنابر این شهر کرمان را تاخت و تاراج نموده و جمیع سر کردگان و رؤسا از سپاهی و تجار و اربابان وکدخدایان شهر را اسیر نموده ارادهٔ مراجعت بقندهـار داشت و مجموع بودن او در کرمان نه ماه بود کـه در این بین از قندهار خبر رسید که بیجن سلطان لزگی که سابق براین درزمان دولت صفویه بجهتی از جهات درفراه

ساکن میبود و بسبب اشتراك مذهب که با افاغنه داشت با ایشان محبت و دوستی می ورزید زیراکه فرقهٔ از گیه که درحوالی شیروان وشماخی میباشند اهل سنت وجماعت و حنفی مذهب اند و بالطبع با همکیشان خود یکدل و یك جهت میباشند و محمود بهمین جهات اورا از جملهٔ یك جهتان خود دانسته رفیق و مصاحب خود کرده بود چنانکه در وقت بر آمدن از قندهار بقصد کرمان مشار الیه را معتمد دانسته نایب و جانشین خود کرده در قلعهٔ قندهـار گذاشته بود در این وقت بیجن سلطان مذکـور اطاعت ونوکری افاغنه را ننگ وعار خود دانسته ونیز طمع در حکومت قندهاروتوابع بهم رسانیده باتفاق جعفر خان سیستانی که محمود او را دستگیر کرده درقلعهٔ قندهار محبوس کرده بود تمهید نموده و باظهار دولتخواهی صفویه و دستیری رعایای قندهار که اکثری شیعه وخواهان سلطنت صفویه بودند در قلعه خروج نموده جمعی از افاغنه که هرجا در قلعه بیخبر بودند بقتل رسانیده قلعه را متصرف گردید اما از سوء تدبیر و عدم موافقت تقدیر لازمهٔ هوشیاری و خبرداری را بکار نبرده در کمال بیخبری شب را بروز رسانیده در وقت صبح فرقهٔ افاغنه که در بیرون بودند خبردار شده از بعضی بروج بدستیاری کمند خود را ببالای قلعه رسانیده بیجن سلطان و ملك جعفر خان را با سایر رعایا که با اوشان متفق شده بودند ودر قتل افاغنه شریك بودند همه را بقتل رسانیده قلعه را باز بدست آوردند وبتعجیل تمام قاصدان و چارپایان را برای اخبار بکرمان نزد محمود فرستادند.

محمود بعد از استماع این خبر شهر کرمان را قتل و غارت واهالی آنرا اسیر نموده بقندهار مراجعت نمود ودر آنجا بعد ازچند ماه بموافقت فرقهٔ ابدالی وبلوچان مکرانی و هزارجات وفارسی زبانان جمعیتی معقول نموده بقدر چهل پنجاه هزارسوار مرتبهٔ ثانی در شهر شوال سنهٔ یکهزار و یکصد و سی وسه (۱۱۳۳) هجری بکرمان رسید و بمحاصرهٔ شهر قیام نمود و از جانب پادشاه در آن وقت بعدازعزل حسینخان

سیستانی رستم محمدخان حاکم بود و رستم محمدخان قبل از آمدن محمود حصاری محکم ساخته بود که بعد از آمدن محمود باندرون شهر نتوانست رفت .

در ماه ربیع‌الأول سنهٔ هزار و یکصد وسی و چهار (١١٣٤) بقولی رستم محمد خان بمحمود پیغام فرستاد که اگر شما را مدعی گرفتن ملك است پس اول اصفهان را بگیرید بعد از آن ما هم تابع اصفهان هستیم و اگر شما را مدعی تاخت و تاراج ملك است پس تاخت و تاراج بسیار کرده اید . و بقولی در آن ایام رستم محمدخان فوت شده بود ، مردم شهر پیغام داده بودند و شمشیر و اسب برای محمود فرستاده ، محمود نیز حرف آنها را شنید از راه میمند و سیرجان متوجه اصفهان گردید و امنای دولت پادشاهی بتهیهٔ اسباب قتال مشغول شده با موازی هفتاد هزار سوار چیده دو اسبه و توپخانهٔ بسیار و پیاده بیرون از حد شمار در روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سنهٔ یکهزار و یکصد وسی و چهار (١١٣٤) هجری مطابق اودئیل ترکی در گولون آباد چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین شد.

چون بعضی از امرا و سرداران با او در جزو راه سازش و پیغام داشتند بعد از اندك زد وخوردی قزلباشیه مغلوب و رستم‌خان قوللر آقاسی ثبات قدم ورزیده با احمد خان توپچی باشی وجمعی ازاعیان و کبار دولت مقتول گشتند و تمامی توپخانه واسباب اهل‌اردو بتصرف افاغنه در آمده بقیه السیف وارد شهراصفهان‌شده وبنای سیبه بندی در دروب و محلات گذاشتند . بعد از دو روز محمود عاقبت نامسعود فرح آباد را برای نزول اختیار ، بیت :

قدم نا مبارك محمود | گر بدریا رسد بر آرد دود

و از پشت سیبه ها آغاز نایرهٔ قتال نمود . در غرهٔ جمادی الآخرهٔ سنهٔ یکهزار ویکصد وسی پنج (١١٣٥) هجری که سلطان دار القرار عالم یعنی مهر جهان آرا بعزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلا افراخت لشکر بهار بر همزن هنگامهٔ بهمن وغارتگر شهر

اردی گشت و افغان هزار دستان با هزار داستان شور افـروز فرح آباد گلشن و هزارهٔ بلبل و بلوچ خارائی گل مالك پایتخت چمن گردید محمود خان باکمال‌شوکت وابهت دست تعدی بتاخت و تاراج دراز کرده باندیشهٔ اینکه امـداد ازطرفی باصفهان خواهد رسید سلك جمعیت خود را از هم نمی پاشید . اعیان دولت فکری که از برای کسر شوکت خصم بداندیش اندیشیدند این بود که سلطان محمود میرزا ولـد اکبر خاقان شهید را درهفتم شهر رجب بولیعهدی بر آورده بعد از چهار روز اورا بدهمیرقاپی راجع کردند وصفی‌میرزا برادر اورابجای او برمسند ولایتعهد تکیه‌دادند، باز دربیست وهفتم‌رجب خلع‌خلعت‌جهانبانی از او کرده قرعهٔ این‌فال بنام شاهزادهٔ والاگهرطهماسب میرزا زدند و در شب بیست وسوم ماه مبارك رمضان سنهٔمذکوره در ظلمت لیل او را روانهٔ کاشان ساختند کـه شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکر مستعد کرده منشأ امری شود و جمعی از امرا وامیر زادگان سیما محمد علیخان‌ولد اصلانخان که ازجملهٔغلام زادگان معتمد پادشاهی وتوپچی باشی یعنی داروغهٔ توپخانهٔ جنسی باصطلاح هند بود و اسمعیل آقای خواجه سرا جبه دار باشی وجمعی دیگر از امیر زادگان و میرزا سید احمد۱ ولد میرزا ابوالقاسم ولد نواب میرزا داود متولی مشهد مقدس رضویه صلوات الله علیه و جمعی دیگر از معتمدین را همراه شاهـزادهٔ کامکار نمودند .

بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصرهٔ شدیدگذاشتند، اطراف شهر را سیبه بندی و راه آمد و شد را بیکباره مسدود ساختند ، پس یأس تمام بحال خاص و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پذیرفته آتش غـلا و نایرهٔ بلا بالا گرفت بحدی که مردم برای اکل میته میمردند و بزرگان در اسواق و محلات اطفال خرد سال را دزدیده ذبح کرده میخوردند ، دلها برای گندم چون سینهٔ گندم چاک و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاك ، نانوا نان میگفت و جان میداد . شعر:

---

۱ ــ یعنی میرزا سید احمدخان مرعشی اباً وصفوی اماً (شهاب‌الدین النجفی المرعشی)

گرده اش خون میشدی تا گردهٔ　　　　از تنور رزق بیرون میکشید

برای گردهٔ نانی درونها چون تنور بآتش حسرت میتافت و چشم مردم قرصی برای نهاری سوای پنجه کش خورشید نمی یافت ، از شورچشمی زمانه عهدی شد که شیرین دهنان بیاد شکر لب‌خویش می‌مکیدند وشکر لبان بجای ریزهٔ قند نبات می‌خائیدند ، بهوس میوه دامن از گل زندگانی برمیچیدند و بیاد انگور خاك پای تاك را ازیك میل راه‌چون توتیای غوره بچشم میکشیدند . کسانی که از جامهٔ ابریشمین تن‌میپوشیدند چون کرم پیله ببرگ خوردن شدند۱وجمعی که‌پوست کنی مغز پستهٔتازه وسیب آزایش۲ وانگور مهره مینمودند از بیمهری ایام‌پوست‌درختان‌افتادند و اگرنه‌ارزنی میجستندرفیق را پی نخودسیاه میفرستادند ، اگرحبهٔ جاورسی‌می‌یافتند درتقسیم آن منه برخشخاش مینهادند ، کسی روی پیاز را سیرنمیدید ودانهٔ ماش ازشادانج عدسی عزیزتر گردید ، ساتلان ازبردن‌اسم نان تودهنی میخوردند وديوانگان ازحسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت لحد با خود بحسرت میبردند ، اوجاق مطبخیان کور شد و چراغ دودمانها بی نور ، آشپز در آرزوی طعام خیال خام می‌پخت ومیسوخت، بیت :

هیمه در بیشهٔ امید نماند　　　　آرزو های خـام را بازم

امنای دولت سلطانی را سررشتهٔ طاقت گسیخته وخاك عجز و هوان برفرقشان بیخته تا اینکه‌تن برقضانهاده بدادن شهر مصمم گشتند ، در یازدهم محرم سنهٔ یکهزار و یکصدوسی وپنج (۱۱۳۵) هجری خاقان سعید شهید را بفرح آباد برده افسر سروری را برسر آن حسرتکش تاج وافسرزدند و تمامی سرداران لشکر و مقربان آن سرور بآئین مقرر در رکاب آن حضرت بفرح آباد الم بنیاد آمدند، محمود عاقبت مردودچون این‌حال مشاهده نمود درنهایت قواعد ادب را مرعی داشته وهمان شب کس برای‌ضبط

۱ــ دراصل : تنیدند　　۲ ــ سیب آزایش‌از انواع ممتاز سیبهای اصفهان است ودر ترجمهٔ محاسن اصفهان مکرر ذکر آن آمده (رجوع شود بحواشی آن کتاب) و انگور مهره نیز از اقسام انگورهای ممتاز است .

خزانه و کارخانجات پادشاهی رزانهٔ اصفهان ساخت وخود در چهاردهم ماه مزبور با فر فرعونی و بیداد شدادی داخل شهر شده سکه و خطبه بنام خود کرد . کیفیات وقایع شهادت خاقان سعید شهید را شیخ محمد علی حزین ومیرزا مهدیخان مصنف تاریخ نادری بتفصیل ذکر نموده‌اند از آنجا طلب باید داشت .

بعد از آنکه سنوح واقعهٔ اصفهان در آخر محرم سنهٔ مشارالیه در دارالسلطنهٔ قزوین بطهماسب میرزا رسید براورنگ شاهی جلوس کرده سخن سنجان قزوین « آخر ماه محرم » را تاریخ جلوس اویافته‌اند.

ذکر شروع میرزا سید احمد ولد میرزا ابوالقاسم نوادهٔ نواب میرزا داود که در اوایل حال مشهور بسید احمد خان

و بعد از آن سید احمد شاه شده بود باراده و تقدیر ملك مقدر منان

نکته سرایان جواهر سخن شناسی وخرده بینان رموز داستان طرازی باین مزمار شیرین زبان قلم را درقانون نو ادائی بمنصهٔ جلوه گری در آورده‌اند که در اواخر سنهٔ یکهزار ویکصد وسی وشش (١١٣٦) هجری بعد از آنکه محمود افغان مسلط اصفهان گردید شاه سلطان حسین وسایر پادشاهزادگان صفوی را محبوس نمود چنانچه سابق مرقوم قلم وقایع رقم شده بود درایام محاصرهٔ اصفهان طهماسب میرزا راکه فرزندصلبی خاقان شهید بود حسب الأمر ولی عهد نموده برای تحصیل سپاه و لشکر باتفاق بعضی امرا وامیرزادگان وغیره معتمد پادشاهی ومیرزا سید احمد ولد میرزا ابوالقاسم نوادهٔ نواب میرزا داود متولی مشهد مقدس معلی که از اعاظم سادات عالی درجات واعزهٔ افاخم دهر ذوالحسب المنیع والنسب الرفیع جامع آیات الدرس و النفس ناصب ر ایات النقل والعقل و داماد شاه سلیمان ماضی بود ونسبت شریفش ابا بحضرت میرقوام الدین الشهیر بمیر بزرك والی ولایت مازندران و اما بشاه عباس ماضی منتهی است و در عنفوان شباب ابجد خوان مکتب خانهٔ رایش صاحب ری وزله بند عنوان آلایش صد چوحاتم طی، الطاف طبعی چون رحیق صهبا و اصابت فکری چون سهام قضا داشت ، پادشاه آگاه

دل جوهر شناس اعنی شاه سلیمان ماضی انارالله برهانه از نامش بخلیفه سلطان ما تعبیر میفرمود و تولیت سرکار فیض آثار شاه خراسان علیه‌السلام که باعتقاد اهالی ممالك ایران برهمهٔ مناصب عالیه رجحان دارد بنواب میرزا تعلق داشت و در سنهٔ یکهزار و نود و دو (۱۰۹۲) هجری بعد از فوت شیخ علیخان وزیر مرحوم آن منصب والا راهم نامزد آن جناب فرمود و تا واقف شدن نواب میرزا بدقایق امور مالی حکم شد که وحیدالزمانی آقا میرزا طاهر قزوینی نیابةً بسرانجام آن مهم پردازد و میرزای غفران پناه را ده نفر اولاد ذکور وچهار نفر اناث بود : اکبر از همه میرزا ابوالقاسم والد سید احمد شاه است .

چون امرای پادشاهی از قریهٔ گولون آباد منهزم شده در اصفهان بحضور خاقان سعید شهید فائز گردیدند و آن حضرت آنها را در مقام اعراض و اعتراض برآورده مخاطب و معاتب ساخت آخرالامر بنا برسیبه‌بندی دور شهر ها شده محافظت هرحد ومحله بیکی از امرا وسران سپاه تقسیم یافت ومحمود خان افغان توپهای کلان که در جنك گولون آباد از قزلباشیه بدست آورده بود برسیبه‌ها بسته تزلزل در ارکان‌ثبات وقرار اهل سیبه ها افکند لهذا پادشاه در باب برآوردن توپهای مذکور ازتصرف آن اشقیا بجمهور امراتأکید بمبالغه نمود . نهایت هیچیك از آنها این‌مطلب را درقوهٔ خود ندیده شانه خالی نمودند وجماعت افاغنه بواسطه اضرار توپهای صاعقه کردار قیامت لهیب آتش فشان در خرمن حیات جمعی از برنا وپیر می‌افکندند . میرزا ابوالقاسم کـه از اقربای پادشاه و بعد از فوت والد خود در درگاه سلطانی بدستور معزز بود جون حال بدین منوال مشاهده نمود بعرض رسانید که هرگاه این خدمت باین فدوی مقرر شود رفته توپهای مذکور را از ید جماعت یاغی انتزاع نموده می آورم . ابتـدا نظر بفرط توجهات والطاف که پادشاه را با او بود رضا باین معنی‌نمیداد بعد از مبالغهٔ او مأذون فرمود و او با جمعی از رزم‌آزمایان معرکهٔ نبرد از شهر برآمده مثل برق لامع وسیف قامع خود را بلشکر افغان زده ومغلوب نموده بتوپها رسیده چند عدد از

آنها را که و زین تر بودند میخ زده و معیوب نموده و آنچه توانست باخود آورد و بازخود را بفوج سد راه زده با حصول مطلب معاودت بشهر نمود .

این معنی باعث سرور تا محصور پادشاه و سپاه گردید و خاقان سعید شهید او را بکنار عاطفت گرفته تحسینات بالا نهایت فرموده مقرر شد که هرگاه افاغنه در هریك از سیبه ها جنك اندازند بتعجیل هرچه تمامتر امیر صاحب سیبه میرزا را مخبر نماید که او رفته کمك اهل سیبه کند چنانچه روزی آدم محمود آقای ناظر آمده خبر رسانید که افاغنه جمعیت نموده ودرسیبهٔ آقای مذکور آتش حرب مشتعل دارند و کار را براو بسیار تنگ نموده اند بمجرد این خبر میرزا ابوالقاسم باجمعی که در آن وقت حاضر بودند متوجه سیبهٔ او گردید .

وقتی رسید که افاغنه با اهل سیبه بگیر و دار مشغول بودند و نزدیك بود که سیبه را تصرف نمایند که او رسیده بالا تأمل خود را برفوج افغان زده حربی صعب روی نمود و افاغنه منهزم رو بفرار نهادند واو تعاقب نموده چندفرسخ افغان را دوانیده متفرق ساخت و در وقت مراجعت منهیان خبر دادند که میرزا سید احمد درسمتی با افاغنه مشغول حرب است و افاغنه دور او را گرفته اند .

از شنیدن این خبر عرق ابوت او بحرکت آمده بدون تقید جمعیت سپاه اشهب صبا رفتار را بآن صوب درحرکت آورد بنحوی که احدی از ارادهٔ او آگـاهی نیافت مگر دو نفر از غلامان گرجی که یکی را نام هوشنگ ودیگری را لاچین بود ، با او اسب برانگیختند قضا را بعد از قدری طی مسافت و دور شدن از لشکر درخت چنار عظیمی نمودار شد ، چون شهادت او بردست افغان درجریدهٔ مشیت ازلی ثبت گشته بود شخصی افغان تفنگچی در بالای درخت مخفی شده بود ، رسیدن او بپای آن درخت همان وسردادن تفنك همان ، قضا را گولی تفنگ برپیشانی آن هزبرمعرکه هیجا آمده شربت ناگوار اجل نوشید ، نهایت تا رسیدن بشهر رمقی ازحیات او باقی بود . حاصل اینکه یکی از آن غلامان با ضرب تفنگ افغان اجل برگشته را از درخت بخاك مذلت انداخته وسراورا بریده ودیگری میرزا را براسب بسته بشهر رسانید امامعالجهٔ جراحان

واطبا مؤثر اثری نگردیده بعد ازسه‌روز بجوار رحمت ایزدی پیوست ودر مقبرهٔ والد خود مدفون گردید .

چون خبر فوت او اصغای سمع باریافتگان مجلس ارم تزیین خسرو ایران گردید محفل بهشت آیین نمونهٔ ماتم‌سرا بلکه‌درتمامی شهر اصفهان صورت روز رستاخیز ظاهر شد.

آن مرحوم را از صبیهٔ میرزا ابراهیم خلیفه سلطانی دو پسرنیك اختر و یك صبیهٔ فرخنده سیر بود ، میرزا سید احمد و میرزا عبدالأئمه که ان‌شاءالله بعداز این ذکر احوال آنها مذکورخواهد شد .

وبعداز آن[1] میرزا محمد علی[2] و بعد از آن میرزا عبدالله[3] که در مشهد مقدس از جانب پدر نایب بود و بعد از آن میرزا محمد حسین که بعد از استیلای افاغنه باصفهان باعانت جمعی از هوا خواهان پوشیده از افغان مع عیال از اصفهان برآمده بعزم شرفیابی عتبات عرش درجات عازم گردید ، قضا را فوجی از افواج رومی که از برای تسخیر نهاوند و بروجرد می آمدند قریب بروجرد باو دچار شده چون کوچ همراه داشت راه فرار برخود مسدود یافته‌واز ناصیهٔ احوال آن گروه ارادهٔ غارتگری مشاهده نموده با اندك مردمی که داشت با آن فوج کثیر مستعد قتال گردید، بعد از جدال بسیار خود در معرکه مقتول شد . بعد از قتل اوبعضی از ملازمان و خواجه ـ سرایان که باقی مانده بودندعیال اورا بشهر بروجرد رسانیده از آنجا بنزد شاه‌طهماسب روانه نمودند .

---

۱ ـ یعنی دو، پسرازده پسرمیرزا محمد داود متولی بعد ازمیرزا ابوالقاسم مرعشی

۲ ـ میرزا محمد علی مذکوراعقابش درهندوستان وخراسان واصفهان هستندوخود اوازعلماء بوده است (شهاب‌الدین الحسینی)

۳ ـ میرزا عبدالله شاعر ادیب فاضل دیوان شعر دارد و مظلوم تخلص مینموده . (شهاب‌الدین الحسینی النجفی)

٤ ـ میرزا علی از فضلاء عصر خود و در طبع شعر و سیر وسلوك مرد برجسته بوده . اعقاب وی درحدود خراسان وطهران واصفهان هستند .

(شهاب الدین الحسینی النجفی)

وبعداز آن میرزا محمدرضا و بعداز آن میرزا کلب‌رضا و بعداز آن میرزا سیدعلی[۴] وبعد از آن میرزا عبدالمولی وبعداز آن میرزا زین‌العابدین. کوچکتر ازهمه که والدهٔ اوشهر بانو بیگم صبیهٔ کبیرهٔ شاه سلیمان ماضی بود که بعداز داخل شدن افغان باصفهان با والدهٔ مکرمه خود پوشیده ازاصفهان بر آمده نزد شاه طهماسب رفته پیوسته همراه اومیبود میرزا سید محمد نام داشت ودر ایام سلطنت مخاطب بشاه سلیمان ثانی شد و احوالات او ان‌شاءالله‌العزیز درذکروقایع سنهٔ یکهزارویکصدوشصت‌وسه (۱۱٦۳) هجری . مرقوم قلم وقایع رقم خواهد گردید .

میرزا محمدعلی سابق‌الذکر ولد نواب میرزا محمدداود در وقت آمدن افغان شاه طهماسب قزوین را باوسپرده خود بطرف آذربایجان حرکت نمود و او در آنجا بعداز محاربه ازدست سیدال خان که سردار بود درقلعه بدرجه شهادت رسید .

تفصیل این اجمال آنکه میرزا محمد علی مدتی در مشهد مقدس بنیابت والد خود بامر تولیت آستانهٔ عرش درجهٔ روضهٔ رضویه مشغول و گاهی باصفهان بخدمت والد ماجد میرسید ودرتحصیل کمال میگذرانید، روزی درمشهد مقدس بعلت حمایت چند نفر که بصحن مقدس پناه آورده بودند اورا با رستم محمدخان که حاکم وصاحب اختیار بود و ارادهٔ قتل آنها را داشت و برخی را مقتول نمود کدورت و منازعه واقع شد .

میرزا محمد علی مکدراً از ارض اقدس متوجه اصفهان وبعد از رسیدن بخدمت والد ماجد و شرفیابی حضور پادشاهی و عرض مطلب بامر حکومت از حضور اقدس مأمور گردیده باندك زمانی مراجعت نمود . چند مدت میرزای مشارالیه بدستور بامر تولیت سابق و حکومت لاحق راتق و فاتق تا بعداز استیلای جماعت بی عاقبت افغان باصفهان روانهٔ قزوین شده بخدمت شاه طهماسب رسید .

وبروایتی میرزا درحین‌محاصره دربرجی‌از بروج که سردری داشت می‌نشست ، روزی در آنجا نشسته بود که از ضرب گولی توپ خود بخود علی اختلاف‌الروایتین

برج فرو ریخته میرزا با جمعی که در آنجا بودند بدرجهٔ شهادت رسیده فوج افغان از همان رخنه ریخته شهررا متصرف شدند .

خلاصه اینکه طهماسب میرزا با این جمع روانهٔ قزوین گردید وبعد از رسیدن خبر مسخر شدن اصفهان بدست محمود افغان و ببند در آمدن شاه سلطان حسین بر تخت سلطنت درقزوین جلوس نمودواز آنجا نیز بسبب غلبهٔ افغان وقرب جوار ایشان ووجوه دیگر که بعد ازاین مذکورخواهد شد تاب توقف درقزوین نتوانست آورد لهذا بطرف تبریز و آذربایجان متوجه گردید وچون شاه طهماسب در سن شباب بود و اکثر رفقای او جهال ونامقید دین واز قواعد امورسلطنت و دنیا داری بی‌وقوف وبی‌خبربودند شاه را بجهت رفع هم‌وغم وتردد خاطر بسبب محبوس بودن پدر واعمام وبرادران ووالده تکلیف بخوردن خمرنمودند ، بمضمون این بیت :

شه مست وجهان خراب و دشمن پس و پیش
پیداست کز این میان چه بر خواهد خاست[۱]

ومیرزا سید احمد چون دیدکه شاه بسبب اعمال شنیعه وبزم‌شرب خمربرهم‌زن امرسلطنت وسرداری است وهمیشه مست و بی‌خبر بودن و نظرخیانت ببنین وبنات سرداران وسرکردگان کردن‌لایق امر سلطنت وجهانداری نیست وازاو امرجهانگشائی متمشی نمیتواند شدوگوش سخن‌نیوش ندارد وخود نیزصاحب داعیه وپادشاه‌رس بود لاجرم ازشاه طهماسب جدا شده ببلادعراق آمده وارد ابرقوه گردید وبنابرصلاح وقت فرامین جعلی بمهرشاه طهماسب که آنرا بعضی ازمهرکنان که همراه داشت تیار کرده بودند بسرکردگان سپاه وسرداران فارس‌رسانید باین‌مضمون:

---

۱ — در اصل نسخه چنین است : پیداست کزاین چه فتنه‌ها آید پیش ، واین‌صورت علاوه بر فساد قافیه صحیح نیز نیست . این بیت از رباعی معروف نورالدین نسوی منشی سلطان جلال‌الدین منکبرنی است خطاب‌باین پادشاه بی‌تدبیر دائم الخمر ونمام آن‌اینست:

شاها زمی گران چه برخواهد خاست ... ورمستی هر زمان چه برخواهد خاست
شه‌مست‌وجهان‌خراب ودشمن‌پس‌وپیش ... پیداست کزین میان چه برخواهد خاست

نقل سواد فرمان شاه طهماسب انار الله برهانه

« که دراین ولا میرزا سید احمد که یکی ازاقارب ماست اورا مخاطب بخطاب سید احمد خانی کرده بسرداری وسپه سالاری بلاد فارس تعیین نمودیم ، باید که جمیع سرکردگان قشون وسرداران سپاه برسر او جمعیت نموده اطاعت وانقیاد اورا اطاعت وانقیاد ما دانند وبعد جمعیت بهرنحوی که مقدور باشد دردفع تسلط افاغنه از بلاد فارس وعراق کوشند ودر همهٔ امور گفتهٔ او را گفتهٔ ما وفرمان اورا فرمان ما دانند لازم دانسته درعهده شناسند » .

چون این فرامین باطراف وجوانب رسید مردم که منتظرسرداری ورئیسی بودند بشوق و رغبت تمام متوجه رفاقت سیداحمد خان گردیدند و الحق هرگـاه بعضی از اشرار گذاشته بودند که شاه‌طهماسب پرورش‌سخن‌اورا مینمود یقین‌که او بسیار کار ها از برای شاه طهماسب میکرد و دولت صفویه باین نحو بباد فنا نمیرفت .

القصه چون سید احمد خان با خود اندیشید که ابرقوه شش منزلی اصفهان است و بعد از رسیدن این خبر باصفهان بجهت قرب جوار دفعةً البته سپاه عظیمی از افغان برسراو می آیند وهنوزجمعیتی که لایق صف آرائی با افاغنه باشد مهیا نشده است ناچار متوجه بسمت اقلید وسرمق و قنـغری و مشهد ام‌النبی و بوانات که از بلاد فارس است شد و از هر جـا بقدر مقدور جمعیتی بر سر او جمـع شده خود را در اوایل سنهٔ یکهزار و یکصدوسی وهفت (١١٣٧) هجری بجهرم رسانید وچون عبدالغنی بیك که ازجملهٔ آقایان جهرم بود فی‌الجمله جمعیتی‌فراهم آورده تا آن‌زمان‌اطاعت افغان‌ننموده بود ورود سید احمد خان را از نعم غیرمترقبه دانسته بمعاونت اوکوشید ودراین وقت چون قدری افاغنه وارد شهر لار که شش منزلی جهرم‌است شده بودند و قلعه دار را بمعاونت سنیان توابع لارمحاصره داشتند از جانب شیرازبمحض شنیدن ورود میرزا سید احمد که خود را سید احمد خان نامیده بود حاکم شیراز بقدرهشتصد نهصدسوار افغان بجهرم فرستاد وافاغنه جهرم را محاصره نمودند ومحاصره بقدر پنج شش‌ماه‌طول

بهم رسانید اما سید احمد خان بسبب دلاوری و مردانگی که داشت جنگهای مردانه که هرروز پشت بشهرداده با افاغنه مینمود جمعی کثیر ازافاغنه بقتل رسیده نتوانستند بجهرم دست یافت .

دراین بین خبررسیدکه محمودکه پادشاه افاغنه بود درماه رجب سال یکهزارو یکصد وسی وهفت (۱۱۳۷) هجری بعد ازقتل شاهزاده‌های صفوی‌جنونی براوطاری وعارض شده بردست ابن عم خود اشرف بقتل رسید و بعضی ازسرکردگان افغان که رکن رکین دولت افاغنه بودند نیز بسبب عدم موافقت اشرف که راضی بسلطنت او نبودند ومیخواستند که پسرمحمود را پادشاه کنند بدست اشرف بقتل رسیدند.بنابراین اکثر افاغنه را اضطراب روی داده از محاصرهٔ لار و جهرم دست برداشته در شیراز جمعیت نمودند وسید احمد خان درشهر رمضان سنهٔ مذکوره ازجهرم برآمده جمیع سرداران داراب ونیریز واصطهبانات وفسا وخفر وغیره بقدر پنج‌شش‌هزارسوار و پیاده برسراو جمعیت نمودند ودر این بین خبر سید احمد خان در آذربایجان بشاه طهماسب رسید ، مخالفین دوست نما شاه طهماسب را خاطرنشان نمودند که میرزا سید احمد خود پادشاه رس وصاحب داعیه ودشمن خانگی است ، ابتدا فکردشمن خانگی‌را باید نمود من بعد علاج دشمن‌خارج آسان است .

ملخص کلام اینکه باغوای بعضی شاه طهماسب بفکراستیصال اوافتاده ولی‌محمد خان شاملو را بحکومت کرمان و شاه وردیخان چگنی کرد را سپه سالار بلاد فارس نموده فرامین بسرداران وسرکردگان فارس نوشت که سید احمد خان باغی و طاغی است هرگز رفاقت اونخواهیدکرد بلکه او را بسته‌حوالهٔ شاه وردیخان نمائیدکه اورا روانهٔ حضور نماید وشاه وردیخان خود بحوالی نیریز وداراب رسید و نیز سید احمد خان ازمحاصرهٔ جهرم برآمده بود وازجانب کرمان ولی محمد خان برادر خود را با امیر مهرعلی تزرج احمدی‌که از سرداران بلوچ بود روانه بسمت لار نموده بود و او

خود را پیش از سید احمدخان بشهر لار رسانید و مستحفظین قلعهٔ لار استقبال او نموده داخل شهر نمودند .

مقارن آن بیك ماه فاصله سید احمد خان نیز از جهرم رو بجانب لار آورد، چون سید احمد خان خود مردی دلیر بود و نیز سپاه و لشکر او زیاده بر لشکر برادر ولی محمدخان بود ولی محمد خان تاب توقف درلار نیاورده بطریق فرار رو بجانب کرمان گذاشت و بفاصلهٔ چند روز سید احمد خان وارد شهرلار گردید .

ذکر داخل شدن سید احمد خان بقلعهٔ لار و وقایعی که در آن حین بتقدیر خالق زمان بزمین وری داد

قائلان نقول وقایع دهور وازمان سالفه قانون سخن طرازی را باین ترانه بسا مزمار قلم آشنا نموده‌اند که چون اکثر اهل توابع لار از اهل سنت و جماعت بودند بسبب موافقت مذهب از جان و دل بمعاونت افاغنه میکوشیدند ودراطاعت سیداحمد خان مضایقه داشتند چنانکه برای تحصیل سیورسات سیداحمد خان جمعی را ازلشکر خودبتوابع لار فرستادودرقریهٔ کرمستج۱ که قلعهٔ مستحکمی داشت برسر تشدد درتحصیل سیورسات یعنی رسد۲ غله برای سپاه فیمابین سردارلشکرسیورسات سید احمدخان که محمدشریف بیك نام داشت جنك شده بگولی بندوق۳ محمد شریف بیك کشته شد و چون این خبر بسید احمد خان رسید برای انتقام خون او بقدر دوسه هزار سوار را فرستاد وایشان قلعه را بدست آورده بقدر چهارصد پانصد کس از مردم آنجا را بسته بشهرلار آوردند ومجموع آنها را بقتل رسانیدند و خود سوارشده بقصد تسخیر سایر قلاع اهل تسنن که درسمت جنوب شهرلار میباشند متوجه گردید. هنوز یك دو فرسخ راه طی نکرده بود که ناگاه منهیان باوخبر رسانیدند که شاه وردیخان فرامین بجمیع سرکردگانی که همراه شمایند نوشته است که عندالفرصه شما را بکشند یا دستگیر

۱ـ یا کرمسته بفتح کاف عربی وضم میم وسکون سین وفتح تاء منقوطه یکی از دهات جنوب شرقی شهرلار

۲ـ بفتح راء وسین بمعنی سهم و قسمت

۳ ـ وبندقیه تفنك وطپانچه

نمایند ، بعد از تفحص بصحت پیوست که از میانهٔ آن‌جماعت هادی بیك‌نام مین‌باشی که سردار هزار سوار بود از مردم قریهٔ خسویه ۱ ازتوابع دارابجرد متعهد این‌معنی شده بود وبمحض تحقیق این خبر سید احمد خان از راه مراجعت نموده و دو منزل یکی کرده بتعجیل تمام متوجه دارابجرد که شش منزلی لار ومابین شرق و شمال آنجاست گردید وبمحض رسیدن بداراب هادی‌بیك را گرفته بقولی‌گردن زده وبقولی دستهای او را بریده بقصبهٔ نیریز که دو منزلی شهرداراب است عطف عنان نموده ناگاه بیخبر برسرشاه وردیخان که درکمال‌غفلت وبیخبری بود ریخت وبعداز اندك زد وخوردی‌او را دستگیرنموده جمیع اسباب وکارخانجات اورا تاراج نمود و بعد چند روزی‌بتوسط بعضی ازسرداران شاه وردیخان را ازقید بر آورده رخصت داد که هرجا خواهد برود.

مشارالیه متوجه خدمت شاه طهماسب گردید و حقایق حالات ودلاوریهای سید احمد خان را انهاء داشت وسید احمد خان از آنجا سیاوش‌بیك را که سردار نیریز و سام‌بیك‌را که سردارداراب بودند هریك را با هزارسوار باسایرسرکردگان وهمچنین مین‌باشی‌با زهری ولشکرایج واصطهبنات وفسا وخفر و تادوان۲ ومشهد مادرسلیمان و بابونه بیك بواناتی و یولقلی بیك سردار ایل مدلك یاری و سرکردگان در شول مانند اشنی وممسنی وفهونده وسفیدبانی متوجه کرمان گردید.

ذکر توجه سید احمد خان بسمت کرمان و وقایعی که در آن حین روی نمود

چون این خبر در سنهٔ یکهزار و یکصد وسی وهشت (۱۱۳۸) هجری بولی محمد خان رسید او نیزلشکر کرمان را جمع نموده باتفاق میر امیر بیك طاهری و خواجه حکیم‌بیك دولت آبادی وسرکردگان براکوه وسیرجان و شهر بابك و سالار عسکر بلوك اقطاع‌واسمعیل‌بیك راوری ومیرزا ابوالحسن‌بمی‌وخاندان قلی‌بیك‌کرمانی

---

۱ ــ بفتح خاء در پنج‌فرسخی‌جنوب‌غربی داراب ۲ــ بفتح تاء منقوطه درچهار فرسخی جنوب شرقی خفر

وسایر سر کردگان جمعیت نموده در شمالی شهر میمند با سید احمد خان صف مصاف آراستند ، در اندك زد و خوردی ولی محمد خان تاب صدمات دلیرانهٔ او را نیاورده فرار برقرار اختیار نموده منهزم گردید وچندان قتلی بعمل نیامد ولشکر سیداحمدخان تعاقب نموده ولی محمدخان را دستگیر نمودند واکثر سردگان کرمان طوعاً او کرهاً اطاعت سید احمدخان نموده باتفاق او از راه سیرجان ومشیز وباغین وارد شهر کرمان گردیدند

ذکر ورود خان معدلت نشان بشهر کرمان و قضایائی که در آن حین رخ نمود

ناقلان آثار کهن و مهندسان داستان سنن قانون سخن را باین نوع بساز و نوا در آورده‌اند که چون سید احمد خان وارد شهر کرمان گردید بساط معدلت‌وحکومت گسترده تألیف قلوب سپاه و رعیت کرمان نمود و همهٔ سر کردگان را بخلاع فاخره وانعامات متکاثره عاجلاً سر افراز نموده و آجلاً بوعده های جمیل ایشان را امیدوار ومستمال گردانید و باتفاق همهٔ سر کردگان و سرداران لشکر کرمان و فارس بر سر بعضی از سرداران بلوچ که همیشه باغی وطاغی بودند مثل سالارنعمةالله قهستانی ومیر مرادبن فهلی وشهداد خارانی ورخشانی و سر کردگان جیرفت ورودبار تا حد مکران متوجه گردید وسرداران آن امکنه را بعضی باستمالت و بعضی را جبراً وقهراً باطاعت در آورد وچون ازطرف شاه طهماسب یأس مطلق داشت .لهذا بمشورت بعضی از رفقااز برای اجرای امورحکومت و رفع تسلط افاغنه و رفاه خلایق و عبادالله در سنهٔ هزار و صدوسی ونه (۱۱۳۹) هجری بنابرمصلحت وقت نام سلطنت را برخود گذاشته‌چه‌مردم را معلوم شده بود که شاه طهماسب ارادهٔ انهدام دولت [او را دارد] بلکه راضی بحیات اونیست وامرملك گیری بغیراز دوشق متصور نیست یا بایدکه ازطرف سلطانی متوجه این امرشود یا خود اسم سلطنت برخودگذاشته تا مردم برسراو جمعیت نمایند وکاری از پیش رود لهذا در آن‌وقت چارهٔ کار را منحصر در آن دیده بر تخت سلطنت

نشست ووجوه دراهم ودنانیر بنام نامی او زیب و زینت یافت وسجع مهروسکهٔ اوأین مصراع بود که : « تاج فرق پادشاهان احمد است » . ونقش سکه این بیت :

سکه زد درهفت‌کشورچتر زد چون مهر وماه
وارث ملك سلیمان گشت احمد پادشاه

و ولی محمد خان که محبوس بود او را از قید بر آورده خلعت داده استمالت نمود و وزیر و باصطلاح ولایت ایران اعتماد الدولهٔ خودگردانید چه در بلاد ایران در زمان دولت صفویه اعتماد الدوله خطاب وزیربود ، هرکه وزیر میشد او را اعتماد الدوله میگفتند وطالب خان راکه اونیز ظاهرا از توابع شاه طهماسب بود خلعت داده دیوان بیگی خود نمود .

ذکر توجه احمد شاه صفوی در سنهٔ ۱۱۳۹ هجری از دارالأمان کرمان بقصد تسخیر شیراز و وقایعی که بتقدیر حق سبحان در آن اوان روی نمود

بر دانایان دقیقه رس مقیاس کلام و بر ره نوردان بادیهٔ ابداع و انجام پوشیده نماندکه هرصاحب اقبالی را در قفا ادبار وهرمالك تختی را درپس تخت تختهٔ تابوت مهیا و آشکاراست ، تشریح‌این کلام وتبیین این‌مقام اینکه سید احمدشاه بعد ازجمعیت سپاه و سرانجام لشکر بقصد تسخیر دارالعلم شیراز ازکرمان بر آمده بتاریخ سنهٔ یك هزار ویك‌صد و سی ونه (۱۱۳۹) عزیمت شیراز نمود و همه جا در بین راه سرداران وسرکردگان ملحق بفوج او شده جمعیت عظیم روی داد چنانچه ازبعضی ثقات‌مسموع شدکه قریب بیست هزار سوار و پیاده بر سر او جمع شدند لیکن بسبب آنکه سید احمد شاه درعنفوان شباب وجوانی بود و هنوزگرم وسرد روزگار را ندیده و تجربهٔ دهر بی‌مدارنیند وخته و مطلق‌حسابی بجهت وفور شجاعت و مردانگی وافرکه‌داشت ازکثرت وانبوهی لشکر اعدا نمی‌اندیشید و دراکثر جنگهائی‌که‌کرده بود با معدودی خود را بفوج افغان زده ازکشته ها پشته ها ساخته و چنان زور بازو و شجاعتها از او

بظهور رسیده بود که رستم و اسفندیار هرگاه میبودند بر آن قوت بازو و دلاوری صد آفرین میخواندند و الحق اکثری از رموز او ناسخ مصاف سام نریمان و پیران توران گردید الحاصل چون بعضی از فتوحات اورا روی داده بود وبجهت یکی تجربه بمصداق این بیت :

مرد خردمند هنرپیشه را عمر دو بایست دراین روزگار
تا بیکی تجربه آموختی با دیگری تجربه بردی بکار

و از وفور شجاعت و مردانگی که داشت قیاس امور کلی بر آن امور جزئی ماضیه مینمود بعلاوه غرور پادشاهی و سلطنت اورا فروگرفته باوجود آنکه هنوزهیچ بلدی و مملکتی بغیر ازکرمان درتصرف او نبود خود را پادشاه بالاستقلال تصور نموده بر سرداران وسرکردگان که هنوز اکثری با او اخلاصی نداشتند بطریق سلاطین مستقل مغرورانه سلوك مینمود و مطلقا بتدابیر شایسته متوجه نمیشد وبتألیف قلوب خاطرهای وحشی صفتان و پراکنده دماغان نمیپرداخت همواره سرکردگان منتظر فرصت میبودند که خود را ازقید اطاعت او برهانند و باطناً باو صفائی نداشتند خصوصاً ولی محمد خان که وزیر و اعتمادالدوله وکل اختیار او بود وطالب خان که دیوان بیگی و امیر دیوان ورکن رکین دولت او بودند والحق سید احمد شاه جوانی دلیر و سپاهیی شجاع بود لکن امور سلطنت بدون تدابیر شایسته وتألیف قلوب رفروتنی با بعضی که طریقهٔ فن و فریب روزگار است تیسیر پذیر نیست وعمدهٔ مطلب عدم تأیید لطیفهٔغیبی وتقدیر الهی که اساس جمیع امور بر آن است موافق تقدیر لم‌یزلی بعضی جهات روی نمود که باعث برهم خوردن دولت او بود .

الغرض منزل بمنزل از راه نیریز وایج وبلاد شبانکاره وداراب وفسا وسروستان وکهنجان و ماهلو۱ طی منازل نموده بپل فسا که چهار فرسخی شیراز است رسیدند ودر آن وقت در شیراز ازطرف افغان بعداز عزل محمد ناظر که مخاطب به زبردست خان

---

۱ ــ همان مهارلودر کنار درباچه‌ای بهمین نام بین کهنجان وپل فسا برسرراه شیراز بسروستان وفسا .

بود محمدخان بلوچ حاکم شده بود باسه چهار هزار سوار جرار افغان متوجه محاربهٔ او گردید ودر سر پل فسا مقابلهٔ فریقین وتلاقی فئتین روی داد .

ذکر مقابله و حرب نمودن سید احمد شاه ومحمد خان بلوچ در پل فسا وشکست خوردن سید احمد شاه بتقدیر خالق ارض و سما

پوشیده نماندکه چون لشکر افغان مقابل عسکر سیداحمد شاه شدند آن مقام جائی بود بسیار تنگ و محل صف آرائی فوج بسیار نبود چرا که سید احمد شاه اراده کرده بودکه لشکر خود را از سر پل و از دریای نمك گـذرانیده آن طرف پل جنگ واقع سازد. دراین اندیشه تا قریب سر پل رسیده بودکه لشکرافغان پیشدستی نموده از پل گذشتند زیرا که دست چپ سید احمد شاه کوهستان بود و طرف دست راست باصطلاح اهل فارس دریای نمك بود چه آن مکان صحرائیست بعرض سه چهار فرسخ کم وزیاد وطول قریب ببیست فرسخ که مجموع آن صحرا نمك زار است وهمیشه زمین آنجا بسبب رطوبت گل ولای و وحل بنحویست که بمجرد حرکتی که حیوان یا انسان نماید در آن زمین فرومیرود وبعد از فرورفتن باندك زمانی نمك میگردد چنانکه گفته اند ، مصراع : هرچیز که در کان نمك رفت نمك شد ، و بهمین سبب آنرا دریای نمك گویند والا دریائی نیست کـه آب داشته باشد بلکه دریای گل و لای و نمکزار است .

بالجمله چون لشکر افغان از برابر نمودار شد وضابطهٔ جنگ افغان اینست که هرگاه لشکر غنیم را دیدند و فاصلهٔ بین هردو صف قلیل میشد شجاعان وپیش‌جنگان ایشان جلو اسپ را انداخته ساعد دست چپ‌را برچشم و رو میگذارند وبدست‌راست شمشیر از غلاف کشیده صدائی مانند صدای شغال کرده بیك بار خود را برلشکر خصم میزنند و وجه این عمل آنچه از افاغنه شنیده شد اینست که میگویند بسبب رفع جبن و خوف دیدن برق شمشیر و هیبت سپاه خصم است و ندیدن کشته شدن رفقا و

سپاه خود و چون چشم پوشیده شد همهٔ این امور مرئی نمیشود پس خوف و جبن مستولی نخواهد شد.

الغرض چون سپاه افغان دفعة برچرخچی وهراول۱ لشکرسیداحمد شاه زدند لشکر چرخچی تاب صدمهٔ آن فوج نیاورده و نیز چون جای تنگ بود از عقب مدد بآنها نتوانست رسید جمعی کشته شدند و تتمه برگشتند و صدمه برفوج قول۲زدند و مقارن این ولی محمدخان وطالب خان هردو از دست راست و ساقهٔ لشکر رو بفرار نهادند و بنحوی فوج بهم بر آمد که دیگرطاقت صف آرائی در آنها نماند وبسیاری از فوج سید احمد شاه در دریای نمك فرو رفتند و آنچه دربرابر لشکرافغان بودند کشته شدند واکثرسر کردگان کرمان در زمینی ایستاده بودندکه سه طرف آن دریای نمك بود و راه بدر رو درکمال تنگی داشت نتوانستندگریخت همگی اسیر افغان شدند و سیداحمد شاه که باکمال بی اعتنائی در روز جنگ بر اسپ هم سوار نشده بود و بر تخت روان استری سواربود چون واقعه را بدین‌منوال مشاهده نمود ازغایت‌اضطراب پای برهنه خود را براسپ کتل رسانیده وتاج وجیقهٔ سلطنت را ازسرانداخته بصورت مبدل با افاغنه بتنهائی جنگ گریز نموده جمعی که روبروی اومی‌آمدند ازضرب شمشیر اومقتول میشدند. خلاصه بهرنحوی که بود ازمعرکه بیرون رفت واگر چنین نمیکرد اوهم بگیر آمده بود.

لشکر افغان بعد ازفتح جمیع کارخانجات و اسباب شاهی او را با سرداران و سرکردگان سپاه‌که اسیرشده بودند برداشته بشیراز رفتند واز بیم و هراسی که از تهور سید احمد شاه دردل داشتند ونیز بجهت ضیق طریق تعاقب ننمودند وسیداحمد شاه بصعوبت تمام روز دیگرخود را بنیریز رسانید و از آنجا اسپان را علیق خورانید با هفتصد هشتصد سوارکه همراه او باقی بودند از دریای نمك دیگر که دربین‌بلاد فارس وکرمان است عبورنموده داخل توابع کرمان گردید و بعد ازداخل شدن بشهر کرمان چون سرکردگان کرمان بعضی کشته شده واکثری اسیر افغان بودند چندان

---

۱ — هراول یعنی قسمت پیشروسپاه ۲— یعنی قلب لشکر

جمعیتی برسر او منقد نشد بلکه اکثر قلاع اطاعت او ننموده بغی اختیار نمودند و بعد ازچند روز از اصفهان خبر رسید که سرکردگان کرمان که اسیرافغان شده بودند وافاغنه آنها را روانهٔ اصفهان نموده بودند بعد از ورود بملازمت اشرف کـه پادشاه افاغنه بود اول حکم بقتل آنها نمود و سرکردگان از خوف جان بعداز عجز و الحاح متعهد شدندکه اگرسرداری و سرفوجی از شما همـراه شود ما جمیع بلاد کرمان را مطیع ومنقاد شما میسازیم بلکه اگرتواند شد سعی در بدست آوردن وقید نمودن یا کشتن یا بدر کردن سید احمد شاه از بلاد کرمان مینمائیم .

پادشاه افغان ازشنیدن این سخن اظهارابتهاج نموده آنها راخلعت داده وعده های جمیل نمود و عبدالله خان نام بلوچ را بسرداری چهار هزار سوار افغان و درگزینی وکردکه در آن وقت همهٔ این طوایف مطیع افغـان بودند روانهٔ کرمان نمود . سید احمد شاه ازشنیدن این خبرمضطرب شده متحیر در عواقب کار خود گردید . در سنهٔ یك هزار و یك صد و چهل (۱۱٤۰) هجری مقارن رفتن لشکر افغـان برسر سید احمد شاه بکرمان شاه طهماسب نیزشکست از رومی یافته از بلاد آذربایجان برآمد میخواست که بملك گیـلان رود چنانچه بعون الله تعالی بتفصیل در محل خـود ذکر خواهد شد .

ذکر آمدن قوم ارس بملك گیلان وتصرف نمودن ارس آن ملك را وقضایائی که در آن حین واقع شد

مستورنماناد که مقارن آن فوج ارس بر جهازات از راه دریای طبرستان بقصد تسخیر گیلان وارد گیلان بیه پس که حاکم نشین آنجا شهر رشت وفومن است وبندر آنجا که لنکرگاه ومرسای جهازات وسفاین است لنکرود و رودسر گویند شدند و تسخیر بلاد گیلان بیه‌پیش وبیه‌پس هردو نمودند و بیان این مقال و تفصیل این اجمال را میرزا مهدیخان‌مصنف تاریخ نادری بطول وبسط مذکور نموده پس‌ناچارشاه‌طهماسب عطف عنان نموده ازتوابع قزوین گذشته بری و طهران واردگردید و از آنجا نیز از

فوج افغان شکست خورده وارد بلاد مازندران واز آنجا بخراسان آمده برملك محمود سیستانی که بتغلب برخراسان غالب آمده وصاحب سکه شده بود بمعاونت سپاه خراسان ونادرقلی بیك افشار غالب آمده فی الجمله استقلالی بهم رسانیده بود وکل اختیار سلطنت بنادرقلی بیك واگذاشته واورا وکیل الدولهٔ خود نموده مخاطب بخطاب طهماسب قلیخان کرده بود چنانکه این بیت را نادرقلی بیك در آن وقت سجع مهرخود نمود :

سایه بفلك از ره اقبال رکابم　　　　طهماسب قلیخان شده از شاه خطابم[۱]

القصه چون خبر آمدن لشکر افغـان بسید احمد شاه رسید ناچار بسبب عدم جمعیت واشکر بقصد رسیدن بخدمت شاه طهماسب واستعفای جرایـم و عذر سکه و خطبه خواستن عزیمت جانب خرلسان ازراه بیابان نهبندان نمود وچون وارد بلاد طبس گیلکی وقاین که ابتدای خراسان است گردید عریضهٔ بهمین مضمون بخدمت شاه طهماسب نوشته مصحوب یکی ازمعتمدان خود روانه نمود وچون ازاحمال واثقال قدری با خود داشت بخاطر رسانید که باید حصاری و محکمهٔ برای خود بهم رسانید اسباب و اثاثهٔ زیادتی را در آنجا گذاشته خود را جریده بخدمت شاه طهماسب رسانید. ازسوء اتفاق بیکی ازقلعه داران قلاع پیغام فرستاد که بایدقلعه را خالی نمود که ما را چنین اراده ایستـ

۱ــ نسب سید احمدشاه بدینقرار است:

السید احمد شاه ابن المیرزا ابوالقاسم که درسنهٔ ۱۱۳۶ بدست افاغنـه مقتول شده ابن النواب المیرزا محمد داود متولی روضهٔ رضویه درخراسان که درسنهٔ ۱۰۹۲ تولیت را دارا شد ودرسنهٔ ۱۱۲۱ فوت نمود ابن المیرزا عبدالله خان ابن المیرزا شفیع مستوفی کل موقوفات ایران در زمان صفویه ابن المیرزا رحمة‌الله ابن المـیرزا ابوالمحسن ابن المیرزا قوام الدین محمد ابن المیر عبدالقادر ابن الأمیر قوام الدین محمد ابن الأمیر نظام الدین علی ابن الأمیر قوام الدین محمد ابن الأمیر تاج الدین الحسین [یاالحسن] ابن السلطان الأکرم المیر سید مرتضی خان المرعشی پادشاه طبرستان ابن السلطان الأعظم المیر سید علیخان پادشاه طبرستان ابن السلطان الأجل السید کمال الدین پادشاه طبرستان ابن سیدالملوك و العلماءالمیر قوام الدین مشهور بمیر بزرك مؤسس سلطنت مرعشیه در شمال ایران ونسب ایشان تا حضرت سیدالساجدین مشهور آفاق است .

(شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی)

قلعه دار درجواب گفت که این قلعه تعلق بپادشاه دارد و بدون حکم پادشاهی چگونه من خالی خواهم نمود . فیما بین آدم سید احمد شاه وقلعه دار کار بخشونت انجامیده قلعه دار اورا بخفت و اهانت تمام از قلعه بیرون نمود . سید احمد شاه از شنیدن این خبر بر آشفته بی تأمل برقلعه یورش نمود و بعد از اندك ترددی قلعهٔ مزبـور مسخر گردید و بقولی قلعه دار در جنگ کشته شد و بقولی گریخته خود را بشاه طهماسب رسانید . شاه طهماسب و طهماسب قلیخان از شنیدن این خبر از جـا بر آمده چون طهماسب قلیخان اورا مخل کار خود میدانست و در مزاج شاه طهماسب دخل کلی بهم رسانیده بود طهماسب بیك وکیل جلایر را سرفوج نموده حکم بقتل یا اسر یا اخراج سید احمد شاه ازمملکت نمودند .

سید احمد شاه ازوقوع این معامله که بی‌اختیار رو نموده بود ونیز ارادهٔ جنگ و پیکار در آن وقت با لشکر شاه طهماسب نداشت متحیر شده ناچار از بلاد خراسان بر آمده بحوالی سیستان آمد و دراین بین اکثرمردم او متفرق گردیدند و درسیستان نیز کسی متوجه احوال او نشد وهمراهی او ننمود ناچار ازخوف جان وآبرو از حوالی بلوچستان گذشته و بیابان نهبندان را طی نموده بقصبهٔ بم ونرماشیر که ازتوابع کرمان است رسید و در آنجا معلوم شدکه جمیع سرداران کرمان با عبدالله خان بلوچ متفق شده مطیع افغان گردیده‌اند ، ازکرمان نیز قطع نظر کرده ازحوالی توابع لار گذشته ببلاد جرون که حاکم نشین آنجا بندرعباسی است متوجه گردید وچون در آن اوقـات میرزا زاهد علی لاری که اباً عن جد ازعظما وعمدگان شهر لار بود وهمیشه ازجانب سلاطین صفویه او و پدر وجداو خدمات بنادر دریای فارس داشتند و او نیز از جانب شاه سلطان حسین حاکم بنادر فارس بود چنانچه قبل ازاین در وقایع سیف بن سلطان امام عمان ذکر یافته بسبب خالی بودن شهرلار ونبودن حاکمی شهر لار را نیزبتصرف درآورده بود و دو سال بسبب غلبهٔ افغان در قلعهٔ لار محاصره کشیده و بسبب هجوم رعایای توابع لار کـه با افاغنه هم کیش و هم مذهب بودند وقلعه را چون نگین

انگشتری درمیان گرفته و در شهر لار بسبب قحط و غلا اکثر مردم از گرسنگی هلاك شدند تتمه جلای وطن اختیار نموده‌اند وازهیچ‌طرف مددی و آذوقهٔ باهل‌قلعه‌نمیرسید باین سبب اغلب مردم قلعه از شدت جوع هلاك شدند و آنچه بیرون می‌آمدند بسبب عناد سنیان توابع لار وقساوت قلب افاغنه بقتل میرسیدند ناچار میرزا زاهدعلی‌بتوسط بعضی ازسیبه‌داران دور قلعه که باوجود تسنن حقوق در ذمهٔ آنها داشت عریضهٔ بحاکم شیراز نوشته اطاعت وانقیاد افاغنه را قبول نمود وبعد برآمدن او ازقلعه افاغنه او را روانهٔ حضور پادشاه خود باصفهان نمودند و چون در زمان اشرف اکثر قزلباشیه‌بروی کار آمده امور معاملات سلطنت را راتق و فاتق بودند ومیرزا زاهد علی با همهٔ آنها آشنائی قدیم داشت سفارش وحمایت او را نموده درپیش اشرف ظاهرنمودندکه میرزا زاهد علی مرد کارآمدنی است واز امور بنادر ولارکمال وقوف واطلاع‌دارد رعایت‌او موجب تألیف قلوب مردم بنادر و لار میگردد و اشرف نیز عمل بگفتهٔ آنها نموده حکومت بندر و جرون و بعضی از توابع لار را مرجوع باو نموده با خلعت و فرمان حکومت آن بلاد او را روانه نمود و میرزا زاهد علی بعد ورود ببندرعباسی ومتوجه سرانجام امور آنجا شدن ناگاه سید احمد شاه علی‌الغفله وارد آنجاگردید و میرزا زاهد علی چون تازه وارد بود وهنوز جمعیتی برسر او نشده بود و نیز مردی‌متصدی پیشه بود وقطع نظر از این امور سید احمد شاه از سلالهٔ صفویه بود از دل بحرب اوراضی نبود مع‌هذا دفعةً سید احمدشاه وارد شده او را دستگیر نمود. این‌خبرچون بلار رسید حاکم لار متوجه دفع سیداحمد شاه شده بتعجیل تمام‌وارد بندرعباسی‌شد وهرچند با سیداحمد شاه مردم قلیلی بودند لکن چون مردی دلیر و شجاع بود با همان مردم قلیل پشت بحصار بندرعباسی داده باافاغنهٔ لار وسنیان توابع لارکه افاغنه بقدر دوصدسوار وسنیان بقدرچهارهزار تفنگچی بودند داد مردی ومردانگی‌میداد و هر روزه جنگ بصرفه مینمود که دراین بین خبر باصفهان رسید و از آنجا زبر دست خان را باشش هفت‌هزار سوار جرار بتعجیل تمام روانهٔ بندر نمودند وزبردست‌خان

درعرض بیست روز خودرا ببندر رسانید وچون احمدشاه دید که ازعهدهٔ این همه سپاه نمیتواند بر آمد ومعاونی و مددی ندارد بفحوای الفرار مما لایطاق بفکر مفری افتاد وچون زبردست خان از فرقهٔ اهل ایران و قزلباشیه بود بالطبع راضی بانقراض منسوبان صفویه نبود پنهانی کس بنزد سید احمد شاه فرستاده تأکید نمود که زود بدر رود والا دستگیر خواهد شد.

سید احمد شاه نیز این معنی را غنیمت دانسته از راهی که آمده بود مراجعت نمود لکن چون ازاین ترددات بی ماحصل و بیوفائی مردم زمانه او را افسردگی بسیار روی داده واجل نیز دامنگیر شده بود ومشیت ازلی وتقدیر احدی درشهادت او بدست افاغنه ثبت شده بود راه صلاح وفلاح براو مسدود گردید زیرا که نجات او منحصر در رو آوردن بهندوستان بود که از راه کیج و مکران خود را بسند و تته رساند لکن کارکنان قضاوقدر چشم و گوش اورا بسته بقصبهٔ داراب آوردند وچون قلعهٔ حسن آباد داراب ازمدتی درتصرف متعلقان سید احمد شاه بود وقدری از اسباب کارخانجات او نیز در آنجا بود بآنجا وارد گردید.

چون این خبر باصفهان وشیراز ولار رسید ازاصفهان تمورخان کرد وازشیراز محمد خان بلوچ واز لار حاکم لار باقریب ده دوازده هزار سوار وپیادهٔ بیشمار وارد داراب گردیدند واو درقلعهٔ حسن آباد محصور گردید و مدت هشت نه ماه محصور بود و هرروزه ازقلعه بیرون آمده با افاغنه نائرهٔ جدال وقتال مشتعل میساخت بمثابه ایکه دوست و دشمن بردست وبازو وشجاعت او تحسین و آفرین میگفتند آخر بسبب قحط وغلا وعاجز وبیدل شدن رفقا چنانچه بعضی صاحب کاران او بنحوی درجزو سازش با افاغنه نموده بودند و هراراده ایکه او میکرد آن خبر را بعینه با افاغنه میرسانیدند و از بعضی ثقات شنیده شد که در حینی که در قلعهٔ حسن آباد بود چون حال خود را هر روزه در ضعف و حال دشمن را در قوت مشاهده نمود خواست برادر کوچك خود را که میرزا عبدالأئمه نام داشت و همراه او بود از قلعه بیرون نموده بطرفی بفرستد

و من بعد خود را باافاغنه زده آنچه مقدر باشد بظهور آید لهذا نقبی ازیك طرف بخارج قلعه تعبیه نمودند و درشبی که مقرر بود که برادر او باچندکس از آن نقب بیرون روند همراهیهای او باافاغنه اطلاع نمودند. چون برادر او ازنقب مذکور بیرون آمد افاغنه که در کمین بودند برادر او را با همراهیان گرفته محبوس نمودند و کس بپای قلعه فرستادند که سید احمد شاه را بگوئید که ما برادرشما راگرفته بقتل رساندیم.

چون سید احمد شاه از واقعه خبردار شد ودانست که کار کار همراهیان اوست دل بر کشته‌شدن داده بمصداق الغریق یتشبث بکل حشیش بتوسط تمورخان کرد وضامن شدن او برجان و آبروی سید احمد شاه ازقلعه برآمده با افاغنه ملاقات نمود و تمور خان که سردار دوهزار سوار بود او را در حمایت خودگرفته روانهٔ اصفهان گردید و اشرف افغان چون ازدلاوری وشجاعت سید احمد شاه زیاده ازشاه طهماسب درهراس بود ونیز اورا وارث ملك میدانست اول بعزت و آبرو با اوملاقات نمود واورادرخانهٔ تمورخان فرود آوردند وبعدازآنکه تمور خان خاطر جمع گردیدکه او را نخواهند کشت ازخبر داری و حمایت او بی پرواگردید وبعد چند روز ببهانهٔ ملاقات در باغ سعادت آباد سید احمد شاه را طلبیده محبوس نمود و تمورخان گفته فرستاد که چون افاغنه بسبب کشته شدن بسیاری ازعظما درحروب با سید احمدشاه دعوای خون دارند من ناچار شده اورا چندروز ازبرای خاطر افاغنه محبوس کرده‌ام وبعدازاطفای شورش آنها خلاص خواهم نمود، ورفقای اورا نیز که قریب بیست کس بودند در محبس و زندان خانه محبوس گردانید و چنین شنیده شد که سید احمد شاه را برای امتیاز و حفظ مراتب سلطنت بزنجیر ملمع طلائی مسلسل نموده بود، بعداز سه شب درکنار رودخانهٔ زاینده روده درپشت پل جوئی که مکانیست او را با برادر خرد او که میرزا عبدالأئمه بود بحکم آنکه هفت درویش دریك گلیم بخسبند ودو پادشاه دریك اقلیم نگنجند حکم بقتل او داده اورا بابرادرش گردن زدند تا بآباء کرام خود ملحق گردیده بدرجهٔ شهادت فائز شد.

وقت صبح چون این معنی بر تمور خان ظاهر گشت بباز ماندگان احمد شاه گفته فرستاد که نعش او را برداشته دفن نمایند. رفقای سید احمد شاه را نیز همگی ازقید بر آورده گردن زدند واین واقعه دراواخر سنهٔ یکهزار ویکصد وچهل (۱۱۴۰) هجری روی داد واز او عقب واولادی نماند.

تمور خان کینهٔ این معنی را در دل گرفته بعد از چندی ازپیش افغان فرار نموده برومیه ملحق گردید.

ذکر توجه طهماسب قلیخان از ارض اقدس بدارالسلطنهٔ اصفهان وخاتمهٔ احوال شاه طهماسب وجلوس فرمودن شاه عباس بر تخت سلطنت ونوادر اتفاقات

برمستفسران اخبارماضیه وجویندگان آثار متقاضیه مخفی نماناد که‌اشرف‌افغان بعد از شکست از جنگ مهماندوست باصفهان رفته چون با رومیه صلح کرده بود توپچیهای قابل‌ازنزد رومی‌طلب داشته باتوپخانهٔ بسیار ولشکر بیشمار بجهت پیکارشاه طهماسب بمورچه‌خوار که دومنزلی اصفهان است رفته بعدازکوشش وکشش بسیار و حربی صعب ازآنجا نیز شکست فاحش خورده مجال توقف دراصفهان نیاورده‌ازغایت سراسیمگی بشیراز فرار نمود.

شاه طهماسب طهماسبقلیخان افشار را سر عسکر نموده متعاقب او روانهٔ شیراز نمود. اشرف باز در شیراز تیاری خود نموده نزدیك پل خان شیراز صف قتال آراسته درآنجا نیز مغلوب شده میانچیو وملا زعفران که پیرو او بودند درآنجابقتل رسیدند و از این شکست بالمره دست وپای او شکسته در شیراز نیز تاب استقامت نیاورده بمصداق تؤتی‌الملك من‌تشاء و تنزع‌الملك ممن تشاء بعزم فرار بقندهار راهی گشت. عاقبت در حدود بلوچستان پسر عبدالله بلوچ او را گرفته با دو سه کس از یارانش مقتول نموده سر او را بپایهٔ سریر پادشاهی فرستاد و در اصفهان بنظر اقدس رسانیدند.

بعد ازانفران‌ازکارهای عراق وفارس و کرمان و آذربایجان‌وغیره‌چنانچه‌صاحب تاریخ‌نادری‌مرقوم‌نموده‌شاه‌طهماسب‌طهماسب‌قلیخان‌راسپه‌سالار و وکیل‌السلطنه نمود واو روانهٔ سمت‌عربستان ولرستان وقلمرو علیشکرو آذربایجان‌شده با پاشای‌همدان و لشکریان روم‌مصاف داده ظفریافت وخلقی‌انبوه ازایشان‌کشته‌وحدود عراق رامسخرو مصفی‌ساخت وبقیة‌السیف رومیه‌ببغداد گریختند وخود عازم‌صوب هرات وغیره که‌تا آن زمان در دست افاغنه بودگردیدکه افغان را بالمره مستأصل نموده آن ملك را بحوزهٔ تصرف درآورد .

بعداز غالب شدن او برافاغنه خبر باو رسیدکه شاه والاجاه در نزدیك همدان با رومیه مصاف داده بنای صلح‌گذاشته باین نحوکه ولایاتی‌که لغیت درتصرف‌ایشان آمده از رومیه باشد و بولایاتی‌که درتصرف قزلباشیه است متعرض نشوند. چون در آن وقت کار چندانی درخراسان باقی نمانده بود و افاغنه را نیز رفیق‌خود نموده اشکروجمعیت بسیاری ازبرای او فراهم شده بود لهدا باین‌صلح راضی نشده با افواج خود رو باصفهان حرکت‌نموده از راه ارض اقدس‌بکاشان‌وازآنجا درچهارم‌ربیع‌الأول یك‌هزار ویك‌صد وچهل وچهار (۱۱٤٤) هجری وارد دارالسلطنهٔ اصفهان‌گردید .

ذکر ورود طهماسب قلیخان قرقلوی افشار بدارالسلطنهٔ اصفهان و وقوع وقایع متنوعه بعد از آن بمشیت خالق‌الانس والجان

تبیین این احوال وتفصیل این اجمال اینست‌که در اوایل حال پادشاه را هراسی از او بهم رسیده آخرالأمر بعضی از نزدیکان و امرای پادشاه را طلبیده بوساطت‌آنها پادشاه را ازخود مطمئن ساخت و بعضی دیگر از ارکان دولت پادشاهی‌که‌گاهی‌اراده وحالات او را از ناصیهٔ احوال استنباط مینمودند بعرض رسانیدند که طهماسب قلیخان طهماسب قلیخان سابق نیست . آن حضرت بـا او باحتیاط ملاقات فرمایند کـه ما بندگان را بنحوی‌بنظرمی‌آید واگرحکم‌شود درآمدن اوبجهت سلام‌ما او را میتوانیم ازمیان برداشت .

پادشاه ساده دل درجواب فرمودکه درمیان اووما قرآن است هرگزازاو نسبت بمن خیانتی نخواهد شد خاطر خود جمع نمائید . لکن دلهای مخلصین از تشویش آغشته بخون میبود ، تشریح این مقال اینکه بعداز ورود اصفهان بباغ هزارجریب که ازباغات پادشاهیست منزل گزیده ازبرای استدعاء کورنش[۱] بدرگاه گردون مساس حاضر شده عرض نمود کـه احوالات خراسان بیمن اقبال شاهنشاهی باحسن وجوه تیسیر پذیرگردید امیدوارم که این فدوی را از خاك مذلت برداشته باغ هزارجریب را کـه آن نیز دولتخانهٔ پادشاهی است رونق افزا فرمایند وچند روز که در آنجـا تشریف خواهند داشت میهمان این خاکسار باشند کـه باعث سربلندی و افتخار این خانه‌زاد متصوراست .

شاه والا جاه نظر ببی‌تجربگیها تألیف قلب اوتصور فرموده بلاتأمل قبول‌نموده ره‌گرای هزار جریب شد والحق که در ابتدای ورود پادشاه بنا بر حصول مطلب خود منتهای ابتهاج نموده رسوم سور وسرور بجا آورده جشن ملوکانه کـه در خور چنین میهمانی‌باشد آراسته نهایت خدمتگزاری بجای آورد که پادشاه را مشغول شرب خمر ولهو ولعب ساخته از خود واحوال خود بیخبرنمود . درآن‌حال بعضی ازاعاظم وامرا را مخبرنموده آورد که پادشاه خود را در آن حال مشاهده نمایند کـه چنین شخصی قابل جهانداری و کشورگشائی نیست چنانچه درآنوقت بعضی اذعان‌این معنی‌نموده‌و برخی مهرسکوت برلب نهاده خاموش‌شدند .

القصه طهماسب قلیخان‌که منتظرچنین فرصتی بود مجلس را ازاغیارخالی‌دیده فی‌الفور او را دستگیرنموده درماه مرقوم از پادشاهی خلع واز برای رواج کارخود و مناسب وقت پسر سه ماههٔ او را کـه عباس میرزا نام‌داشت شاه عباس نام گذاشت و شاه طهماسب را مقید نموده روانهٔ مشهد مقدس نمود و شاه عباس را از اصفهان به قزوین فرستاد .

۱ــ کورنش که واوآن ملفوظ نیست ونقط برای بیان ضمهٔ ماقبل‌است و بهمین جهت آنرا کرنش هم مینویسند لغتی است ترکی بمعنی‌خم‌شدن وسلام‌کردن .

شاه طهماسب دو پسر داشت یکی القاص میرزا که در ایام پدر فوت شده بود دوم عباس‌میرزای مذکور، ویك صبیه که‌معقودهٔ احمد میرزای برادرشاه اسماعیل‌ثالث[۱] بود واین هر دو پسرنواب میرزا سید مرتضی خلیفه سلطانی داماد شاه سلطان حسین و هر دو برادر نوادهٔ دختری خاقان سعید شهید بودند و از آن دختر ولد خلفی باقی نماند مگر صبیه ایکه از بطن صبیهٔ شاه طهماسب بود .

تا مدت سه‌سال اورا[۲] نگاه داشت ، بعدازمراجعت ازسفر کرکوك وبغداد وقائم شدن ورواج کار خود فرامین مطاعه باطراف وجوانب ممالك ارقام نمودکه سرداران وسر کردگان و کتخدایان هر بلاد درچول موغان که صحرای‌وسیعی است حاضرشوند که مجلس‌شوری و کنکاش در آنجا منعقد خواهد شد .

بعد از جمع شدن اعیان ولایات گفت که شما میدانیدکه شاه طهماسب از عقل بهره ندارد و قابل سلطنت نیست و پسر او نیز خرد سال است ولایق نیست وامورات صعب را که بواسطهٔ اوتمشیت یافته بود یك یك شمردن گرفت تا باینجا که غیر من دیگری سزاوار این امرنیست. حاضرین ازترس‌جان و آبروهمه گفتند که درست است مگرچندکس که یکی‌از آنها میرمحمدحسین ملاباشی بود قبول ننمود بعضی درهمانجا مقتول‌گردیدندواز آنها برخی فراری و در بدرشدند وبرتخت جلوس‌نمود واهل دانش واستعداد آن زمان کلمهٔ : « الخیر فیما وقع » و « لاخیرفیما وقع » راکه مطابق سنهٔ ۱۱٤۸ هجری است تاریخ جلوس منحوس اویافته‌اند .

از آنجا ارادهٔ تسخیرهندوستان نمود وشاه طهماسب وپسر او را از ارض اقدس بمازندران واز آنجا روانهٔ شهرسبزوارنمودکه در آنجا باشند و برضاقلی میرزاکه پسر کلان او بود درخفیه فهمانید بلکه طلبیدن او بکابل از برای القای این مطلب بود که بعد از رفتن من هردو را ازمیان بردار.

ملخص‌کلام اینکه شاه طهاسب این معنی را تفرس نموده خواست کـه بلکه

---

۱ ـ دراصل : ثانی ، و غرض ازاین هردو احمد میرزا وشاه اسماعیل ثالث است

۲ـ یعنی شاه عباس سوم را

بواسطهٔ فرار خود را از آن مهلکه نجات دهد ببهانهٔ شکار بر آمده رو ببیابان نهاد. محمدحسین خان قاجار که مستحفظ او بود از این معنی مخبرشده او را دستگیر نموده آورد وبگفتهٔ رضاقلی میرزا بخبه هلاك نمود و پسراو را در چاهی سرنگون آویخته هلاك نمود، بیت:

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کندکش نباید بکار

ونعش شاه طهماسب را بمشهد مقدس فرستاد و در صفه ایکه مشهور بصفهٔ شاه طهماسب بزرگ است دفن نمودند و نعش شاه عباس را از چاه مذکور برآورده در همان نزدیکی دفن نمودند.

بعد از کشته شدن آن هردو پادشاه و مراجعت از سفر هندوستان نظر بکفران نعمتی که با ولی نعمت خود ورزیده بود سودای مفرطی بر مزاج او غلبه نمود بنوعی که از دین مبین بیگانه گشته در اوایل حال ببهانهٔ تألیف قلوب اهل روم و غیره بعضی از افعال را که شیوه و شعار شیعه میباشد مثل تعزیه داشتن خامس آل عبا حضرت ابا عبدالله‌الحسین علیه‌السلام شهید دشت کربلا درعشر محرم‌الحرام و برپا داشتن رسم عید غدیر خم و عید نوروز و غیره از تمام بلاد قلمرو خود موقوف نموده چادر بیك شاخ افکنده علانیه قدغن نمود که کسی قرآن نخواند بلکه نداشته باشد، العیاذ بالله منه چه اگر قرآن راست میبود این همه اختلاف در میان امت جناب رسول خدا واقع نمیشد وشروع بکلمات کفر و زندقه نموده واحداث ظلم و بیداد بی‌نهایت کرده باین نیز اکتفا ننموده بناگذاشت که تمام فرقهٔ شیعه را باید بقتل رسانیدچنانچه‌شاعر گفته، شعر:

سر شب سر قتل و تاراج داشت سحرگه نه شه۱ سر نه سر تاج داشت
بیك گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجا ماند نه نادری۲

تبیین این مقال آنکه باشاره و سازش علیقلیخان برادر زادهٔ او که پسر ابراهیم

۱ــ در بعضی مآخذ: تن بجای شه.

۲ــ غرض از نادری بالش مروارید دوز گرانبهائی بوده است که نادر درموقع جلوس همیشه بر آن تکیه میزده.

خان برادر نادر شاه بود مطابق سنهٔ یک هزار و یک صد و شصت (۱۱۶۰) هجری در قوچان مقتول گردید چنانچه صاحب تاریخ نادری بتفصیل ذکر نموده . بعد از کشته شدن نادرشاه او در بیست وهفتم شهر جمادی‌الثانیهٔ سنهٔ مذکوره پادشاه شد و مخاطب بخطاب سلطان علی عادلشاه گردید وسجع سکهٔ او این بیت بود :

گشت رایج بحکم لم یزلی　　　سکهٔ سلطنت بنام علی

و ابراهیم خان پنج پسر داشت : علیقلی خان و رحیم خان و ابراهیم خان و حسن خان و کاظم خان و اختلاف در اسمای مرقوم بعد از این در محل خود گذارش خواهد یافت .

القصه برادر کوچکتر که نام او ابراهیم خان بود ودرایام سلطنت خود علی‌شاه او را ابراهیم میرزا نام نهاده همراه جمعی از لشکر خراسان روانهٔ اصفهان وسهراب خان گرجی‌را بللکی او تعیین نموده همراه او فرستاد و او درسمت عراق و آذربایجان یاغی شده بعادل شاه جواب داده نام خود را ابراهیم شاه نهاد .

چون علی شاه در آن وقت در مازندران بود با لشکر وفوج بیشمار که از صد هزار سوار افزون بودند و پیاده و توپخانهٔ بسیارمتوجه جنگ برادر شده بعد ازمقابل شدن هر دو برادر شکست بر لشکر عادلشاه افتاده علی شاه از جنگ گاه بخرابی هرچه تمامتر گریخته وارد طهران گردید و میرزا محسن خان که تربیت‌کردهٔ او و از طرف او حاکم طهران بود از برای خوش‌آمد ابراهیم شاه او را دستگیر نمود ، کسان ابراهیم شاه آمده چشمهای جهان بینش را بیرون آورده با غل و زنجیر باحوال تباه با سه برادر دیگر بنزد ابراهیم شاه آوردند و در این بین خبر رسید که امیر اصلان خان قرقلودرسمت آذربایجان یاغی‌شده سرازچنبر اطاعت پیچیده‌است . از استماع‌این خبراو نیز عازم آذربایجان گردید و درحدود سنه و اردلان مجادله با امیراصلان‌خان نموده بر او ظفر یافت و از آنجا وارد تبریز شد و در تبریز نواب میرزا سید محمد متولی مشهد مقدس را روانهٔ قم نمود چنانچه ان‌شاءالله بعداز این‌بتفصیل مذکور خواهد شد

واو بعد از مغلوب شدن امیر اصلان خان عادلشاه مکحول را برداشته وارد شهر قم گردید .

چون اخبار نابیناشدن علی‌شاه بخراسان رسید و بعضی ازسرداران کرد و غیره که از جنك علیشاه و ابراهیم شاه گریخته بخراسان رفته بودند با امرا و سرداران خراسان متفق شده شاهرخ میرزا را که پسر رضا قلی میرزا وازبطن صبیهٔ شاه‌سلطان حسین و نوادهٔ نادرشاه بود از قید علی‌شاه بر آورده شاهرخ شاه نام نهاده بتاریخ یك هزار ویکصد وشصت ویك (۱۱٦۱) هجری بسلطنت برداشتند وطبل یاغیگری کوفته مستعد جنك ابراهیم‌شاه شدند.

چون این خبر بابراهیم شاه رسید او نیز مصمم پیکار شده هر دو لشکر مقابل شدند .

چون لشکر بجهت بد سلوکی او با جماعت قزلباشیه وپیش آمد افغان واوزبك از او منزجر بودند بیوفائی کرده ازجنك رو گردان شده گریختند چنانکه بعون‌الله تعالی خاتمهٔ احوال او بعد از این در ذکر احوال شاه سلیمان ثانی بتفصیل مذکور خواهد شد .

لهذا او لابد شده درمیان دستهٔ افغان واوزبك که همراه بودند رفت و افغان جنك‌کنان بدر رفته همراه او بشهرقم آمدندکه اسباب و متعلقان او در آنجا بودند چنانچه سابق مجملاً بتحریر پیوست که نواب میرزا سید محمد متولی مشهدمقدس‌را از برای تعمیر وحفاظت درشهرقم گذاشته بود . نواب میرزا چون مشاهدهٔ این حال نمود دروب شهر را مسدود نموده بسرداران افغان و اوزبك پیغام دادند که شاه را بدست ما بدهید وشما هرجا که خواهید بروید ، آنها متقاعد نشده بنا را برمحاربه گذاشته یورش نمودند .

چون نواب میرزا این حال را مشاهده نمود لشکریان را تحریص بر حرب افغان واوزبك نموده مکتوبی بشاه رخ میرزا نوشت که احوال ابراهیم شاه باین نحو شد واسباب پادشاهی تعلق بشما دارد وبهر کس بفرمائید حواله نمایم .

شاه رخ شاه بنابر زمانه‌سازی درجواب نوشت که من شما را جای عمو وبازوی خود میدانم البته بزودی اسباب پادشاهی را برداشته دراینجا بیائید .

بالجمله افغان چون چنین دیدند که درقم کاری ازپیش نمیتوانند برد ابراهیم‌شاه را برداشته روانهٔ صوب بلـدهٔ کاشان شدند . اهل کاشان ضبط خود نتوانستند کرد بلدهٔ کاشان را با بعضی قرای نواحی قتل غارت نموده ره گرای شهر زور و هرات شدند .

ابراهیم شاه چون حال بدین منـوال مشاهده نمود از آنجا عطف عنان نموده تحصن بقلعهٔقلاپور۱ جست .

افغان و اوزبك چون این حال مشاهده نمودند روانهٔ سمت قندهار وشهر زور شدند واهل قلعه۲ بفرمان شاهرخ میرزا او را مقتول نموده نعش او را بارض اقدس آوردند .

دراین‌بین‌رسولان ازجانب تمام‌حکام وسرداران اطراف‌عراق وفارس‌و آذربایجان و غیره بنزد نواب میرزا سید محمد رسیدند و عرایض عبودیت مشحون باین مضمون آوردند که آن جناب مالك وپادشاه مائید وازطرف پدر ووالده هر دو پادشاه رس و مالك ملك هستید وتا حال از راه ناچاری متابعت نادرشاه واقربای اورا نمودیم‌وباین سبب تمام ملك ایران برباد رفت ، الحال غیر ازشما کسی را وارث پادشاهی نمیدانیم واطاعت براولاد نادرنخواهیم نمود ، از قم متوجه بصوب اصفهان شده برتخت‌پادشاهی جلوس فرمائیدکه ازجان ودل درجانفشانی وخدمت میکوشیم ومع هذا شاهرخ‌میرزا قابل سلطنت وجهانگشائی نیست چه در زبان ثقل ودرعقل‌خفت ودرصغرسن ونوادهٔ نادرشاه است .

بعد ازشنیدن‌این‌سخنان آن‌جناب فرمود که مرا ارادهٔ سلطنت‌نیست، من‌جاروب کشی آستانهٔ مقدسه را بهترازسلطنت هردوجهان میدانم ، این خیال در بارهٔ اینجانب

---

۱ ــ قلعه‌ای بوده است مابین قزوین و ساوه . ۲ ــ یعنی اهل قلعهٔ قلاپور که ابراهیم‌شاه را کشتند ونعش اورا بمشهد فرستادند .

نخواهند نمود چنانچه ان شاءالله تعالی العزیز بعد از این بتفصیل برشتهٔ تحریر درخواهد آمد.

القصه از قم کوچ نموده با امرای رفیق خود رو بارض اقدس نهاد. در وقتی که بقریهٔ فیض آباد[1] رسید شاه رخ میرزا رسول بیك نام راکه پروردهٔ نمك نادری بود بافوجی برسر راه او فرستاد که در هرجا باو برسد او را مقتول نموده نگذارد که وارد مشهد مقدس گردد.

اتفاقاً آن جناب از راه غیر معمول روانه شده و او از راه متعارف طی مسافت نموده بود. چون بفیض آباد رسید این معنی براو ظاهر گشت، ازهمانجا تعاقب نمود، وقتی که آن جناب داخل شهر شده بود او نیز داخل شد و در وقتی که آن جناب با شاه رخ میرزا ملاقات نمود شاه رخ میرزا ظاهراً نهایت گرم جوشی و اظهار شعف نموده گفت که بجهت نبودن شما دراینجا اکثر کارهای من معطل و عاطل گردیده، خوب شد که شما خود را رسانیدید و شما را بجای عمو و بازوی خود میدانم، بخاطر جمع بکار خود مشغول باشید. دراین بین شاه رخ میرزا بعضی ازامرای محرم خود را مکرراً ترغیب بقتل آن جناب نمود، آخرالأمر این معنی هویدای رای انور گردید بنحوی که درخانهٔ خود متحصن شد و ترك ملاقات او فرمود چنانچه ان شاءالله تعالی در طی وقایع آن حضرت ذکر خواهد شد.

خلاصه اینکه بعد ازچند روز اخبار موحش از اطراف رسید که احمدخان ابدالی که بسمت قندهار رفته بود خروج نموده و علی الغفله بر سر هرات آمده هرات را مسخر نموده و پسر خود تیمورخان را با لشکر بسیار درهرات گذاشته و ابوالفتح خان حاکم اصفهان سر از چنبر اطاعت شاه رخ میرزا پیچیده جواب میدهد و قوم اخو لو که قریب استرآباد میباشند باطایفهٔ گوکلن و یموت ترکمان و غیره متفق شده سر از ربقهٔ اطاعت پیچیده‌اند وعبدالعلی خان عرب خزیمه قلعهٔ کرمانشاهان را کشیده [کذا] جواب میدهد وحکام آذربایجان و غیره علم خودسری وخودرائی برافراشته اند ونیز

---

۱ ــ همان فیض آباد قرائی مرکز بلوك محولات درجنوب شرقی تربت حیدریه.

بعضی اسباب دیگر که باعث انزجار خاطر سپاه و رعیت بود از او بوقوع انجامید که باعث توحش امرا و یأس ایشان گردیده معلوم نمودند که سرداران ممالك ایران اطاعت شاه رخ میرزا را نخواهند نمود و طوایف الملوك خواهد شد چنانچه ان شاءالله العزیز در ذکر احوال شاه سلیمان ثانی تحریر خواهد یافت .

بقولی امرا همگی بهیئت اجتماعی تخمیناً یك پاس از شب گذشته بدولتخانهٔ پادشاهی رفته شاه رخ میرزا را گرفته در ارگ محبوس نمودند و بهمان گرمی بخانهٔ آن حضرت آمده کیفیت احوال را بیان نمودند . آن حضرت در جواب گفتند که مرا داعیهٔ سلطنت نیست شما چرا این عمل نمودید، من از این کار شما بیزارم و من مرد گوشه نشینی هستم ، مرا کاری بامر سلطنت نیست، این کار ازمن برنمی آید.

بعد از رد و بدل بسیار و تکرار بیشمار کار باینجا رسید که صریحاً گفتند که هر گاه شما قبول سلطنت نخواهید نمود هر فتنه وفسادی که رو نماید وزر و وبال آن در رقبهٔ شما خواهد بود .

آن حضرت چون کار را بدین منوال مشاهده نمود فرمود که انالله وانا الیه راجعون درماه ربیع الأول درساعت خوب جلوس خواهیم نمود . گفتند که چون امری که مقدر بود بوقوع انجامید هر گاه در جلوس تعویق شود بسا فتنه و فسد بر پا خواهد شد ، انسب و اولی همین است که برتخت سلطنت جلوس فرموده اجرای امورات فرمائید . غرض اصلی از این تحاشی و اظهار اکراه این بود که شاید دفع الوقتی بعمل بیاید که باعث مخلصی از این مهلکه گردد اما سخنان آن حضرت هیچ منشأ اثری نگردیده آخرالأمر از ایشان اقرار نامه و وثیقهٔ بطریق مچلکا طلب نمود که مقید بقید قسم قرآن باشد باین مضمون که مادام الحیاة سر در خط فرمانبرداری آن حضرت نهاده بجان و دل در جانفشانی و خدمتگزاری حاضر بوده احدی را غیر آن حضرت و اولاد آن حضرت پادشاه وفرمانروای خود ندانیم و سرموئی از حکم او عدول وانحراف نورزیم وهر گاه درظاهر و باطن خیانتی یا سوء ارادهٔ نسبت بخاندان آن حضرت و آن حضرت

در خاطر گذرانیم یا بعمل آریم یا دشمنی و نمك بحرامی نمائیم باخدا و رسول و ائمه دشمنی نموده باشیم وهمین قرآن سزا و جزای ما را بدهد و غریم ما جناب اسداللهی باشد پس همگی نام خود را نوشته بر آن وثیقه مهر نموده دادند چنانکه راقم حروف آن صحیفه را درمشهد مقدس معاینه نموده بود، اما بفحوای این بیت :

جهان چون کمانخانهٔ بی دریست　　　که هر لحظه در قبضهٔ دیگریست

و قول دیگر ان شاءالله العزیز مفصل بحیز تحریر درخواهد آمد .

بالجمله دولت آن حضرت از صرصر حوادث روزگار بزودی انهدام یافت و بیان این اجمال و تفصیل این مقال ان شاءالله تعالی بعد از این بطی تحریر درخواهد آمد ، بیت :

شرح این هجران واین خون جگر　　　این زمان بگذار تا وقت دگر

ذکر نسب و وقایع احوال پادشاه جنت مکان شاه سلیمان ثانی الحسینی الموسوی الصفوی انار الله برهانه

برمستخبران انساب عالیه و مبصران اخبار ماضیه پوشیده نماندکه آن حضرت شمسی بود از آسمان رفعت منیر و آسمانی بود کامل و دانائی بود پر رای و تدبیر ، مؤسس اساس ذکر و فکر ربانی ، حاوی علم اصول وفروع وماحی ظلم وبدعت ، دقیقه فهم ، با معدلت وانصاف ، فرازندهٔ اعلام حکم الهی ، شایستهٔ دیهیم وتخت شاهنشاهی، ممدوح لوایح دوران ملقب بسلیمان میرزا ودرایام صبی که مقارن زمان سلطنت خاقان سعید شهید باشد آن جناب بهمین لقب عندالخواص مشهور بود ، بنابراین درایام سلطنت و جهانبانی خود مسمی بشاه سلیمان ثانی گشت و شیخ محمد علی حزین علیه الرحمه بنابرعدم استحضار درتذکرهٔ خود سلیمان میرزا نام یکی از اولاد پادشاه جنت آرامگاه شاه طهماسب رامقررداشته نهایت این اشتباه کلی است بلکه سلیمان میرزا که اوهمراه حرم شاه طهماسب ذکر نموده نام عمه زادهٔ آن حضرت بود که پسر نواب میرزا داود باشد

و دراکثری از اسفار همراه شاه طهماسب و در بعضی از ازمان او را همراه حرم خود گذاشتهٔ عزم سفر میفرمود و اسامی اولاد شاه طهماسب درمحل خود سمت تحریر پذیرفته .

کنیت او میرزا سید محمد تولد شریفش در دارالسلطنهٔ اصفهان مطابق سنهٔ یك هزار و یك صد و بیست و هشت (۱۱۲۸) هجری موافق قوی ئیل ترکی از صلب نواب میرزا محمد داود و از بطن ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت وبختیاری شهربانو بیکم صبیهٔ بادشاه عدالت مظهر وخسرو دادگستر شاه سلیمان اول بعرصهٔ وجود آمد .

نسب اجداد کرام عالیمقام آن حضرت مستخرج از کتب معتبرهٔ انساب بدین تفصیل است: میرزا محمد داود بن میرزا عبدالله بن میرزا محمد شفیع مستوفی کل موقوفات ممالك ایران ابن میرزا رحمة الله بن میرزا ابوالحسن بن میرزا قوام الدین محمد بن میر عبدالقادر بن امیر قوام الدین محمد بن سید نظام الدین علی بن سید قوام الدین محمد بن تاج الدین حسن ابی محمد الامیر ابن سید مرتضی خان نواب والا والی مازندران و فیروزکوه ابن نواب والا سلطان با اقتدار ملك تاجدار امیر سید علی بن امیر کمال ـ الدین احمد بن امیر قوام الدین المشهور بمیر بزرك والی کل دارالمرز ومازندران ۱ ابن سید کمال الدین احمد بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید ابی هاشم بن سید علی نقیب طبرستان ابن سید حسین بن سید علی بن سید حسن بن سید علی المشهور بمرعش ابن سید سید عبدالله ۲ بن سید محمد الاکبر ۳ بن سید حسن ٤ بن سید حسین الاصغر ٥ بن جناب حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه است چنانکه میرزا طاهر نصرآبادی

---

۱ — راجع بشرح حال این سید بزرگوار که اول سلاطان از سلاطین مرعشی است و همچنین حال اعقاب و اسلاف وی بکتاب تاریخ طبرستان سیدظهیرالدین وروضة الصفا وحبیب السیر و التدوین و تاریخ خانی و آثار الشیعه و الحصون المنیعه و اعیان الشیعه ومجالس المؤمنین وتذکرهٔ شاه طهماسب ومشجرات آل رسول الله ومحافل المؤمنین و انساب آل الرسول و تذییل عمدة الطالب کمال الدین اصفهانی و غیرها مراجعه شود .

۲ ـ الملقب بامیرالعارفین وامیرالمرائین ۳ـ از محدثین وفقها و زهاد بود

٤ـ المحدث ٥ ـ وفات حسین اصغر سنهٔ ۱۵۷ و قبرش در بقیع میباشد و حسن محدث فرزند او در اراضی روم مدفون است (شهاب الدین الحسینی النجفی)

وشیخ محمد علی حزین در تذکرهٔ خود ومؤلف تاریخ سلطانی احوال نواب میرزا داود را بعنوان اجمال قلمی نموده اند .

والدهٔ نواب میرزا محمدداود مزبورعزشرف بیگم بنت جهان بانوبیگم بنت زبیده بیگم بنت فخرجهان بیگم بنت بیگرات خان والی کل گرجستانات ۱ که درحبالهٔ شاه‌عباس بن شاه سلطان محمدبن شاه طهماسب بن سلطان شاه اسمعیل الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان انارالله برهانه بود ، زبیده بیگم مزبوره بنت خاقان جنت مکان شاه عباس درحبالهٔ نکاح عیسی خان قورچی باشی ابن سید علیخان مشهور بسید بیك صفوی ابن معصوم‌خان ابن عم شاه طهماسب ماضی که در زمان پادشاه مزبور وکیل‌الدوله بوده و جهان بیگم صبیهٔ عیسی‌خان قورچی‌باشی سابق‌الذکر درحبالهٔ نکاح سیمون خان‌والی گرجستان کارتیل بوده و عز شرف بیگم مزبور صبیهٔ والی مرقوم درحبالهٔ نکاح میرزا عبدالله والدنواب میرزا محمد داود بوده ونسب‌نواب موصوف بسه واسطه بشاه عباس ماضی میرسیده .

درسن هفت سالگی والد بزرگوار او در اصفهان عرصهٔ جهان فانی را وداع نمود و در سنهٔ یکهزار ویکصد وبیست ویك (۱۱۲۱) هجری بعالم جاویدانی شتافت و آن جناب در خدمت نواب علیهٔ عالیه والدهٔ خود و خاقان سعید خالوی‌خود شاه سلطان حسین جنت آرامگاه تربیت یافته تا در وقوع سانحهٔ آمدن افغان و محصور نمودن اصفهان بعد از بر آمدن طهماسب میرزا بحکم و فرمودهٔ خاقان شهید مغفور عنایت سلطان باتفاق نواب علیه و آن جناب و دو صبیهٔ دیگر شاه جنت مکان که یکی

---

۱ ـ مقصود باگرات یا باگراتی‌ششم Bagrati VI پسر داودخان بن لوارصاب‌خان پادشاه قسمت‌کارتلی Karthelie (شمال غربی تفلیس) است که در سال ۱۰۲۵ پس از جنگهای شاه‌عباس کبیر از جانب آن پادشاه در این قسمت بسلطنت بر قرار شد و چون بگراتی در سال ۱۰۲۸ مرد شاه‌عباس مقام او را بپسر خردسالش سیمون دوم را گذاشت و سیمون ده‌سال بعد در گرجستان بقتل رسید و این سیمون خان همانست که در متن ذکر او بمیان آمده.

درحبالهٔ نکاح نواب میرزا سید مرتضی۱ و دیگری درحبالهٔ میرزا مقیم۲خلیفه‌سلطانی بودند از اصفهان بصورت اخفا برآورده بسمت یزد برد.

بعد از رسیدن این خبر بشاه طهماسب محمدخان ترکستان اوغلی را فرستاده ایشان را از یزد از طریق جندق و بیابانك بدارالسلطنهٔ قزوین رسانیده از آنجا بدارالارشاد اردبیل که در آن اوان مضرب خیام شاه بود رسانید، پیوسته در اسفار همراه بودند، ودر وقتی که پادشاه بعزم تسخیر خراسان و استخلاص قلعهٔ طیبهٔ مشهد مقدس از دست ملك محمود خان سیستانی روانهٔ خراسان گردید میرزا سید محمد را بااولاد و متعلقان حرم خود در بارفروش و قلعهٔ رستمدار گذاشته الله قلیخان قاجار و

---

۱ میرزا سید مرتضی پسر نواب میرزا سیدعلی ابن نواب میرزا سیدمرتضی ابن میرزا سیدعلی ابن العلامه السید حسین الحسینی المرعشی المشهور بخلیفه سلطان وسلطان العلماء میباشد .

زوجهٔ میرزا سید مرتضی از نساء فاضلات و صاحبهٔ خیرات و مبرات بسیار بود، از جملهٔ اوقاف او قریهٔ شاهدان و قرای بسیاری در حدود ملك آباد از نوابع اصفهان میباشد، حقیردر سنهٔ ۱۳۵۰ و قفنامچهٔ آن مرحومه راکه مزین بود بمهر علامهٔ مجلسی ثانی و آقا جمال خوانساری دیده‌ام .

نواب سید مرتضی از آن مخدره دارای اولادی بود از جمله میرزا احمد فاضل شاعر ادیب است که در تذکره‌ها او را بتخلص نیازی ذکر نموده‌اند.

(شهاب‌الدین‌الحسینی‌النجفی)

۲ـ میرز محمد مقیم پسر میرزا محمد نصیر واو پسر نواب میرزا سیدحسن و او پسر سیدحسین مرعشی ملقب بخلیفه سلطانی میباشد و میرزا محمد مقیم صدرالصدور و داماد شاه سلطان‌حسین شهید بود .

زوجهٔ نواب‌میرزا مقیم خلیفه‌سلطانی یعنی صبیهٔ دیگرشاه سلطان حسین‌نیزز نی‌صالحهٔ عابده بود وموقوفات سیار دارد ومیرزا محمد مقیم علاوه بر اینکه از اشراف دربار صفوی بود از علما نیز میباشد. قبرشریفش درقبرستان ست فاطمهٔ اصفهان است واومدتی متولی بقعهٔ سامیهٔ مشهد بوده است از طرف شاه سلیمان ثانی ودر سنهٔ ۱۱۲٦ بتولیت منصوب شده ونائب‌التولیه او میرزا محمد شفیع بود که مهر او در فرامین خراسان موجود است .

(شهاب‌الدین الحسینی النجفی‌المرعشی)

وغیره را بجهت حفاظت ومحارست تعیین نمود و آن جناب در حضر وسفر دربین طی مراحل ومنازل لمحهٔ ودقیقهٔ بوقت فرصت از تحصیل کمالات فوت وفرو گذاشت نمی فرمودند ودراندك مدتی با وجود ترددات گوناگون که ترقیم آن موجب تطویل میگردد سر آمد اهل کمال عصرخود گردیده محل عقیدت واخلاص قزلباشیه و صوفیان سلسلهٔ صفویه گردید.

این مراتب درباطن موجب توحش خاطر شاه طهماسب مغفور شد لکن بسبب ادب واحتیاط ازعمهٔ بزرگوار خود امری که باعث اکراه خاطر او باشد بظهور نمی‌توانست آورد .

بعد از فتح خراسان ومراجعت بسمت عراق وشکست واخراج افاغنه ازاصفهان میرزا سید محمد را که اسم او سلیمان میرزا بود با اهل حرم خود باصفهان طلبید و همشیرهٔ خود را با آن جناب برشتهٔ ازدواج کشید و بعد از تسلط طهماسب قلیخان براو ومقید نمودن او و از راه یزد او را روانهٔ خراسان نمودن سلیمان میرزا را با اهل حرم ومتعلقان او از راه سمنان ودامغان روانهٔ ارض اقدس و از آنجا روانهٔ بلدهٔ ساری مازندران نمود وبعد از یك سال توقف درساری از راه علی بلاغی ۱ بسمنان فرستاد وبعد از جلوس خود در چول موغان شاه طهماسب مغفور وشاه عباس را بسبزوار و آن جناب را باصفهان فرستاد و نواب علیه والدهٔ آن جناب نظر بعلاقهٔ ببرادر زاده شاه را تنها نگذاشته خود در آن ورطهٔ بلا مانده با فرزند خود وداع نموده همراه شاه طهماسب روانهٔ سبزوار گردید.

بعد از شهادت شاه طهماسب وشاه عباس نواب علیه از سبزوارمراجعت باصفهان نزد پسرخود نمود و بعد از عود نادر شاه از هندوستان بصوب خراسان آن جناب را مع والده بمشهد مقدس طلبید که صدارت کل ممالك ایران را بعلاوهٔ تولیت سرکار فیض آثارباو داده بیهانهٔ صدارت آن حضرت را نزد خود دارد.

---

۱ ــ همان چشمه علی درشمال غربی دامغان از معابرسفیدکوه .

چون ارادهٔ او بنواب عالیه ظاهر گردید پیغام داد که اگر ترا ارادهٔ کشتن پسر منست مثل برادر زاده‌ام درنزد من ارادهٔ خود را بعمل آر و اگر نه من ضعیفهٔ پیری شده‌ام ، یك پسردارم ، بفراق اومرا هلاك مكن . از استماع این پیغام فسخ ارادهٔ خود نموده آن جناب رامع والده مرخص بدارالسلطنهٔ اصفهان نمود .

بعد از سه سال نواب علیه والدهٔ آن جناب دراصفهان برحمت ایزدی پیوست، آن‌جناب نعش والدهٔ خود را بموجب وصیت بآستان ملایك پاسبان حضرت امام‌الجن والانس علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌الصلوة و السلام روانه کرد و در داخل درب طلا مدفون گردید .

بعد ها نادرشاه آن جناب را بسنه واردلان‌که درآن وقت روانهٔ داغستان بود طلبیده بجهت خدمت رفیع منزلت تولیت سلطان خراسان علیه‌السلام از راه همدان بفراهان و قم و طهران بعنوان چاپاری روانه نمود و آن جناب دو ونیم ماه راه را در عرض بیست یوم طی نموده خود را بتقبیل آستان بهشت سان رسانید ومدت هفت سال بآن امرجلیل‌القدر درکمال عزت وشوکت مفوض ومشغول نظام وانتظام آستان‌ملایك پاسبان میبود .

در آن وقت‌قصاید وقطعات بسیار که‌متضمن‌تاریخ‌بود برشتهٔ نظم کشیده‌اند از آن جمله یك قطعه دراین مختصرایراد شد :

بر مسند تولیت چو بنشست | خورشید سپهر دین بشاهی
زینت ده افسر بزرگی | واقف ز رموز آن کماهی
از ناصیه‌اش عیان چوخورشید | آثار شرف هرآنچه خواهی
همنام بزرگوار جدش | کز اوست فلك بخود مباهی
گفتم ز پی دعا و تاریخ | کز لطف و عنایت الهی[کذا]
ز افات زمانه در امان باد : | «آن آیت رحمت الهی»

۱۱۵۶

دراین بین یك دفعه ببردع و دفعهٔ دیگرهمراه سید حیدر مجتهد آن زمان و

دیگر اعاظم و اعیان خراسان بشکی وقبله طلبیده در اجلاس و مباحثه با افندیان اهل روم وسنت وجماعت و پادریان نصاری و رهبانان یهود در باب حقیقیت مذهب اسلام وصحیح بودن مذهب جعفری که با افندیان ایشان مباحثه دربیان بود باستماع تشخیص وتمیزدر آن محل مقرر نمود۱. آن جناب با جمهور فضلا وطالب علمان واعاظم ایران روانهٔ نخجوان بجهت آراستن این مجمع عام گردیدند و بعد از دو ونیم ماه مباحثات علماء ملل آن چنین الزام یافتند و آن جناب از نخجوان بوان رفته با نادر شاه ملاقات نموده تفهیم مراتب وحقایق گفتگوی علمای ملل متفرقه را قله و دله نموده ترخص مراجعت بارض اقدس یافت. بعد از مراجعت نادر شاه از موصل و کرکوك دفعهٔ اخیر بصوب خراسان ومنقلب شدن احوال ایران بجهت افعال او محافظت قلعهٔ طیبهٔ مشهد مقدس را بآن جناب تفویض نموده خود روانهٔ سمت قچان وخبوشان گردید وهفت هزار افغان را که نادر شاه بجهت حفاظت شهر در خدمت آن جناب مقرر نموده بود از شهر بدر نموده جماعت قزلباش را ببرج و باره بجهت صیانت و محافظت تعیین نموده مسرعان بجهت اخبار وطلبیدن علی قلیخان از سیستان روانه فرمود، هر چند نصرالله میرزا و امام قلی میرزا درچناران که هفت فرسخی بلدهٔ مشهد مقدس است بعد ازقتل نادرشاه آمده درنهایت نیاز از آن جناب خواهش دخول شهر نمودند نظـر باینکه تمامی فرق قزلباشیه ورعایای ممالك ایران کمال تنفر ازنادرشاه واولاد او داشتند ودر آن وقت آنها متوسل بنورمحمد خان افغان وعطا خان اوزبك که در آن ولا بسا هفتاد هزارکس در حوالی شهر جام مجتمع بودند و اگر بار دیگر باستصواب ایشان

۱ــ مخفی نماناد که عدهٔ کثیری ازعلمای دولت عثمانی وافغانستان وبخارا وعراق عرب و ایران و هندوستان وحجاز در آن مجلس حاضر بودند از قبیل آخوند ملاعبدالنبی طسوجی از فضلای آذربایجان وسیدنصرالله شهید مدرس حرم حسین در کربلا وآخوند ملا محمد سمنانی وسید محمد تقی خراسانی وشیخ احمد جزائری نجفی وآخوند ملاحسین تبریزی و ایشان قاضی محمدخواجهٔ بخاری و صبغة الله افندی بغدادی ومولوی عبدالحق دهلوی و مولوی حسن لاهوری وغیرهم (شهاب‌الدین الحسینی النجفی المرعشی).

پسران نادرشاه مسلط بایران میشدند قتل و نهب عظیم در خراسان و سایر بلاد ایران رو میداد و چون با علی قلیخان قزلباشیه را حسن ظنی بود لهذا سپردن قلعهٔ مشهد مقدس را بعلی قلیخان اصلح و اسلم دانستند چنانکه ان شاءالله بعد از این مسطور می گردد .

شرح ورود علی قلیخان برادرزادهٔ نادرشاه ببلدهٔ مشهد مقدس معلی و تمکن او بر سریر سلطنت ممالك ایران جنت بنیان ووقایع بعد از آن بمشیت قادر منان

سخن سنجان دقیقه رس احوال مختلفه گردش فلك بوقلمون‌وش را بدین گونه ساز داده ونیرنگی چرخ کج رفتار را بزبان قلم راست گفتاردر آورده‌اند که علیقلیخان در کمال استعجال قریب بشهر رسید وبآئین متولیان سلف سرکار فیض آثار که بجهت پادشاهان معمول است جناب خلدآشیانی باستقبال بر آمده علی‌قلیخان را داخل شهر وبتقبیل عتبهٔ علیهٔ رضویه سلام‌الله علیه مشرف وفایض نموده درهمان روز اورا برتخت سلطنت ایران نشانیده مخاطب بخطاب سلطان علی عادل شاه‌شد وبعد ازجلوس بسبب مخالفت کرد چمشگزك عادل شاه آن‌جناب را همراه بخبوشان برده بعد ازانجام مهام آنجا مراجعت بمشهد مقدس نمود .

چون عادل شاه بجهت قلع وقمع برادر خود ابراهیم میرزا عازم سمت عراق و آذربایجان گردید بودن آن جناب را در ارض اقدس مناسب وقت ندانست وتخویف اهل غرض مزید علت گردیده از برای تألیف قلب آن جناب علاوهٔ تولیت خدمت صدارت خاصه و عامهٔ کل ایران را بنام آن جناب نموده همراه خود بمازندران و باستراباد برده عزم بدست‌آوردن حسن خان پسرفتح علیخان قاجارکه دردشت‌قبچاق بودکرد تا کنار آب سیمبار۱ رفته باحسن‌خان و بکنج سرداریموت محاربهٔ صعب شده یموتان وحسن‌خان تاب مقاومت نیاورده قرار برفرار دادند .

۱ــ همان سومبار کنونی از شعب شمالی رود اترك که در نزدیکی قلعهٔ چات باترك‌میریزد.

بعد از نهب وغارت اسباب بجا ماندهٔ ایلات گوکلان و یموت باستر آباد مراجعت نمود و آن‌جناب نیز همراه آمدند.

درمراجعت پسرصغیر حسن خان که از بطن صبیهٔ بکنج یموت و نام آقا محمد خان‌داشت گرفتار گردیده بود. آن پادشاه بی‌مروت آن‌طفل بیگناه را از آلت رجولیت محروم نموده از آن جناب خواهش نمود که چون حسن خان ازجملهٔ صوفی‌زادگان سلسلهٔ علیهٔ صفویه است و در این مدت بهیچوجه اطاعت بنادر شاه ننموده لهذا آن جناب تا کنار آب گرگان تشریف برده حسن خان را مطمئن وامیدوار نموده بیاورند.

آن جناب در جواب او گفت که در این ولا از بندگان شما این ظلم نامناسب بطفل صغیر او بظهور رسیده که بالمره باعث یأس وتوحش او گردیده پس چگونه او بآمدن حضور شما ازگفتهٔ من یا کس دیگرراضی خواهد شد ومرا نیزالحال اطمینانی بعهد وفرموده نیست؛ دراین صورت انجام این امر از من متمشی نمیتواند شد، خیال دیگر که بخاطر میرسد بفرمایند.

ازاستماع این جواب آن شخص عاری ازصواب باطنا زیاده از حد متغیر گردید لکن بسبب مصلحت وقت تغیر باطن خود را ظاهر نساخته اذعان این سخن نمود و از آنجا کوچ نموده بعزم گوشمال برادر خود بسمت آذربایجان در حرکت آمد؛ بعد از شکست از ابراهیم شاه درسلطانیه ابراهیم‌شاه درکمال عجز و الحاح و تملقات ظاهری باز آن جناب را بامور سابقه مقرر کرده و اختیارات جدید داده همراه خود از راه فراهان وهمدان عازم سنه واردلان گردید ومعارضه و مجادله با امیر اصلان خان همشیره‌زادهٔ نادرشاه نموده براوظفریافت واز راه مراغه همراه او وارد تبریز گردید.

بعد از خروج شاه‌رخ میرزا در خراسان بمعاونت کرد چمشگزك ابراهیم شاه از دارالسلطنهٔ تبریز پنج هزار کس همراه آن جناب نموده بجهت سد رودخانهٔ قریب بدارالمؤمنین قم که هرسال‌باعث خرابی صحن مقدس حضرت‌معصومه میگردید وتجدید مقرنس کاری قبهٔ مطهره و عمارت طیبه و تقرر و ترمیم حصن حصین شهر و ارگ

دارالمؤمنین وحفاظات شهر وتحقیق وتجویز محاسبات عمال عراق روانه نمود وبعد از دو ماه از ورود او شهر قم ابراهیم شاه نیز وارد شد وعادل شاه مکحول را بامتعلقان حرم خود وجواهر خانه وخزانه واسباب بیوتات پادشاهی و بنهٔ امرا و لشکریان از افغان وقزلباش واوزبك وتوپخانه که زیاده از چهل هزار کس بودند سپردهٔ آن جناب نموده خود بارادهٔ مجادله ومقابله باشاه رخ میرزا از راه دامغان روانهٔ سمت خراسان گردید و در منزل غارمن بلوکات سمنان۱ جماعت قزلباش بسبب اتحاد او با افغان و اوزبك باو شوریده و او بی‌اختیار شده همراه افغان و اوزبك رو بجانب قم آوردند.

چون الله‌یار خان افغان در آن ولا بسبب مرض در قم مانده بود باستماع برهمخوردگی قزلباش با افغان مردم او در اماکن خلوت فرصت نموده‌دست تطاول بر قزلباشیه دراز نموده درقتل و نهب اقدام مینمودند آن جناب درپی تحقیق قاتل شده چون معلوم‌شدکه کار افاغنه است لهذا چندین دفعه نزد الله‌یارخان وشاهین خان اعلام نمودند وخانان مذکور منکر محض شده باز بعد ازچند روزی ظاهر گردیدکه جمعی بیگناهان در اماکن متفرقه ازدست افاغنه مقتول گشته اند. از استماع این خبر آتش غضب اشتعال نموده حکم باخراج آن جماعت صادر گردیده کسان برای بیرون نمودن افغان تعیین فرموده و آن جماعت طوعاً اوکرهاً آنها را از شهر اخراج نمودندوحکم شدکه اهل سپاه بجهت محافظات محلات و اسواق مستعد باشند، هرکس از افاغنه‌که مطیع حکم گردید، بی تضرر اهل شهر بیرون رود متعرض او نگردند وشخصی را که دربیرون رفتن تکاهل نموده باعث اذیت سکنه و مردم گردد قتل و نهب نمایند و نزد الله‌یار خان وشاهین خان پیغام فرستادندکه سپاه افغان دراین مدت اقسام وانواع تضرر و اذیت در باطن بعجزه و مساکین و سپاهی و رعیت بلدهٔ طیبه در اطراف شهر رسانیده ومیرسانند. قزلباشیه از بودن افغان درشهر متزلزل بوده راضی نیستند اسلم شقوق اینست که شما بنه وعیال افغان واوزبك را بسلامت ازشهر بیرون برده درخارج شهر باشیدکه مبادا ازقزلباش ضرری بشما رسد.

---

۱ - کذا ؟ این واقعه درآبادی سرخهٔ سمنان اتفاق افتاده

از استماع این خبر الله‌یار خان در کمال درشتی جواب فرستاد که ما دست از جواهر خانه و خزانه و کارخانجات پادشاهی کی برخواهیم داشت، ومستعد بجدال و قتال گردید. جماعت در آنها آویخته جمعیت آنها را ازهم متفرق نمودند. الله‌یار خان وبقیة‌السیف خود را بدروازهٔ شهر رسانیده بیرون رفتند و آن جناب حکم بانضباط و استحکام سنگر های اطراف و جوانب داده مستعد ومنتظر ورود سپاه افغان و اوزبك که زیاده از پنجاه هزار کس بودندشده بعداز پنج یوم عطاخان وعطا مرادخان اوزبك و شهداد خان و زله خان و آزاد خان افغان با ابراهیم شاه وارد دوفرسخی شهر گردیدند وابراهیم شاه شخصی از اعاظم آقایان افغان را بامراسلهٔ مودت اسلوب مصحوب نموده نزد آن جناب بشهر فرستادند و شرح مندرجه منوط بر آنکه در این ولا جماعت قزلباش از راه مخاصمت و عداوت و نمك حرامی باینجانب مخالفت نموده چنانچه جماعت افغان و اوزبك که پیوسته باعموی ما در کمال عقیدت و بندگی بودند الحال نیز باینجانب آن شیوهٔ مرضیه را مرعی میدارند اصلح چنین است که نظر بخاندان عالیهٔ خود کرده بنزد اینجانب تشریف آورند که باهم نشسته بجهت اصلاح انقلاب عظیم ودرد سقیم علاجی شافی کافی مقرر نموده باهم تمشیت امور سپاه و رعیت دهیم.

بعد از رسیدن این مراسله آن جناب سرداران قزلباش از ترك والوار را که در خدمت او بودند از رسیدن مراسله و ورود رافع مطلع ساختند. بعد از کنکاش اهل سپاه و اعمال و ریش سفیدان رعیت جواب دادند کــه ارقام گردد بنابراین که فیمابین قزلباش و افغان و اوزبك عناد وخصومت از سابق است وزوال دولت نادری باین جهت روی داده، الحال نیز بندگان اقدس آن شیوهٔ ناپسندیده را مرعی داشته چنانچه بکرات و مرات در اماکن خلوت مخلص آنچه الحال رخ نموده بعرض رسانیده بود این معنی هرگز خاطرنشین ذات اقدس نگردید وشد آنچه شد، الحـال مناسب ومصلحت چنین میداند که سرداران افغان واوزبك را بجهت صلاح وقت رخصت انصراف بسمت شهرزور فرموده خود بدولت تشریف فرمای شهر گردند که باعث اطمینان قزلباش گردد، بعد از

آن ان شاءالله تعالی این‌عاجز تصفیه نموده بفضل ایزدی چنین خواهد شد کـه جمیع فرق قزلباش از ترك وتاجیك در خدمت این دولت ابد مدت لمحهٔ فوت و فروگذاشت ننمایند من بعد جماعت اوزبك و افغان را بجهت قلع و قمع احمدخان درانی کـه متصرف بلدهٔ هرات وقندهار و غوریان گردیده مقرر فرمایند . اگراین جماعت درمادهٔ استیصال فرقهٔ ابدالی هرات وقندهار سعی وتلاش خواهند فرمود ز هرطرف کشته شود سود اسلام است چنانچه ارقام فرموده‌اند معلوم خواهد گردید دراین صورت باعث انفعال و الزام قزلباشیه شده مراتب و درجات آنهـا بیش از پیش دراین دولت خواهد گردید و باز آنها را میتوان طلبید که درظل چترهمایون اعلی حاضر گردند .

در باب رسیدن مخلص بحضور که حکم شده بود درصورتیکه بندگان اقدس در دست افاغنه بی‌اختیار باشند از مجرد آمدن نیازمند چه فایده مترتب میشود بلـکه دولتخواه نیز درحالت مجبوری ما صدق قول شاعر :

رواق منظرچشم من آشیانهٔ تست   کرم نما وفرود آ که خانه خانهٔ تست

باقی منتظرقدوم میمنت لزوم اقدس میباشد .

باین مضمون جواب نوشته بصحابت رافع مکتوب ارسال نمود وبعد از رسیدن جواب سرداران اوزبك وافغان را معلوم شدکه بغیراز تحریك سیف وسنان امرمزبور تیسیرپذیر نمیتواند شد لهذا بهیئت اجتماعی سوارشده بعزم یورش و تسخیر بدور شهر آمدند و از اطراف سنگرها پیش آورده هر روز معرکهٔ مجادله ومخاصمه برپا بود .

جناب خلدآشیانی ازاطراف واکناف حکم‌چریك‌ایلجاری۱ داده ازایالات‌اطراف وجوانب بقدر ده هزارکس بدفعات بشهر وارد و مجموع سوار و پیادهٔ جنگی ازسابق و حال در بلدهٔ طیبه بیست هزار کس مجتمع شده بعد شش روز از محاربه شبی پنج هزارکس برداشته از طریق‌کوچه باغات شبیخون عظیم بلشکر و بنهٔ مخالف زده بعد از شبیخون مذکور آزاد خان افغان با بیست هزارکس دستهٔ خود از آنهـا جدا شده

۱ــ ایلجار یا ایلغار بمغولی بمعنی حمله و یورش و سرعت بردشمن تاختن است .

عریضهٔ عقیدت آمیز و اظهار توسل بجناب خلد آشیانی و اختلاف ورزیدن از دیگران بصحابت مسرعی روانه نمود .

آن جناب در جواب بسخنان محبت و مودت آمیز او را خاطر جمع ومطمئن ساخت وارقام شدکه آن عالیجاه را بنابراینکه موافقت قزلباش و بودن درممالك ایران منظور افتاده مناسب چنین است که ازاین قوم ظالم جدائی اختیار نموده بسمت ساوه و قزوین روانه شوند و دراین ماده مکاتبات بسرداران ایلات آن اضلاع از جماعت قزلباشیه این بندهٔ درگاه اله در باب سلوك و مماشات وموافقت و دوستی ارقام خواهد نمود ودر کمال خاطرجمعی در آن اماکن چندی باشند تا من بعد آنچه صلاح وصواب خواهد بود از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهورخواهد آمد .

بعد از وقوع این مراتب مابقی سرداران افاغنه و اوزبك پای ثبات و قرارشان تزلزل پذیرفته قرار بفرار بسمت قندهار داده شبی ابراهیم شاه رابسلیم خان قوتولوی افشار که وکیل‌مطلق او بود ومکان او درقراقان قزوین‌میبود دادند وسلیم‌خان مذکور اورا بقلعهٔ خود برده بفرمان شاه رخ میرزا مکحول و در بین راه مقتول نموده نعش او را بمشهد مقدس آوردند .

بعد ازفرار اوزبکیه و افاغنه سرداران قزلباش از عراق و آذربایجان و قلمرو علیشکر از اتراك و الوار هرکس قریب بود خود بخدمت او رسیده و آنچه محل اقامتشان‌بعید بودعرایض‌ورسولان‌فرستاده واظهاراینکه اهل ایران‌را ازمدتهاست آرزو وتمنی چنین بوده که حق بمرکز خود قرار یافته این امر جلیل‌القدر سلطنت و دارائی ایران که موروثی است ببندگان اقدس آن حضرت قرار یابد و دراین ولا کسی ازسلسلهٔ علیهٔ صفویه کـه ما بندهها نمك پروردهٔ این اوجاقیم و صفای عقاید ما بندهها باوجاق مرشدکامل شاه خلد آشیان شاه اسمعیل و شاه طهماسب بهادر خان نورالله مرقدهمـا موروثی تصور نموده و ندرقلی گاهی ازاهل ایران مطمئن نگردیده متوسل‌بقوم افغان و اوزبك گردیده بود ، الحال بعد از سالها دور فلکی بکام ما بیچارگان بی سرو سامان

گردیده امید چنین است که ترحم باحوال صوفیان خود نموده متوجه پرورش و پرداخت ما مردم گشته درظل لوای آسمان سای همایون خود داشته مصون از بلیات دارند.

درخلال این احوال شاه رخ میرزا مصحوب برزو بیك مین باشی غلامان عریضهٔ در کمال عجز و الحاح با قرآن مجید فرستاد کـه من طفل یتیم بسبب قرابت در سلك فرزندان بندگان انتساب دارم لکن خود را ازغلامان میدانم دیگر شفیعی بجز کلام الله و مهر مهر آسای مقدس جناب امام شهید غریب علی بن موسی الرضا چیزی نداشتم لهذا این آیات بلند درجات را بخدمت نواب ابویم شفیع نموده متوقع چنین است کـه باستعجال تمام تشریف فرمای این صوب گردیده فایض بتقبیل مرقد مطهر امام الانس و الجن شده و برسر این یتیم بیکس سایه گسترده درسلك فرزندان وغلامان خود منسلك فرموده بهرنحوی که مناسب حال دانند انتظام امورفرموده این بیکس را از دست این جماعت اجامره و اوباش خراسان استخلاص دهند که بلطف الهی و ازحسن تدابیر آن ابویم تنقیح در امور خراسان وممالك دیگر ایران روی نماید که بعد ازتشدد وتشتت بوقوع محن وبلایا که بایران واقع شده بود باعث امنیت و آرام عبادالله گردد . بناء علیه آن جناب را که شرم و آزرم و حق بینی و مروت وصلهٔ رحم پروری جبلی ذات بود مسؤل اورا بدرجهٔ قبول رسانیده وقرآن مجید ومهرمهر آثار جناب مولینا را متمسك دانسته جواب جمیع سرداران آذربایجان و عراق و قلمرو علیشکر را چنین دادند و نوشتند که اینجانب را هرگز تمنی وخواهش امرسلطنت نبوده و نیست والحال شاه رخ میرزا را که قرابت قریبه با اینجانب از طرف والده دارد و بمرتبهٔ فرزند خود میدانیم بعلاوه قرآن مجید و مهر شریف مقدس شاه خراسان را شفیع نموده برخود لازم و جازم نمود که ان شاءالله تعالی جمیع کارخانجات ومتعلقات پادشاهی را برداشته ازهر طریق که مناسب باشد برده بایشان رساند وخود معتکف آستان ملایك پاسبان روضهٔ رضویه علیه السلام گردیده لیلاً و نهاراً جبهه سای سدهٔ رفیعهٔ علیه باشد .

دولت گیتی که تمنی کند　　　　با که وفا کرد که با ما کند

ومع هذا مردم زمانه با اجداد والای ما چه وفا ورزیدند که با ما خواهند مسلوك داشت وعلاوه بر آن اطفال صغیر ومتعلقان در مشهد مقدس‌اند، بعداز وقوع این واقعه احوال آنها چه خواهد بود. پس اگر آن عالیجاهان نظر بصوفیگری خاندان صفویه این خواهش دارند پس باید مآل حال مشاهده نموده اطفال بیگناه را درمعرض هلاك نیندازند. امرای مزبور از استماع این سخنان رضا بقضای الهی داده مهر سکوت بر لب نهادند.

بعد از این جواب آن جماعت را رخصت انصراف فرموده با همراهیان خود از شهر قم طبل رحیل کوفته با خزانه و جواهر خانه وعادلشاه مکحول وغیره کارخانجات و توپخانهٔ پادشاهی را نیز حرکت داده در ظاهر دارالمؤمنین قم نزول اجلال فرمود.

ذکر توجه نواب خلد آشیانی از بلدهٔ طیبهٔ قم بصوب مشهد مقدس

تبیین این احوال آنکه چون دوازده هزار رأس استر و اشتر پادشاهی که متحمل ومتعین اثقال بودند ودر مدت نزاع وجدال باجماعت افاغنه درقم ازکمی علیق اکثر آنها مفلوك وناتوان گشته بود و طی مسافت راه خراسان مشکل مینمود کسان بدارالسلطنهٔ اصفهان نزد ابوالفتح خان بختیاری و بهمدان نزد آقاسی خان قرافولو و بجندق نزد حاجی صفی جندقی و بساوه نزد محمد حسینخان حاکم و میرزا عبدالحسین مستوفی ساوه وبسوس نقی۱ نزد علی‌نقی خان ولد مصطفی خان بیگلربیگی بجهت ارسال دواب مردمان معتبر فرستاد چنانچه بعرصهٔ بیست و پنج روز ازاطراف موازی نه‌هزار استرو اشتر تازه دم رسید و از درب دارالمؤمنین کاشان و قریهٔ نطنز وارد دارالعبادهٔ یزد گردید.

بنابر اینکه درراه پشت بادام ۲ تا چشمه حسن که نزدیك چهارده‌طبس۳است

---

۱ — دراصل همچنین است ومقصود از آن معلوم نشد　　۲— جزء بلوك بیابانك درکنار کویر ودامنهٔ کوه پرویز　　۳ — قریب سست کیلومتری، شمال عربی طبس

قریب بچهل فرسنگ آب و آبادی ندارد و زمین ریگزار است ازبلدهٔ یزد بنابراین شد که بجهت حرارت هوا طی مسافت منازل شب فرمایند باین روش که در سر هر قطار شتر واستر دومشعل تا رسیدن منزل مشتعل باشد وفی ده نفر یك استر راویهٔ آب همراه باشد باین نحو که نصف راویه‌ها ازمنزل خرنه که اول بیابان است یك یوم قبل ازحرکت ایشان آب برداشته رفته درمیان ریگ منتظر باشند ونصفی دیگر همراه لشکر و بنه بوده تا بمحل راویهٔ سابق برسند واستران راویه که پیشتر رفته اندبسمت چشمهٔ حسن رفته باستعجال آب برسر راه رسانند .

باین نهج و حسن تدبیر صائب بفضل‌الله تعالی جمیع لشکر واهل توپخانه و بنه سالماً غانماً خود را ازآن وادی خشك بساحل نجات رسانیده واحدی تلف و متضرر نگردید هم آخر بنیروی بخت بلند و بعنایةالله تعالی مع همراهیان بفیض آباد که دو منزلی مشهد مقدس است رسیدند .

ذکر ورود نواب نظام‌آشیانی بقریهٔ فیض‌آباد قرائی تا ورود بشهر مقدس معلی

در آنجا اعلام ورود خودرا بشاه رخ شاه نمودند . دوقطعه مراسله دریك خریطه بجواب اطلاع نامهٔ آن جناب رسید یکی باین مضمون که ازاستماع ورود میمنت مسعود بفیض آباد قرائی مسرور ومبتهج گردید ، نظر باینکه خبررسیده که جمعی اوزبك از راه بالا مرغاب و جمعی اشرار و قطاع الطریقان ایلات متفرقه ازچولئی وسیاه منصور وجلایر وچگنی ازسمت رازقوشخانه[؟]مصمم آمدن بسر راه‌جناب ابویم شده‌اند یقین که آنچه لازمهٔ احتیاط است بعمل آورده درکمال تأنی طی مسافت فرمایند . تمنی این بود که بمجرد اطلاع ورود افاخم آمود خودرا بخدمت رسانیده عینین را منور سازد اما بجهت موانعی که در ذریعة الاخلاص سابقاً در دارالمؤمنین قم از نظر گذشته است مندرج بود مبرهن رای صواب نمای سامی شده باشد لهذا محروم ازاین نعمت عظمی وعطیهٔ کبری گردید .

دیگری بخلاف این معنی که توقع اینست که استحکام بنه و توپخانه را در عهدهٔ سعادت قلیخان و محمد حسینخان قرائی و محب علیخان پسر فتح علیخان ومیرزا رضی پسر میرزا عرب بیك وخلیل بیك برادر زادهٔ امیرخان توپچی باشی وفریدون خان مین باشی غلامان که همعنان خدمت می آیند فرموده خود را سبای۱ و باستعجال باینجا برسانند که بعضی مراتب ضروریه اظهار خدمت شود .

از رسیدن دو مراسله نقیض همدیگر بیك دفعه باعث تفکر و تشویش خاطر دریا مقاطر گشته در تأمل و تعجل روانه شدن بسمت مشهد مقدس استخارهٔ کلام ربانی فرموده چنانکه رفتن باستعجال خوب آمد لهذا با موازی دوصد سوار خود را بشهر مشهد مقدس رسانیده فیض یاب عتبه بوسی جناب مولای غریبان علیه الصلوة والسلام شدند .

شاه رخ شاه از اطلاع ورود آن جناب بآستانهٔ مقدسه آمده در عمارات سرکار فیض آثار با آن جناب در کمال خفض جناح و تملقات ظاهری ملاقات نموده اظهار سرور بی اندازه نموده وخواهش کرد که امروز درچهار باغ که مقر سلطنت است تشریف فرما شده تا درخدمت اکل چاشت بوقوع آید لهذا آن حضرت همراه او بچهار باغ تشریف آورده بعد از ورود بآن مکان از وجنات احوال شاه رخ شاه و امرای او و از اطلاع بعضی احبا معلوم گردید که ارادهٔ اذیت رساندن بآن حضرت را درهمین مجمع دارند .

در بین مکالمات سیصد سوار دیگر وجمعی کثیر از هواخواهان و نوکران که در دولتخانهٔ خود از سابق بجهت محافظت ومحارست حرم مقرر نموده بود از استماع تشریف آوری آن جناب در چهار باغ رسیدند و بالجمله بقدر هزار کس جمع آمدند لهذا شاه رخ شاه باقدام و اضرار تضرر جرأت ننمود وجمعی از قدما وهوا خواهان در کمال احتیاط مستعد محافظت اطراف حرم گردیدند .

بعد از بمصرف رسیدن مأکولات در کمال سلوك ظاهری آن جناب از چهار باغ سوار شده بدولتخانهٔ خود داخل شد . بعد از یك روز مسموع شد که شاه رخ شاه رسول بیك نامی را از پروردگان نمك نادری که میر آخور او بود با پنجاه نفر از فرقهٔ

---

۱ — سبای وسوبای ترکیست بمعنی سوار یکه وجریده

غلامان یك روز قبل از ورود آن جناب بشهر مشهد مقدس ظاهراً بجهت طلبیدن عادل شاه و پسر ابراهیم شاه کـه طفل بیمار بود روانه نموده بود و در باطن تلقین قتل آن جناب را عند الفرصة بررسول بیك مزبور کرده.

نظر باینکه علام الغیوب کـه حافظ حقیقی است در آن وقت تضرر از آن ظالم حق ناشناس مقدر ننموده بود قبل از ورود رسول بیك مذکور آن جناب ازطریق بیراهه تشریف بمشهد مقدس آورده از اذیت آن موذی مصون ومحروس ماندند تا اینکه جواهر خانه وخزانه وغیرهٔ کارخانجات پادشاهی داخل شهر شده تسلیم عملههای پادشاهی نموده در عوض این اعانت عظیم که هرگاه آن جناب باعث نمیشدند اهل آذربایجان وعراق وقلمرو علیشکرحبهٔ ازاین اموال و اثاثه را مجال آمدن بخراسان نداده اهل آن مملکت خود بتاراج میبردند درجلدوی۱ همچون اعانتی عظیم شاه رخ شاه بدعهدی باجناب حضرت امامرضا علیه‌السلام وبکلام‌الله‌را مجوزشده چنانچه لیلاً ونهاراً درفکر تضرّر جانی بآن جناب میبود لیکن بسبب موانع چند عداوت خود برملا نمی نمود و آن جناب در کمال احتیاط نزد او آمد وشد میفرمودند تا آنکه شبی پنجاه کس از غلامان خود را بتبدیل لباس بدولتخانهٔ آن جناب فرستاد ، بعد از نیمشب آنهـا از ممر آبی که برصحن محل خواجه سرایان که درحرم بود آمده در آن وقت خواجه‌سرایان مطلع شده موازی‌ده کس ازمردم که داخل محوطه شده بودند گرفتار خواجه سرابان وکشیکچیان شده مابقی که دربیرون بودند فرار کرده رفتند.

بوقت صبح دستگیرشدن غلامان شاه رخ شاه بعرض آن‌جناب رسید ، آن جناب بدست معتمدی آن ده کس را بنزد شاه‌رخ شاه‌فرستاده پیغام فرمود که بعد از اعانت و خدمت چنینی که شما محتاج ومتحیر بیك تومان وجه بودید قطع نظر ازکلام‌الله ومهر انورجناب مولی که فیما بین ضامن است نموده ناحق عوض در جلدوی آن در صدد هلاك اینجانب افتاده اید بسیار دور از مروت و انصاف است، هرچند از وجنات و مکاتبات شما تفرس غدر وعداوت براینجانب مبرهن گردیده‌بود اما چون هنوزخصومت شما برجمهورخلایق ظاهر نگشته‌بود ترك ملاقات را مناسب نمیدانست، الحال که غدر

۱ـ جلدو بضم جیم ترکیست بمعنی پاداش و صله و انعام

شما برهمه ظاهر ومعلوم گردید ملاقات را موقوف نمود، طریق مروت اینست که اینجانب را واگذارند که در اماکن قریب بآستانهٔ مقدسهٔ امام الجن والانس مع عیال مجاورت اختیار نماید یا آنکه بگذارند که متعلقان خود را برداشته بعتبات عالیات عرش درجات اسدالله الغالب علی بن ابی طالب یا بروضهٔ امام همام شهید دشت کربلا جناب سید الشهداء رسانیده فیض یاب تقبیل روضات مقدسات بوده باشد.

بعد از دیدن گرفتاران وشنیدن این پیغام انکار نمود که هر گز من این اشخاص را نفرستاده‌ام وخبر ندارم چنانچه دو کس از آنها که ازجملهٔ یوز باشیان غلامانش بودند از استماع این انکار فریاد بر آوردند که ما بحکم شما رفته بودیم. بمجرد شنیدن آن دو نفر را درهمان مجلس بقتل آورد که بهتان میزنند و پیغام داد که جمعی از مفسدین آشوب طلب فیمابین اینجانب وشما را بسخنان کذب و دروغ برهم زده مبنی توحش وتنفر گردیده‌اند، شما هر گز بخاطر چیزی نرسانید اگر فرمائید من رفته در گوشهٔ نشینم شما متوجه امر سلطنت گردید، اگر دراین ادعا غدری دردل داشته باشم امام علیه السلام وقرآن مجید سزا دهد.

بعد ازمراجعت شخص رافع وشنیدن جوابهای پرحیل او آن جناب توکل بذات باری تعالی نموده دردولتخانهٔ خود درکمال احتیاط میبود.

بعد از پنج روز شاه رخ میرزا چون دید که آن جناب درکمال انضباط مردم خود را همراه دارند وراه مکروخدعه مسدود است شبی بهبود خان اتکی را درخلوت طلبیده وعده‌های وکالت مطلق خود را باو کرد بشرط اینکه الوس خود را برداشته آن جناب را بدست آورده مقتول سازد.

خان مذکور انکار وتحاشی نمود و ازاو مأیوس شده جواب داد که این اراده از بندگان اقدس بسیار بعید است اول بجهت آنکه در سن وکمالات صوری و معنوی آن جناب برشما رجحان تمام دارند وصلهٔ رحم شما اند بعلاوه فیمابین شما و ایشان قرآن مجید وحضرت امام الانس والجن ضامن‌اند وثانیاً اینکه بتحقیق مسموع شد که اهل آذربایجان وعراق وقلمرو [علیشکر] وفارس متفق اللفظ و المعنی مانع آمدن

ایشان بابن صوب بودند چنانچه نهایت آرزو وتمنای سلطنت و دارائی ایران از ایشان نموده بودند ، او دست رد برسینهٔ مستدعیان زده درکمال محبت این کثرت عظیم را ازچنان دشت بی آب و آذوقه سالماً غانماً گذرانیده جمیع کارخانجات را تسلیم‌شما نمود با وجود اینها ظهور ارادهٔ شما باعث یأس جمیع سرداران و لشکریان گردیده نتیجه زوال دولت خواهد بود ، هرگز این اراده صلاح دولت نیست .

بعد ازشنیدن این نوع جواب شاه رخ شاه متبسم شده اظهارنمود که اینجانب‌را ازاین مذکورغرض امتحان تو بود معاذ الله چه معنی دارد شخصی‌را که من‌بمرتبهٔ پدر خود میدانم وتقویت‌دولت‌خود را ازایشان میجویم درحق چنین کسی‌چنین ارادهٔ نمایم این سخن را نزدکسی مذکور نخواهی‌کرد .

بعد ازاین گفتگوها بهبود خان را ازخلوت مرخص نموده فردای‌آن شب در وقتی‌که جمیع امرا درنزد اوحاضر بودند بهبودخان‌را طلبیده‌فرمودکه بکرات ومرات اخبار آمدن‌اوزبکیه ازسمت‌حیات شادمان[کذا] ازطریق دریای آمویه‌بسمت خراسان بوقوع میرسد ، چون مروچاق واتك که محل اقامت تست بآن اماکن قریب است تو باقوم تاتار الوس خود روانهٔ‌آن سمت شده در آنجا قراسوران باش بعنوان سخلاوچی باشی . درجواب عرض نمودکه الوس من پنج هزارکس‌اند و درآن اضلاع صورت رسیدن مواجب وسیورسات بابن جماعت ازچه ممر و ازکجا مقررمیفرمایند؟

از این‌جواب شاه‌رخ شاه متغیر شده حکم بقید بهبود خان نمود و بهبود خان مذکور را آورده درکشیکخانه نشانیدند .

از وقوع ابن سلوك جمیع سواران متغیرشده بعرض او رسانیدند که جد شما نادرشاه لشکری‌که بسمتی مقرر میفرمود اول تدبیر وتدارك وجه مواجب و غلات و سیورسات را معین وسرانجام نموده روانه مینمود ، بمجرد عرض نمودن این مطلب‌که متن واقع بود بهبود خان‌راکه سرداربا نام وننگ است محل اعتراض فرمودن و مقید نمودن بعید ازمصلحت ملکی ودورازخانه زاد پروری است . درجواب‌گفت‌که شماها همه نمك بحرام دودمان ما هستند ، آن جماعت سؤال‌کردند که از ما مردم بجز نمك

حلالی که با وجود ظلم وستم شما را برمسند سلطنت ایران نشانیده حلقهٔ اطاعت و عبودیت شما را بدل وجان قبول کرده‌ایم چه دیده‌اید ؟

درجواب گفت اگرچنین است شما ها رفته سید محمد را بقتل رسانید آن وقت صداقت وخلوص شما بما معلوم خواهد شد .

درجواب گفتند باشخص بی گناهی که خدمت شما را نموده از راه دوری مراحل وشداید را متحمل شده یکی از اجناسی که تخت طاوسی باشد که زیاده ازدوصد هزار تومان ارزش دارد بخدمت رسانیده باشد وشما فیمابین خود و او جناب شاه خراسان وقرآن مجید را ضامن داده باشید چنین سلوك نمائید دیگری را چه توقع و اطمینان بعد ازاین خواهد بود ؟

امرا این مکالمات نموده و برهم بر آمده بدردولتخانهٔ پادشاهی آمده بهبود خان را ازکشیکخانه برداشته مجتمع شده متوجه دولت سرای آن جناب گردیدند .

ذکر آمدن امرا بدر دولتخانهٔ نواب خلد آشیانی و بیرون آوردن آن حضرت از برای امر خطیر سلطنت وجهانبانی ووقایع آن اوان

تبیین این احوال وتفصیل این اجمال بدین منوال است که چون خبر ورود امرا بقرب کریاس سپهرمماس بسمع اشرف آن حضرت رسید تصور رسانیدن تضرر ازخاطر دریا مقاطر آن حضرت گذشت حکم برمستعد بودن قتال بر مردمان خود کـه در آن وقت قریب بسه هزار کس دراطراف وجوانب دولت سرا ازنو کران و مخلصان عقیدت کیش ازترك وتاجیك جمع بودند دادند و برسر کوچه ها و پشت بامها درآمدن سپاه را باندرون ممانعت نموده از امرا امیر علم خان خزیمه و بهبود خان تاتارمرو واحمد خان بیات و جعفرخان کرد میانلو و محمد حسین خان کرد زعفرانلو و ابراهیم خان کرد کیوانلو وکریم خان بربر و مهدیقلیخان چولئی و منصورخان سیاه منصور و امیر خان میش مست توپچی باشي ومیرزا امین پسرمیرزا شمس‌الدین محمد کلانتر ومیرزا

شفیع مستوفی‌الممالك تبریزی وحسنخان پسرفتح علیخان قاجار وسلیم‌خان بیگلربیگی سابق کرمانشاهان از الوس افشار فارس وحسینخان قرائی وشاهرخ خان چنگیزی که مجموع شانزده نفر بودند عریضهٔ متأکد باقسام شدیده نوشته متضمن بخواهش آمدن خود بی اسلحه و یراق و اسپ که بالمشافهه مراتب چند معروض دارند. بناء علیه حکم بآمدن آن شانزده کس بی اسلحه و یراق فرمودند.

امرای مزبور آمده کورنش بجا آورده مبارکباد سلطنت ایران عرض نموده بقانون سلسلهٔ علیهٔ صفویه زمین بوس نموده ایستادند.

ازظهور این حرکات وملاحظهٔ وجنات ایشان درجواب فرمودند که اینجانب را هرگزارادهٔ آلوده شدن باموردنیای دون ومتوجه شدن بسلطنت ظاهری نبوده ونیست مگرتوقع ازشماها اینست که اینجانب را مع عیال ومتعلقان اعانت نموده بجهت مشرف شدن بعتبات عالیات روانه نمائید که در آن روضات عرش درجات مجاور بوده مابقی عمرخود را در آن اماکن خلد مواطن گذرانند.

امراعرض‌نمودندکه شاه رخ‌بغیراز آنکه‌خدا نکرده‌اذیت‌جانی‌رسد ازما بندگان بنحو دیگر راضی نمیشود و این بندگان شاه رخ را بر مسند سلطنت ایران نشانیدیم بسبب آنکه والدهٔ او ازسلسلهٔ علیهٔ صفویه است، اگر اهل ایران را اطمینانی و انسی با اولاد نادر شاه میبود بیکی از اولاد یا برادر زاده های او مطمئن شده کمر خدمت می بستیم و دراین مدت ارادت و اطاعتی که باو میورزیدیم سبب سلسلهٔ علیه بود، الحال که درسلسلهٔ صفویه بقابلیت و تشخص و ذهن و ذکا باقرب و احق بودن بجهت سلطنت ودارائی ملك ایران بجز بندگان اقدس کسی را نداریم این طفل بی‌تمیز با مثل شما شخصی که نسبت باو مرتبهٔ ابوت دارید با وجود این همه احسانها که باو فرموده اید عبث شب و روز درصدد اذیت جانی افتاده و مع هذا نه او را تشخص ظاهری و نه عقلی و نه ذهنی و نه ذکائی هست، بفرمودهٔ چنین شخص ناقابل ما بندگان اگرخدای نکرده مرتکب این‌حرکت شنیع گردیم تمامی‌ننگ وناموس اهل ایران را هرآینه بر باد دهیم ودردرگاه حق‌تعالی مخاطب ومعذب دارین باشیم و بعید ازمروت

و نمکخوارگی است که اباً عن جدٍ نمك پرورده وخانه زاد این اوجاقیم و اگرموافق فرمودهٔ او بعمل نیاوریم و او را با این پادشاه خود دانیم شب و روز باید در حفظ و حراست جان وناموس خود باشیم دراین حال آناً فآناً مفاسد عظیم وهنگامه‌های لاتعد ولا تحصی متصور است، بیت :

بی طمعیم از همه سازندهٔ جز تو نداریم نوازندهٔ

در بین این گذارش جمیع سرداران و لشکریان که درخارج و اطراف دولت سرا بودند سوار وپیاده طوعاً اوکرهاً خود را باندرون دیوانخانه رسانیده فریاد بر آوردند که :

همه بندگانیم خسرو پرست من و گیو و گودرز وهر کس که هست

باین مضمون که ما را بغیر از عزل شاه رخ شاه چاره و علاجی نمانده و نیست، چنانچه یکی‌از امرا رفته ازطویلهٔ سرکارخود بریکی از اسبان خاصه بدست خود زین بسته آورد وآن حضرت را سوارنموده جمیع امرا وسرداران درکمال استعداد درجلو واطراف مجتمع شده که زیاد برهشتادهزار کس بودند ازترك وتاجیك وعرب وکرد و نخی ولالوی وتایمنی،ماورای سکنهٔشهر، آن‌حضرت را بهیئت اجتماعی داخل چهار باغ که مقرسلطنت است نمودند و بنواختن نقاره‌های شادمانی وشلك نمودن توپهای رکاب و قلعه و شلك جزایرخانه و تفنگچیان حکم دادند .

از استماع این خبر شاه رخ میرزای بی خبر هراسان شده بحرم خود گریخته تصور نمود که شاید ایشان را از این آمدن اراده ومقرر نمودن یکی از پسران ابراهیم خان که برادران عادل شاه و ابراهیم شاه باشند برسریر سلطنت است که سابقاً هردو را با وجود آنکه از بصارت عاجز بودند در بین راه قلعهٔ قلاپور درحرم خود بدست نسوان و خواجه سرایان درکمال تفضیح و زجر بقتل آورده بود چنانچه سبق ذکر یافت. در آن حین آن ظالم ازخدا بیخبر باتفاق چند کس از خواجه سرایان درحالتی که آن مظلومان درمکان خود بی‌خبر بودندو اسلحه ویراقی در نزد ایشان نبود ریخته در آنها آویخته رسن درگلوی آنها انداخته خفه نمود .

این خبر چون بعرض بندگان اقدس رسید عبدالله خان قولر آقاسی گرجی وسعادت قلیخان کشیکچی بشی قرقلي وقربان قلیخان جزایرچی باشی وصفی قلیخان قرقلی را نظر بآنکه قرابت قریبه با شاه رخ میرزا داشتند حکم شد که مستعجلاً در حرم رفته آن بیمروت را از اذیت آن مظلومان ممنوع ساخته آن اطفال بیگناه را که اکبر آنها بسن سیزده ساله بود بحضور آورند. تا رسیدن خانان مزبور آن بیگناهان را آن بد باطن از پا در انداخته بود.

القصه رسنها را از گلوی آنها گشوده حقیقت حال را بعرض اقدس رسانیدند، حکم شد که جسد آن اطفال بیگناه را خانان مذکور برداشته درجای محفوظ گذاشته اطبا نیز حاضر شوند که شاید کسی را از آنها نفسی باقی باشد مداوا نمایند.

بعد از متوجه شدن اطبا دو نفر آنها که نسبت بدیگران اکبر بودند که نام آنها حسن میرزا و رحیم میرزا بود نظر باینکه نفسی باقی داشتند بحالت اصلی آمدند وسه نفر دیگر که حسین میرزا و قاسم میرزا و القاص میرزا بودند برحمت ایزدی پیوسته بودند.

بناء علی هذا امرا وسرداران درقتل شاه رخ میرزا بکرات ومرات بعرض اقدس رسانیدند، بندگان اقدس درجواب فرمودند که اگر شما را ارادهٔ اذیت رسانیدن بشاه رخ میرزا هست اینجانب را نیز با او مقتول نمائید که عین خواهش است و الا هرگز نخواهیم گذاشت که از کسی باو اذیت برسد چنانچه بمحمد رضا بیك ایشیك آقاسی باشی قدیم خود حکم شد که دویست جوان جزایرچی فیلی که از عراق در رکاب سعادت انتساب آمده بودند و ازجملهٔ فدویان بودند برداشته در دروب واطراف حرم او شب وروز درکمال احتیاط و انضباط بکشیك متوجه شده بغیر از پنج نفر خواجه سرا دیگر کسی را اذن دخول و خروج ندهند مگر بحکم جدید چنانکه محمد رضا بیك مرقوم بخدمت مسطور مقید گشته سرگرم میبود.

ذکر جلوس میمنت مأنوس شاه سلیمان الثانی الحسینی الموسوی الصفوی انار الله برهانه در ارض اقدس بر سریر سلطنت وجهانداری وقضایائی که درآن زمان روی داد بتقدیر مالک لایزال

نکته پردازان صحیفهٔ سخن سرائی و یکه تازان عرصهٔ جهان پیرائی توسن خوشخرام قلم را چنین بجلوه در آورده‌اند که چون پادشاه چهار بالش افلاک اعنی خسرو فلک چهارم سر از نقاب حجاب ظلمانی لیل قیر گون نمودار ساخت تمامی امرا وسرداران و سرکردگان پای تخت خسرو ایران با زیب و زینت فراوان بر درکریاس سپهرمماس آن حضرت بمقر سلطنت اجتمـاع نموده منتظر استسعاد کورنش و مترصد اشعهٔ انوار فیوضات شهریاری بودند و بزبان حال مترنم باین مقال گردیدند که :

همه چشمیم تا برون آئی — همه گوشیم تا چه فرمائی

چون تشریف‌فرمائی آن حضرت بمقر سلطنت دفعتی در روز بیستم محرم‌الحرام سنهٔ یکهزار ویکصد وشصت وسه (۱۱٦۳) هجری اتفاق شده اما سرانجام جشن جلوس وترتیب خلاع وجواهرات هنوز نشده بود وحرمت شهرمحرم نیز ملحوظ ، بهرصورت تاریخی که مناسب این امر بود درنهم ماه صفر اهل تنجیم مقرر نمودند هرچندبندگان اقدس را درتمام ماه صفر وقوع این امرعظیم منظورنبود بلکه مرضی آن حضرت این بود که دراول شهر ربیع‌الأول که ابتدای ایام بهار وخرمی اراضی و اشجار و برومندی گل ولاله است این امر بوقوع رسیده سکه بزر گردد امرا وخوانین وسرداران بجهت طول ایام صلاح ندانستند لابد بنای ساعت سعید در پنجم ماه صفرالمظفر تقرر یافت و یکی ازسخن سنجان که درآن وقت دراصفهان بود قطعهٔ مشتمل برتاریخ جلوس گفته، آنرا دراین صحیفه ایراد مینماید :

شد از الطاف ربانی فـروزان نیر طـالع

چه نیر مهـر انور پادشاه مغرب و مشرق

در درج سیادت اختــر برج شهنشــاهی
خدیو کشور ایران بالطــاف خدا واثق
سلیمان شاه عادل وارث ملك سلیمــانی
که تاج و تخت شاهی را نباشد غیر او لایق
بعقل و دانش و فطرت ز ابنای سلف افزون
ز شأن وشوکت وحشمت بشاهان جهان فایق
بکف چون ابردریا دل‌بدل چون‌بحربی‌ساحل
ید بیضــا خصال او باعطــای درم عاشق
سکندر شان شهنشاهی کز اخلاق کریم او
جهانی شاکر از عدلش بمدحش عالمی ناطق
عطارد کاتب امرش زحل طغراکش نهیش
قمرنورانی از مهرش ببزمش مشتری شایق
بود ناهید رامشگر شود مریخ سر عسکر
ببزم و رزم او هر یك بشغلی راتق و فاتق
فلك دوری ز دورانش مه و خورشید دربانش
ملك دائم ثناخوانش نگهدارش بود خالق
سر شاهان بفتراکش زهی شمشیر بی باکش
برآرد عزم چالاکش دمار از دشمن آبق
شد از الطاف رب حی بساط دشمنانش طی
زلال مژدهٔ این مــی حلال شارب و ذائق
مزین گشت چون افسر ز فرق فرقدان سایش
سریر سلطنت گردیــد او را قابل و لایق
بشیرش با صبا همــدم اشاراتش شفا توأم
بشاراتش مسیحا دم رسید از کشور مشرق

که شاه معدلت گستر سلیمان فریدون فر
براورنگ شهنشاهی چو مهر وماه شد شارق
مبارك باد این دولت بر آن شاه فلك شوکت
جلال وحشمتش بادا مصون از عارض وطارق
من آن مور تهی دستم که در بزم سلیمانی
برد بال ملخ را تحفه و پندداردش لایق
چو از پیر خرد آنم شدم تاریخ جو گفتا
بود سال جلوس شه : «طلوع شمس از مشرق»
۱۱۶۳

و سجع سکهٔ آن شهریار در وسط یك صفحه : « لا اله الاالله محمد رسول‌الله علي ولی‌الله » نقش بود ودرحاشیهٔ همان صفحه اسماء مقدسهٔ دوازده امام علیهم‌السلام ودرصفحهٔ دیگر این بیت :

زد ازلطف حق سکهٔ کامرانی　　شه عدل گستر سلیمان ثانی

بجهت این مجلس عظمی وطوی۱ با فرحت وجاه حکم اقدس بکارخانجات عز صدور یافت که سرانجام این امرنمایند. کارپردازان کارخانجات بموجب فرمان لیلاً و نهاراً متوجه تیاری و دوختن خلاع فاخره شدند چنانچه در عرض بیست و پنج روز جمیع آنها مهیا گردید، در عمارت مسمی بالیاس خانی که مکانی با فرحت وشکوه و عالی بود باعمارات دیگرحکم ترتیب‌تزیین‌شده درساعت مذکور بزیب وفرخی‌وجاه ،

ترك روز آمد ابا زرین سپر　　هندوی شب را بتیغ افکند سر

بعد از یك ساعت ازطلوع نیر اعظم از بیت‌الشرف شوکت عروج وتصدر بتخت طاوسی‌وتمکن بمکان‌شمس فرموده‌ازطلیعت‌شوکت‌وحشمت‌جمال وجلال‌اوخوی‌خجلت بچهرهٔ پادشاه ستارگان دویده صینی مثال خود را در پایهٔ سریر سلطنت مصیر از جملهٔ مصروفات بساط خلد انبساط افکنده ،کواکب مانند گل میخ جدار آن مکان زرنگار

---

۱ ــ طوی بمغولی بمعنی سور وجشن است.

گردیدند، ثور زمین از راه ادب سر بررشتهٔ انقیاد کشیده و بسمت‌الرأس خود ناظر بود وحوت ازشدت ثقل آن مجلس‌خلد فسحت پرمیزد ، عرصهٔ خاك از انبساط تحمل این بساط برخود می‌بالید ، هوا بآرزوی کورنش خود را معطر نموده جبین بر زمین اطاعت هیسائید ، چرخ درنشاط این بزم با لولی وشان خوش الحان درغنا میکوشید ، عطارد باستکتاب ماده تاریخ این جلوس شوکت منوط مشغول بود ، مریخ درصف نعال غلامان دست بسته برپا بود ، زحل ازفرط بساط بوسی ازجملهٔ سعدا گشته پروانه وار متوجه حل وعقد مورمیگردید ، قمرسپروار در پیشانی فیل کوه مثال‌آن مجلس در شادروان آن ایوان‌کیوان جاه منضبط گردیده ، نارهوا درسوزانیدن خرمن حیات اعدا سرگرم‌گشته منتظر حکم میبود ، امرای عظام در اماکن مقرره و معموله مثل بروج مشیده جابجا قیام داشتند ، سه‌نفرشاهزادگان را که اکبر آنها سلطان داود میرزا و سلطان علی میرزا‌وسلطان علی میرزا و سلطان حسین میرزا بودند بر کرسیهای مرصع درطرف دست راست تخت طاوسی‌حکم‌برنشستن‌شد ویکنفر دیگر ازشاهزادگان که سلطان قاسم‌میرزا باشد بجهت صغرسن درآن‌مجلس ارم تزیین‌حاضر نبود .

صنوف طوایف قزلباش و صوفیان سلسلهٔ علیهٔ صفویه از ترك و تاجیك وکرد بمثابهٔ امواج بحارازمشاهدهٔ صولت آن پادشاه جمجاه سرعبودیت برشاهراه ارادت نهاده‌لب بر خواندن آیهٔ ان‌یکاد گشودند وکواکب سیار از روی فرح سیر را موقوف نموده در پایهٔ خود ثابت‌گردیده بودند، آوازکوس ونفیرگبرگه برچرخ اثیر میرسید، مغنیان‌آن بزم بهشت نشان از خنیاگری نوای راست بعراق عرب رسانیده حجازیان حدی را فراموش نموده ساز انهدام شوکت مخالف مینواختند، اولیان هندی ازپاکوبی‌زنگوله را شد نموده بودند، طنبوره نوازان‌گوشمال‌بلبل هزاردستان میدادند، غنچه از استماع الحان خوش آواز عندلیب را مخالف شمرده دهن باز کرده بود ، دقیقه جویان از شنیدن تصنیف تصنیف فراموش نموده بودند و مغ بچگان سیمین رخسار صورت بوسلیك بشهناز میکردند وحسینی مشربان بیات بخواندن ابیات ترکی سامع بودند ، از صدای ارغنون‌گل ارغوانی شده بود ، از آواز موسیقار پیلان‌کوه پیکر آن مجلس

از راه بی آرامی بیهوش گردیده رام شده بودند، موسیقی دانان عشیر آنرا عشری باقی نگذاشته بودند، سپاهیان منصور محو منصوری بودند، غلامان حور لقا درمجمره‌های طلا سپند مردمك چشم حسود دود مینمودند، فواره های آن بزم خلدآیین بجای آب ازگلاب آب بروی‌کار می‌آوردند، ضرابیان طلای غش‌دار دست افشار مینمودند، پتك زنان قرص زر بر سندان نهاده منتظر سکه بزر نمودن اسم اقدس همایونش بودند، طلای ناب نام نامی اشرفش بسر قرص شمس تفوق یافته و نقره از شوق این فیض شاخدار شده .

القصه مقارن ساعت سعید بطریق معمول این سلسلهٔ علیه خطیب خطبهٔ بلیغ خوانده وخلیفه وترخان استمداد از ارواح اجداد عالی‌مقام آن پادشاه جمجاه طلبیده درحضور زانو زده نقش اوجاع را بموجب ارشاد عمدةالعارفین و افخم‌السالکین شیخ صفی‌الدین اسحاق طاب ثراه واجداد عالی مقام ایشان‌که مقرر بود باکمر مرصع‌کمر بستند وتاج طومار ازقرارگرفتن برفرق منور اقدسش تاجدارگردید، خنیاگران‌طبل شادمانی را بنواختن درآوردند، شاهزادگان و امرای ذووالاحترام بقدر رتبهٔ خود پیشکشها و نذورات از حضور پرنور گذرانیده بسجده و زمین بوس مفوض گشتند، ضرابیان سجع اقدس را درسیم و زر سکه بزر نمودند، صدای‌غلغلهٔ مبارکباد لشکری وشهری برفلك دوار رسید.

بعد از عنایات عطریات و تقسیم شربت اوجاق پادشاه با داد و دین بعزم فیض یاب شدن بتقبیل و زیارت آستانهٔ مقدسهٔ حضرت امام ضامن ثامن که ملجأ و مأوای پادشاهان روی زمین است روانه‌شده پیاده با امرا وسپاه بطریق مقررسرکار فیض‌آثار میرزا محمد امین موسوی نایب متولی‌آن‌آستان ملائك پاسبان با ناظر و سرکشیکان وباقی عمله طوق وعلم‌برداشته بنهج معهود باستقبال‌آمدند.

آن پادشاه جمجاه بمجرد مناظرهٔ آن شدهٔ ۱ شمس شقه‌کورنش بجا آورده‌سر

۱ــ شده یعنی علم و نشان .

علم شدهٔ مقدس را بدوش افتخار نهاده تا دارالسیاده رسیدند، عتبهٔ عالیهٔ دار الحفاظ را تقبیل نموده ناصیه سای سدهٔ رفیعهٔ حرم ملائك خدم شده بعد از اذن پروانه وار برگرد مرقد مقدس آن شمع باغ هشت بهشت امامت گردیدند.

بعد از ادای زیارات و معمولات ضریح مکلل بجواهر که نادر شاه بجهت مقبرهٔ خود ترتیب داده بود و زیاده از سی هزار تومان ارزش داشت وفی‌الواقع در نزد عقلا نصب او در آن روضهٔ مقدسه مناسب مینمود همان روز نیاز درگاه ملائك سپاه حضرت امام الأنس والجن نمودند و نذورات و انفاقات بخدمه و سکنه و اهل استحقاق آن درگاه زیاده از حد و مر نموده با فرخی وجاه مرخص شده عازم راه مقر سلطنت شدند تا سه روز درشهر ومحلات واسواق سکنه و کدخدایان شهر و ریش سفیدان محلات شهر را آیین بسته بسور نا محصور مشغول بودند و در آن جشن خدمات و خلاع و انعامات بقدر رتبهٔ هر کس عنایت فرمودند که بتسوید معظم آنها پرداختن را لازم دید.

تفصیل آن بدین موجب است که خدمت تولیت آستانهٔ عرش اشتباه جناب عالم پناه روحی فداه را بسلطان داود میرزا پسر اکبر خود عنایت فرمودند و میرزا محمد امین ولد میرزا شمس‌الدین محمد موسوی را بنیابت تولیت معین نموده متمکن فرمودند و خدمت صدارت ممالك را بنواب میرزا محمد مقیم کـه در آن وقت در دارالسلطنهٔ اصفهان بود دادند وخدمت صدارت خاصه را بمیرزا محمد شفیع همشیره زادهٔ خود که او نیز دراصفهان بود عطا فرمودند وبجهت آنها خلاع وعطایا درخور این خدمات حکم ترسیل یافت وامیر علم خان خزیمه را بوکالت مطلق دولت علیه تقرر دادند، قلمدان مرصع و چارقب۱ وزارت و علم و خلعت فاخره و خنجرمرصع وپنج رأس اسب با زین و لجام مرصع و طلا و پنج اسب دیگر کوتلی عنایت فرمودند و احمد خان بیات را بخدمت قورچی باشی گری سربلند ساخته وبخلعت فاخره و شمشیر و خنجر مرصع با

---

۱ — این کلمه ترکیست بمعنی لباس که در گریبان واطراف دامن آن زردوزی شده باشد و بامرا و وزرا اختصاص داشته .

علم و طبل و ده رأس اسب با زین ولجام مرصع سربلندی یافت ، امیرخان عرب میش مست بخدمت توپچی باشی‌گری با خلاع و شمشیر مرصع وهیکل مرصع که دراو آغز وتیدان۱ مرصع بودمقرر کرده عنایت فرمودند ، مهدی‌خان چولئی‌را بخدمت تفنگچی آقاسی‌گری مقرر داده هیکل مرصع‌مع آغز وتیدان۱ مرصع وخلعت فاخره وشمشیر و خنجر مرصع و دو رأس اسب با زین و لجام طلا و مرصع و سه رأس اسب کوتلی دیگر عطا فرمودند ، امیر مهراب خان عرب را بخدمت نظارت کارخانجات شاهی مقرر فرموده خلعت و دو رأس اسب یکی بزین و لجام مرصع و دیگر بزین و لجام مینا عطا فرمودند .

خدمت ایشیك آقاسی باشی گری مجلس خلد مثال انور با بیگلربیگی گری استرآباد بکف کفایت حسنخان ولد فتح علیخان قاجار اختصاص یافت، تاج و شمشیر و کارد مرصع وخلعت فاخره وشش رأس اسب بازین‌ویراق‌مرصع ومینا عطا فرمودند و بیگلربیگی‌گری خراسان را ببهبود خان‌اتکی، باخلعت لایقه و شمشیر و کارد و پنج رأس اسب یکی از آنها با زین ولجام مرصع وباقی طلا با طبل و علم ومشعل صینی‌دار سربلند ومفتخر ومباهی گردید ، سپاه‌سالاری چخور سعد وگنجه وقراباغ وملك‌خمسه تا سرحد قاپلان‌کوه بفتح علیخان افشار ارومی، با خلعت و شمشیر و کارد وپنج رأس اسب بزین ولجام مرصع ومینا با طبل و علم و تاج مرصع فیض یاب و مباهی گردید ، ابوالفتح خان بختیاری را بیگلربیگی‌گری عراق مقرر فرموده بتاج وخلعت وشمشیر وکارد و مشعل صینی‌دار سرفراز کردند و عبدالعلیخان بسپه سالاری قلمرو علیشکر و داروغگی توپخانهٔ قلمرو تقرر یافت .

میرزا محمد تقی را بوزارت کرمانشان مقرر فرموده خلعت و شمشیر و کارد و دو رأس اسب با زین مینا و طلا وطبل وعلم ومشعل صینی‌دار حکم ارسال شد .

وزارت مازندران بمیرزا مقیم برادر مهدیخان منشی عنایت‌شد وحکومت گیلان

---

۱ — غرض از این دو کلمه که ظاهراً ترکیست معلوم نشد .

بموسی‌خان ایلوی افشار عنایت گردید ، خدمت گرجستان بتهمورث میرزا برادر محمد قلی میرز با خلعت وتاج مرصع وشمشیر وکارد وکمر مرصع ومشعل صینی دار وپنج رأس اسپ با یراق مرصع ومینا لطف فرمودند وسپه‌سالاری فارس را بصالح‌خان بیات تفویض فرموده وزارت آن ملك را بمیرزا جعفر لشکر نویس سابق اصفهانی‌داده بجهت صالح خان‌خلعت وتاج وشمشیر وکاردمرصع باپنج‌رأس اسپ بزین ولجام میناعطا شد .

ابراهیم خان برادر حسنعلیخان اردلان بخدمت سپه سالاری سنه واردلان‌وسقز وروان تقرر یافت ومولی مطلب بوالیگری عربستان استقرار یافت و بخلعت وجیقه و شمشیر و خنجر مرصع و پنج رأس اسپ با زین و لجام مرصع و مینا مفتخر گشت ، قرچقای خان قلماق که در ایام نادر شاه بسفارت روس رفته بود بحکومت دربند مقرر گشت وامیر علم خان را حکم اقدس شدکه بجهت خدمات جزو و کل از امرا و امرا زادگان که خانه‌زاد و نمکخوارقدیم این سلسله‌اند یوماً فیوماً بحضور انورحاضرسازد که هرکس که شایستهٔ خدمتی باشد او را سربلند ساخته که بخلاف اسلاف از شداید محن و افلاس وا رهند، وقور۱ وخدمت مهرداری مهرخاص‌را بجعفر بیك‌سیاه‌منصور تفویض فرمود وبخلعت وکارد وشمشیر مینا ویك رأس اسپ با زین و لجام طلا مباهی گردید و میرزا جعفر راکه سابق نایب مهدیخان منشی‌الممالك بوده بخدمت منشی - الممالکی سرفراز فرموده بخلعت فاخره مخلع فرموده و ارشاد شدکه بحکام و عمال جمیع ولایات ارقام قضا فرجام عز صدور یافته روانه شود بدین مضمون :

سواد فرمان همایون اعلی درباب معافی مال وجهات ۲ سه سالهٔ ایران

«نظربآنکه‌اهل ایران بسبب تسلط فرق مختلفه‌که بعد ازسالها متصرف‌مملکت

---

۱ — بفرض صحت نسخه قور بمعنی سلاح‌و کمربند است و قورچی بمعنی‌سلاحدار و تیرانداز .

۲ — جهات در فرمانها و نوشته های آن ایام بمعنی مالیات جنسی استعمال میشده و غرض از مال‌مالیات نقدی بوده است، گاهی این دو کلمه را سرهم‌و بصورت‌مالوجهات نیز مینوشته‌اند .

ایران گردیده بودند شیوهٔ قطاع الطریقی که جبلی ذات آنها بود مرعی داشته در تخریب و تاراج لمحهٔ فوت وفرو گذاشت نکرده رعایا وسکنهٔ ایران ازمدتی بانواع صدمات و بلایا گرفتار بودند بعد مدت متمادی جناب باری تعالی بآن ضعفا ترحم نموده انتظام امور وارتکاب فرمانروائی ایران را باین بندهٔ درگاه اله و غلام آستان یدالله تفویض فرموده حق را بمرکز خود قرار داده ارادهٔ اقدس چنین است که سپاهی و رعیت ایران پیوسته درکمال آرام واطمینان بوده شداید گذشته‌را نعم البدل یافته لیلاً ونهارا با اهل وعیال مرفه الحال بدعای دولت قاهره مشغول باشند بنابراین بشکرانهٔ توفیق این عطیهٔ عظمی بدرگاه جناب واهب العطایا از ابتدای جلوس والا تا مدت سه سال کل مال و جهات را بطریق انعام بسکنهٔ ایران معاف نمودیم و دراین سه سال نیز اخذ سیورسات بهیچوجه ازهیچ ملکی نخواهد شد، هریك ازحکام وعمال باید بموجب حکم اشرف عمل نموده تا سه‌سال دانی و درمی از اهل ایران طلب ننمایند، اگر بمسامع جلال آزردگی خاطر ضعیفترین اهل ایران ازدست حکام وعمال رسد بأقبح وجهی آن شخص بجزا وسزا رسد که باعث رضای حق وتسلی خاطر ضعفا وعجزه ومساکین گردد و این حکم بلیغ و یرلیغ قضا تبلیغ را باید بمسامع قبول برصفحهٔ سینهٔ خود نقش داده درعهده شناسند وبمیرزا رضی مستوفی خاصه وبامیر مهراب خان ناظر سرکار سلطنت مدار ارشاد شد که‌افراد جمیع نقود خزانه و وزن طلا آلات ونقره آلات وطلا خانه وبیوتات شاهی‌را مضبوط و مشروح نموده از نظر اقدس باستعجال گذرانند و بر زبان الهام بیان بامیر علم خان وکیل الدولة العلیة العالیه ارشاد گردید که بندگان ما را منظور چنین است که جمیع نقود واسباب که بالفعل مصرفی در کارخانجات پادشاهی ندارد و انتظام ملکی وآرام رعیت اوجب واسلم ازبودن نقود و جواهرات مینماید در این مدت سه‌سال مواجب و سیورسات سپاه ازخزانهٔ عامره داده خواهدشد تاآنکه بعنایة‌الله تعالی حسب الخواهش هوا خواهان دولت احوال ملك و ملت انتظام پذیرد، جواهرات و نقره آلات و طلا آلات ازخزانهٔ بخشندهٔ قادر کریم عطا خواهد شد چنانچه اجداد عظام این بندهٔ شاه

ولایت مجتمع نموده تا الی الآن از آن ذخایر در اصفهان و اکثر قلاع ایران بعد از بمصرف رسانیدن سرداران مفسد قلیل و کثیر موجود است ، اوجل‌شأنه لطیف است».

امیرعلم خان و سایر امرا از استماع دریافت رأی اشرف که منوط بصواب بود سجدات شکر الهی بجا آورده بسمع قبول اذعان نمودند چنانچه بموجب حکم مستوفی خاصهٔ دیوان اعلی افراد جمع قیمت جواهرخانه وخزانه واسباب طلاآلات ونقره آلات راکه بالفعل چندان مصرفی نداشت مبلغ پنج هزار تومان شده‌بود بنظراقدس درآورد وبخلیفهٔ لشکر ارشادشدکه بموجب دستورالعمل سلسلهٔ علیهٔ صفویه مواجب لشکریان را بعد از وضع تیول که ازسابق مقرر بوده بر آورد نموده وخرج قیمت سیورسات را بموجب ضابطه ایکه سپاه می یابند بر آورد و منقح نموده از نظر اقدس گذراند که جمیع اخراجات ازخزانهٔ عامره ایفاد داروغگان سیورسات خانه ها ومواجب سپاه نیز داده خواهد شد و مصحوب کرم خان افغان مراسلهٔ بجهت احمد خان سدوزهٔ افغان روانه فرمودند بدین مضمون :

نقل مضمون مراسله باحمد خان سدوزهٔ افغان

منوط براینکه جماعت ابدالی همیشه دراطاعت و فرمان بری اجداد عالی مقام ما بوده‌اند بسبب انقلاب و خودسری جماعت غلزه ایکه نسبت بسلسلهٔ علیه بی ادبی بوقوع آوردند از آن وقت بکرات ومرات بانواع مصائب وقتل واسر مبتلی گردیده اند چنانچه اظهر من‌الشمس است بنابراین ارقام میگردد که جناب اقدس الهی بندگان ما را از شر اشرار درکنف حمایت خود محفوظ داشته در این ولا برمسند اجدادی و بر ملك موروثی لطف نموده متمکن گردانید بانتظام امور سلطنت ایران مأمور نموده مناسب حال ومستحسن مآل احوال آن عالیجاه بلند جایگاه چنین می‌نماید که بنهج سابق طریق سلامت را پیش گرفته خود را ازمنتسبان این سلسله دانسته امیدوار و مستظهر عنایات بوده داروغگان خود را ازسرحد قندهارالی‌هرات طلبیده قلاع وبلدان‌وقصبات مملکت پادشاهی را تفویض عالیجاه مقرب‌الخاقان بهبود خان بیگلربیگی‌هرات نمایند

والا آنچه مستحسن بررأی آن عالیجاه باشد بعمل آرند . این مکتوب را بکرم خان مزبورداده صالح بیك یوزباشی غلامان‌را نیز همعنان اوساخته باستعجال روانه فرموده بعد از رسیدن کرم خان وصالح بیك یوزباشی بمسامع ملازمان اقدس رسید که احمد خان صالح بیك را بقتل در آورده کرم خان را مقید نموده کسان نزد تیمور خان پسر خود بجهت تقید وانضباط برج و بارهٔ دارالسلطنهٔ هرات فرستاده . ازظهور این اخبار بتصرف در آوردن قلعهٔ هرات الی‌قندهار لازم و جازم همت والا نهمت‌پادشاهی گردید.

ذکر در بیان رفتن بهبود خان بیگلربیگی و امیرخان توپچی باشی با افواج قاهره بدارالسلطنهٔ هرات وتسخیر آن قلعهٔ سپهر بنیان وقضایائی که در آن زمان روی داد بتقدیر ملك لایزال

نغمه پردازان شیرین کلام وطوطیان بلاغت فرجام شاهد سخن را باین روش از مکمن خفا بجلوه‌گاه ظهور آورده‌اندکه ارقام قضا جریان بسپه سالاران وبیگلربیگان وحکام ولایات‌عز صدور یافت که بجهت یساق۱ قندهارلشکریان را بسرداری جمعی‌از امرا که درآن‌وقت مناسب بود روانهٔ خراسان نمایند .

بعد از جمع آمدن سپاه که میعاد هر لشکررا مدت دوماه مقرر فرموده بودند روانهٔ تسخیر قندهار وغوریان وغیره گردند . بهبود خان بیگلربیگی هرات را با امیر خان توپچی باشی و امیرمعصوم خان برادر علمخان باتوپخانهٔ‌گران وبیست‌هزارسوار و جزایرچی روانهٔ دارالسلطنهٔ هرات فرموده ونیز ارقام بنام درویش‌علیخان هزاره وعناب خان تایمنی و صادقخان فراهی سمت صدور پذیرفته مصحوب قورچیان مریخ صولت روانه‌فرمود که آمده ببهبودخان وامیرخان ملحق‌شده انجام‌امور احکام پادشاهی‌نمایند.

بهبود خان و امیر خان و امیر معصوم خان مقید ومنتظر جمعیت سپاه نگردیده تکیه برافضال الهی و اقبال بی‌زوال شاهنشاهی نموده با همان قدر لشکر رزمخواه که تا آن وقت در ظل لوای آن امرای ذوو الاحترام مجتمع شده بودند بتعجیل هرچه

---

۱ ــ یساق یعنی تهیهٔ جنگ ودفاع .

تمامتر مع توپخانه و سپاه از راه غراه روانه شده الوس تاتار را نیز با جمعی از متجندهٔ آن ولایات بطریق ایلجاری جمع آورده در ظاهر هرات با تیمورخان پسر احمد خان ابدالی حرب صعبی اتفاق افتاد .

تبیین این مقال بدین منوال است که بهبود خان و امیر خان و امیر معصوم خان با عساکر منصوره از درگاه پادشاهی رخصت شده بآستانهٔ مقدسهٔ سلطان روضهٔ ارتضاء حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء مشرف شده آداب زیارت و وداع بجا آورده طلب استمداد از روح پرفتوح آن سرور دنیا ودین نموده با افواج و کوکبهٔ خود روانهٔ مقصد شدند .

تیمورخان پسر احمدخان ابدالی چون از آمدن لشکر قزلباش وقوف بهم رسانید متجندهٔ خود را جمع نموده بکثرت و ازدحام تمام از شهر هرات بیرون آمده چرخچیان هردو لشکر بیکدیگر رسیده صفوف حرب از دوطرف آراسته گشته میمنه و میسره و قلب وجناح انعقاد یافته دست باستعمال سیوف وسنان گشودند :

ملخهای پیکان ز پرندگی شده آفت مزرع زندگی

در اول حال بسبب دور بودن قشون و دیر رسیدن کمك وقلت چرخچی قزلباش و کثرت چرخچیان سپاه افغان و رسیدن کمك آنها شکست برفوج چرخچی قزلباش افتاده فوج چرخچی منهزم شده بفوج قول ملحق شدند . چون امیرخان این حال مشاهده نمود بسردادن توپهای اژدر دم حکم نموده اکثری از افواج افغان که تعاقب نموده می آمدند از ضرب گلولهٔ توپ ناچیز شده بخاك هلاك افتادند و آنچه از آسیب گلولهٔ توپ خلاص یافتند بضرب تفنگ تفنگچیان آتش دست سفر آخرت اختیار نمودند .

ازاین دو صدمهٔ عظیم در ناصیهٔ فوج افغان علامت ضعف ظاهر گشته مقارن این حال فوج میمنه که سردار آن بهبود خان تاتار بود جلو ریز برفوج افغان تاختن آورده افاغنه را تاب ثبات وقرار نمانده رو بفرار آورند و نیز لشکر قول چون این حال مشاهده نمودند بیك بار تعاقب افاغنه نموده بعضی مقتول وبرخی دستگیر وبحوالی قلعه رسیده شروع در تسخیر آن قلعه نمودند ،

یلان نعره زن برسر آن حصار
کز آن تا فلك بود یك نعره وار
ز پایین چو تیری ببالا شدی
مشبك از او چرخ مینا شدی
ز بالا چو سنگی بزیر آمدی
ز گاو زمین بانگ شیر آمدی
مثل گر کسی را در او ره بدی
اجل را از او دست کوته بدی

الغرض افاغنه تحصن قلعه را اختیار نمودند، لشکر قزلباش اطراف شهر را مرکز وار احاطه نموده سنگر ها استحکام داده توپهای قیامت لهیب قلعه شکن در برابر بروجهی که مناسب بود نصب نموده لیلاً ونهاراً متوجه جدال وقتال میبودند.

نظر بآنکه دراین مدت متمادی عجزه ومساکین شهرهرات باضرار افغان گرفتار بوده در کمال اختلال و اضطراب بسر میبردند خصوصاً اشخاصی که در دین مبین اثنا عشری مشهور ومعروف بودند از استماع رسیدن لشکر قزلباش و انهزام فوج افغان منبسط و مسرور گشته در خفیه کسان نزد امرا فرستاده تعهد این نمودند که ان شاءالله تعالی عن قریب تیمورخان را مانند گان بدست آورده بحضور خواهیم رسانید و بنابراینکه از قوم افغان در شهر بسبب بدسلوکی با سکنه بسیار متزلزل و هراسان شده‌اند مناسب چنین است که سمت دروازهٔ گرشك را خالی نموده سیبه نفرمایند که عن قریب بمجرد فرصت یافتن قوم افغان که الحال پنج هزار کس بیش نیستند فرار خواهند نمود.

بهبود خان با امیرخان مشورت و کنکاش این معنی نمودند، امیرخان بالفعل بقتل افغان مجوز نشده بنابراین مثل که یکی را بگیر و دیگری را دعوا کن لهذا با بهبود خان چنین مقرر نمود که اسلم شقوق اینست که سیبهٔ دروازه گرشك برداشته شود که راه فرار افاغنه باشد بجهت آنکه جمعی از امرا و نویسندگان اهل ایران در کابل نزد احمدخان میباشند بعد از یورش قلعه و بلوای اهل شهر اگر جمعی افغانان با پسر احمد خان بقتل آیند یقین که ازسکنهٔ شهر نیز جمعی ضایع خواهند گردید و جماعتی که ازاهل ایران درکابل‌اند بجهت بعد مسافت خود را بایران وحدود قلمروهمایون شاهی نمیتوانند رسانید و او اذیت بآنها خواهد رسانید، ان شاءالله العزیز بعد ازفرار افاغنه

و بدست آمدن شهرهرات احمد خان باراده محافظت بلاد مقبوضهٔ خود بایران خواهد آمد بجهت جمعی قزلباش که همراه او هستند فراغتی حاصل شده بلشکر ظفر پیکر شاهی متصل خواهند گردید .

رای امیرخان پسند خاطر بهبود خان و امیر معصوم خان و سرداران آمده دو سنگر قریب بدروازهٔ گرشاك بود ببهانهٔ حواله ساختن در دروازهٔ مشهد بر داشتند و شروع بحواله ساختن نموده مستعد بیورش قلعه گردیدند .

این خبر باعث زیادتی توحش افاغنه گردیده و نیز از وجنات اهل شهر آثار نفاق واختلاف تفرس نموده بودند درنصف شبی تیمورخان سپاهی وار اسباب واحمال خود را بجا گذاشته باسایر افاغنه راه فرار را در پیش گرفته پیاده وسوار بدر رفتند . در آن نیمشب سکنهٔ شهر مطلع شده جمعی از اعزه وطلاب و ریش سفیدان ازشهر بر آمده بخدمت بیگلربیگی و امرا فائز گردیده اظهارشعف وانبساط بی‌اندازه نمودند .

ابراهیم خان نایب جزایرچی باشی سرکار والا را با پنج هزارجزایرچی صاعقه کردار در دل همان‌شب بشهر فرستاد و نسقچیان بمحلات و اسواق بجهت صیانت ناموس اهالی وسکنهٔ شهر مقرر نمودند وصباح آن شب با فتح وفیروزی امرا با جمعی قلیل داخل شهرشده مقررشدکه از اهل سپاه احدی بی اذن بیگلربیگی وارد شهربند نگردد وعرایض مبارکباد درخصوص این فتح نمایان بحضور بندگان‌اقدس فرستادند .
بعد از رسیدن خبرفتح وظفر یافتن سپاه نصرت پناه براعدا و بدست آمدن قلعهٔ دارالسلطنهٔ هرات بنیروی اقبال شاهی بنواختن نقاره‌های شادیانه حکم شده ارقام بنام بیگلربیگی هرات وخوانین بشرح متضمن تحسینات و تلطفات بی حد احصا و بمنضبط گردانیدن دروب وبروج وسفایر[کذا؟] قلعه و انتظام دادن‌توپخانه ولشکروترفیه حال سکنه ورعایا بوده لیلاً ونهاراً درحفظ وحراست ملك وشهر ساعی بودن ومنتظرورود موکب همایون بعد از تحویل پادشاه سیارگان ببرج حمل سمت صدور یافته با خلع فاخره و انعامات زاخره که مناسب قدر و منزلت هرکس بود بجهت خوانین عظام و

سرداران آن جیش بمصاحبت مسرعان بهرات روانه فرمودند وارقام قضا شیم بنام جعفر خان پسر ملك محمود خان و میر قنبر و میر کوچك مرقوم شد کـه آنهـا نیز خود را بدارالسلطنهٔ هرات رسانیده منتظر ورود موکب پادشاهی باشند وترقیم ارقام در ماده بتأکید روانه شدن افواج بجمیع ممالك ایران حکم شد .

شرح وقایع متفرقه که بعد از رفتن امرا بصوب دارالسلطنهٔ هرات در بلدهٔ مشهد مقدس معلی روی داد

نظر باینکه سابقاً در حدود مشهد مقدس مکان منقح و مخصوص بجهت بودن توپخانه و چراگاه گاوان پادشاهان سابق مقرر ننموده بودند دراین ولا بخاطر اشرف چنین رسید کـه در النك۱ رادکان که ده فرسخ ازمشهد مقدس فاصله دارد و پیوسته آب وعلف وافر میباشد بجهت مکان توپخانه دیوار بست و اماکن باروت خانه وغیره ترتیب داده شود که عملهٔ توپخانه در آنجا بوده اهل شهررا اشرار آنها متضرر نگردانند چنانچه حکم ببنای ابنیهٔ مذکوره برستم‌خان فراش‌باشی شده بود. خان‌مذکور بموجب حکم اقدس در یك ونیم ماه اماکن را ترتیب داده معروض حضور شاهی عـالم پناهی گردانید ، ارادهٔ اقدس بشکار رادکان مصمم شده وارد آن‌عرصهٔ پرنزهت وشکار گردید و بعد از بنظر درآوردن اماکن توپخانه کـه بسعی وتردد رستم خان گرجی بانصرام رسیده بود تا هفت روز در آن اراضی وجبال دلگشا متوجه عیش وشکارمیبودند که از انهای منهیان بمسامع جلال رسید که امیر وکیل‌الدولة العلیة العالیة که درشهر بجهت انتظام مهام امور دولت مانده بود محمد رضابیك ایشیك آقاسی سابق را با جمعی کـه بندگان اقدس بجهت محافظت و حراست شاه رخ میرزا مقرر نموده بودند طلبیده در باب امور چند اورا نزد خود متوقف نموده مشغول ساخته بود و در باطن حسین خان قرائی و امیر مهراب خان ناظر سرکار پادشاهی کـه بااو قرابت قریبه داشت و جمعی دیگر بدرخانهٔ شاه رخ میرزا فرستاده امیر مهراب خان بمستحفظان ظاهر نمود که از حضور بجهت سؤال امری حکم شده که من رفته ازشاه رخ میرزا تحقیق نمایم .

---

۱ ــ النك واولانك بمغولی بمعنی چمن است .

خود با دو کس دیگر و چند خواجه‌سرا باندرون رفته شاه رخ میرزا را مکحول نموده بر آمدند و محمد رضا بیك چون بمکان مقررخود رسید ازحقیقت واقف گردیده از غضب پادشاهی متوحش شده عیال و اطفـال و احمال خود را برداشته باچند نفر از همراهیان خود بسمت هرات وقندهار فرارنمود .

بعد از مسموع فرمودن این خبر وحشت اثر بندگان موکب همایون درکمـال استعجال وارد دولتخانهٔ صولت آشیانه گردیده تا سه روز از خلوتگاه برنیامده و امیر علم خان را نیز بحضورتجویز آمدن نفرموده پیغام فرمودند که مرا ارادهٔ سلطنت ایران نبوده و نیست، نظر بالحاح واستدعای شماطوعاً او کرهاً این امررا منوط بعهود ومواثیق و ایمان قبول نمود که شروح آنها طوماروار باستکتاب بر آورده بمماهیرجمهورسرداران در حضور موجود است و یکی از آن شروط اذیت نرسانیدن بشاهرخ میرزاست ، با وجود آن همه تقیدات و تعهدات ابتدا نقض عهود مرقومه نموده چنین حرکتی بوقوع رسانیده‌اید ، دراین صورت اعتمادی باقوال شما مردم بهیچوجه نیست و نمانده ، آنچه بعد ازاین نسبت‌بابندگان ما سلوك‌خواهیدنمود علام الغیوب داند، اسلم‌شقوق‌چنین است که الحال بظهور رسانید و اگرترحمی بحال بندگان ما نمائید واگذاریدکـه خود را در زمرهٔ فراشان درگاه ملائك سپاه علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌التحیة والثناء منتظم ساخته از ناصیه سائی آن عتبه سر مباهات براوج سماوات رسانیده کـه بجهت ایذای سلسلهٔ علیهٔ ما از بدو حال پیوسته آتش غضب‌الهی درایران مشتعل شده برخرمن عمر و جاه مخربان این دولت سانح وطارق گردید چنانچه وقوع انقلابات مذکور از کتب تواریخ وسیر سابق معلوم است و دراین ازمنه خود نیز مناظره نموده باشند .

بعد از رسیدن ارشادات بآنها مجموع امرا و سرداران وسپاه برهم آمده جوق جوق وفوج فوج رو بدولتخانهٔ والا نهاده سر و پای برهنه شمشیرها درگردن انداخته بطریق مستغیثان و گنهکاران بحضور انور درآمده امرا عرض نمودند نظر بآنکه مـا بندهها اباً عن جد صوفی وفدوی این سلسلهٔ علیه هستیم و بغیر ازاین سلسله هرکس

لوای سلطنت بر افراخته اگرچند روزی بسبب ناچاری ظاهراً باو اطاعت نمودیم لیکن پیوسته عشق صوفی گری این سلسله را در کانون درون خود ثابت ولازم داشته‌ایم ، بنا بر اینکه بندگان اقدس درسمت آذربایجان وعراق تشریف داشتند وما غلامان راپیوسته منظورخدمت این‌سلسله میباشدشاهرخ میرزاراکه ازطرف والده بسلسلهٔ علیه انتساب داردترجیح بعاداشاهوابراهیم شاه داده بسلطنت وبپادشاهی‌خود قبول‌نموده‌ربقهٔ اطاعت او بدوش نهاده متحمل شده بودیم . نظر بآنکه آرزوی خدمت وغلامی بندگان حضرت را ازسالها جمهور اهل ایران دردل داشته و دارند چنانچه از محمد تقی خان شیرازی نادرشاه بمظنهٔ غلامی حضرت اعلی بد مظنه شده بودگذشت آنچه براو گذشت ومکرر بآواز بلند باهل ایران خطاب مینمودکه من میدانم‌که شما مردم اخلاص وصوفیگری سلسلهٔ صفویه‌را دردل داشته با من واولاد من درکمال عداوتید بعداز تشریف آوردن بندگان شاهی بارض اقدس ما غلامان تفرس نمودیم‌که شاهرخ میرزا با وجود قرابت باین سلسلهٔ علیه و عدم قابلیت ظاهری در صدد اذیت باولیای دولت برآمده چنانچه بالآخره ازضمیر اومبرهن وظاهر گردید وحکم بی‌ادبی‌نسبت بحضرت ظل‌اللهی نمود . ما غلامان متحمل این‌حکم نگردیده خلع او را اسلم شقوق شمرده خود را فدائی وار نثار سم ابلق چرخ رفتار بندگان گردانیده مستفیث علو ترفیه حال خود شده مستدعی تکفل مهام دارائی وجهان پناهی اعلیحضرت گردیدیم .

چنانچه بندگان بطریق اجداد عالی مقام خود ترحم بحال سکنه و عجزهٔ ایران نموده بر وسادهٔ موروثی و اجدادی خود قرار گرفتند در این صورت صحیح بودن شاه رخ میرزا که الحال لعدا عدو ما غلامان شده است ازطریق حزم واحتیاط وعقل بعید بود لذا جسارت باین بی‌ادبی نمودیم ، هرگاه مرضی اقدس باشد حکم بقتل‌ما فدویان خود بدولت فرمایند اگربپدری حکم قتل پسر وبپسری حکم قتل پدرفرمایند هرآینه از اطاعت و بجا آوردن خدمت تجاوزنخواهیم نمود .

بعد از استماع این‌عرایض ارشاد چنین شدکه درطریقهٔ انیقهٔ شرع شریف نبوی

قتل بیگناهان تجویز نگردیده لکن بندگان ما خدمت وکالت دولت علیه را از امروز بامیر اصلان خان قرقلو مقرر فرمودیم و شرف بیك پسر او بنیابت پدر بقطع و فصل مهام متوجه میبوده باشد وخدمت قورچی باشیگری را بصالح خان بیات که بیگلربیگی فارس است تفویض فرمودیم و بنیابت او حاجی سیف الدین خان بیات را معین نمودیم وخدمت تفنگچی آقاسی گری را بجعفرخان کرد میانلو عنایت فرمودیم وخدمت دیوان بیگی گری سرکار عظمت مدارشاهی را بمحمد حسین خان کرد زعفرانلو تخصیص دادیم امرای معزول بی طلب حضور حاضر نگردند.

بمجرد استماع این ارشاد امیرعلم خان وکیل الدوله با امرای دیگر بخاك افتاده حکم اشرف را بسمع قبول اطاعت نمودند چنانچه اهـل هر خدمتی سررشتهٔ خود را بخوانین سپرده بطریق حکم درخانه‌های خود منزوی شدند.

نظر باین اطاعت بعد از هفت روزحضرت ایران پناهی امیرعلم خان را با امرای دیگرطلبیده بخلاع فاخره مفتخرساخته بخدمات مرجوعهٔ خود ثانیاً مقرر فرمودند و خدمت نیابت وکالت دولت علیه بشرف بیك ولد امیر اصلان خان وخدمت دیوان بیگی بمحمدحسین خان کرد وخدمت نیابت قورچی گری باشی بحاجی سیف الدین بیات بحال و برقرار ماند.

بندگان اعلی پیوسته مشغول سرانجام یساق قندهار بوده جمیع اسباب مرصع آلات را نیزحکم شدکه جواهرات آنها را جدا کرده بقیمت درآورده بفروش رسانند وقیمت جواهرات را سوداگرانی که میخرند در عراق و آذربایجان وفارس آنچه حکم شود بجهت خرج روزانه نموده لشکر ببیگلربیگیان وحکام‌سوداگران مذکور رسانند و رسید از آنها گرفته ایفاد دفتر نظارت نمایند و لشکری کـه در رکاب ظفر انتظام موجودند مواجب وسیورسات ازخزانهٔ عامره درحضور می یافته باشند.

درخلال این‌احوال امیر مهراب خان ناظرمریض شد وجهان فانی را بدرود کرد

نظر باینکه قرابت قریبه بامیر علم خان داشت بندگان اقدس حکم بتشییع جنازهٔ او فرمودند ، امیرعلم خان وکیل‌الدوله و احمد خان قورچی باشی وغیرهٔ امرا ازحضور برآمدند ، چون بکریاس پادشاهی رسیدند امیر علم خان مراجعت نموده در خلوت بعرض رسانید که این‌غلام بعد ازترخص ازحضور بکریاس جلالت اساس رسیده دیدکه درمیدان دولتخانه کــه باصطلاح هند جلوخان باشد بقدر دو هزار سوار جلایرمستعد ایستاده‌اند ، از یوسف علیخان جلایرحاکم مشهد مقدس پرسیدم که این سواران بچه تقریب ایستاده‌اند ظاهر نمود که سابق رقم بجهت کهنه نوکراویماق۱ جلایربنام برادرم زال خان عزصدور در یافته بود الحال زال خان بموجب حکم اقدس اویماق جلایر را همراه آورده بجهت سان آمده ایستاده شده‌اند . در بین مکالمات کمال تشویش وتزلزل ازاحوال او غلام تفرس نمود لهذا متفکرشده عرض می نماید کــه اگر یوسف علیخان آمده استدعای دیدن سان دستهٔ جلایر نماید ارشاد شود کــه امروز بندگان ما دیدن سان را موقوف بفردا فرمودیم خود حرکت فرموده درمکان خلوت تشریف‌ببرند، نظر باینکه امروز حکم اقدس بجهت تشییع جنازهٔ امیر مهراب خان بما صادر شده موقوف فرمودن حکم مناسب‌نیست، فردا ما غلامان درحضور حاضرشده تقید و صیانت نموده و اگر در بین سان مردم ارادهٔ نمك بحرامی درضمیر داشته باشند و حرکت ناهنجاری از ایشان بوقوع رسد بسزای عمل خود خواهند رسید .

این مراتب را عرض نموده از حضور حضرت شاهی رخصت شده ره گرای امر مأمور گردید چه‌در آن وقت اورا لازم بود وپادشاه را نیز که‌جمعی ازافواج قاهره از ایل او وغیره که‌جریدهٔ عقیدت واخلاص آنها ازلوث نفاق وشقاق بری‌باشد درحضور حضرت ایران پناهی بجهت خبرداری وحراست گذشته خود راهی می شد نهایت در آن زمان او و پادشاه هردو از خوض این معنی غافل و عاطل گشته نقش این اندیشه در خاطرها صورت نیست بمضمون این بیت :

۱ــ اویماق یعنی تیره وقبیله وتبار

قضا چون زگردون فروهشت پر
همه عاقلان کور گردند وکر

تمثیل

قضا دستی‌است‌پنج‌انگشت دارد
چو خواهد ازکسی کامی برآرد

دو برچشمش‌نهد دو بر بناگوش
یکی برلب نهدگویدکه خاموش

بالجمله بعد از این یوسف علی خان مذکور بحضور آمده مرتعش و مضطرب بعرض رسانیدکه دستهٔ اویماق جلایر را بموجب حکم اشرف زال خان برادر غلام آورده حاضر است ، ارشاد شدکه امروز بسبب مشاغل دیگر بندگان ما سان دیدن را موقوف فرمودیم فردا دستهٔ جلایر نیز بجهت سان حاضر باشند ، این اشاره فرموده خود بدولت بمکان خلوت تشریف بردند بالآخره معلوم گردیدکه دراین‌مدت‌بوساطت چند نفر از خواجه سرایان‌که پروردهٔ نمك نادری‌بودند وتا آن زمان درخدمت‌شاهرخ میرزا مقرر فرموده‌بودند رقعجات ومراسلات ازصبیهٔ‌میرزا خان‌سلطان جلایر که‌معقودهٔ شاهرخ میرزا بود بیوسف علی‌خان میرسیده متضمن برآنکه غیرت و حمیت اویماقیت وایلیت را شما مردم ازدست‌داده ومحل طعن‌جمیع اویماقات ایران‌گردیده‌اید وجمعی امرای نمك بحرام شاهرخ میرزا را از سلطنت خلع نموده درگوشهٔ انزوا مقید نموده واشتهار معیوبی‌چشم او بین‌الناس داده‌اند ، این اشتهار عین‌کذب ودروغ است. در آن مراسلات قلم بدست شاهرخ میرزا داده بدست خود قلم را حرکت داده بطریق خط مایقرئی که او داشت بتسوید در آورده نزد یوسف علی‌خان مخفی می فرستاده بمفاد این رباعی:

آدم ز بهشت بافت نقصان از زن
یوسف بته چاه بزنـدان از زن

سیمرغ بکوه قاف پنهـان از زن
صدملك سلیمان‌شده‌ویران از زن

یوسف علیخان تعیین نموده بود کـه اذیتی بچشم شاهرخ میرزا نرسیده و این شهرت خلاف واقع است.

عرق حمیت جاهلیتش از پیغامات آن ضعیفهٔ مفسده بحرکت آمده ونیز بسبب

بعضی احکام که سابقاً بحیز تحریر در آمده مثل معافی مالیات سه سالهٔ کل قلمرو ایران و آنچه اراضی موقوفات وغیره که هریك از امرا وسرداران بظلم وجور در تحت تصرف خود داشته باشند حکم شدکه از آنها عنفاً مسترد نموده مالکان و متولیان را متصرف نمایند ازاین جهات بعضی ازاشرار وسرکردگان که مواجب واجبی خود را کاًن لم یکن پنداشته چشم برمال ضعفا وعجزه گماشته بودند ومبلغهای کلی هریك جداگانه املاك زیردستان را متصرف بودند و نیز آنچه در دست رعایا باقی بود مبلغی بنام مال دیوانی بظلم وستم می گرفتند لهذا این تقییدات بر آنها در باطن گران نموده سعی در انهدام دولت آن پادشاه با عدل وداد نمودند چنانچه با قربان قلی خان قرقلوی جزایرچی باشی حضور و بکندی بیك خان جارچی باشی قجرافشار وبافریدون خان نایب عبدالله خان قلر آقاسی وقاسم خان افشار جزایر چی باشی و کریم خان بربرقوریساول باشی و باعلی یار خان جولئی توپچی باشی جلو که در اطراف دولتخانهٔ مبارکه بود ومنصورخان پسر چنداول۱ باشی که بتدریج متفق شده بودند تا آن روز در انتهاز فرصت بوده بنابراین که دروب دولتخانهٔ علیه بید اقتدار و اختیار داران سرداران مذکور می بود و فرقهٔ همیشه کشیك که روز و شبی دوازده هزارکس مقرر بودند و محل بودن آنها در اطراف بیرون دولتخانهای پادشاهی ازقدیم مقرر ومعین است احدی از آنها دردرون دولتخانه مدخلی نداشتند.

بعد از تشریف بردن بمکان خلوت نمازخانه یوسف علی خان نمك بحرام جماعت جلایر را ازاسب فرودآورده بتدریج از دروازه ها دو دو وپنج پنج کس داخل چهار باغ نموده با مردم اندرون که متفق بودند مع شده دروازه ها رامسدود نموده جزایرچیان وغلامان را باطراف وجوانب بام وجدار فرستاده خود با جمعی دیگرازسرداران مزبور آمده بازادهٔ شاه اتدلازی علی الغفله از پشت در ها و پرده ها با شمشیر های آخته بر سر آن حضرت ریختند بنحوی که مجال حرکت کردن احدی نشد، چون از

۱ــ چنداول ضد هراول و بمعنی قسمت محافظ عقب سپاه است.

شجاعت و دلاوری آن حضرت که خود مکرر مشاهده نموده بودند اندیشه ناك بود لذا اول یوسف علی خان ازپشت پرده بیك بار خود را برروی شمشیری که در پهلوی پادشاه بود انداخته و رفقای او چند شمشیر برآن حضرت زدند و سایر حاضرین که بیخبر بودند وبی یراق ایستاده بودند چندکس ازآن ملاعین برآنها حمله برده آنها فرار برقرار اختیار نمودند وحضرت خلدآشیانی را دستگیر و مقید نموده،در همانجا دیده های حق‌بین آن حضرت را بخنجر ستم عاطل وباطل وازهردو چشم کور وچراغ سلطنت را بی‌نور وخود را مطعون طعن هرنزدیك ودور ومردود درگاه سلطان غفور در یوم‌النشور نمودند،

دراین‌مقام ازکلام حکمت‌نظام زبدهٔ شعرای نامی حکیم نظامی چند بیتی بتناسب محل ایراد مینماید:

درخت کیانی درآمد بخاك — بغلطید در خون تن زخمناك
سلیمانی افتاده در پای مور — همان پشهٔ کرد با پیل زور
بهار فریدون و گلزار جم — بباد خزان‌گشت تاراج غم
نسبنامهٔ دولت کیقباد — ورق بر ورق هر طرف برد باد
چنانست رسم این گذرگاه را — که دارد بآمد شد این راه را
یکی را در آرد بهنگامه تیز — یکی را ز هنگامه‌گوید که خیز
سکندرکه با رای وتدبیر بود — بنیروی دولت جهانگیر بود
اگر دولتش نامدی رهنمای — نسودی سرخصم را زیر پای
مکن زیر این لاجوردی بساط — باین مهرهٔ کهرباگون نشاط
که رویت کند کهربا وار زرد — کبودت‌کند جامه چون لاجورد
که داند که این دخمهٔ دام ودد — چه تاریخها دارد از نیك و بد
چه نیرنگ با بخردان ساخته — چه‌گردنکشان را سر انداخته
فلك نیست یکسان هماغوش تو — طراز دو رنگیست بر دوش تو

گهت چون فرشته بلندی دهد　　گهت با ددان دست بندی دهد
شب آن کو بنا نیست نارد بیاد　　کلیجه بگردون دهد بامداد
ازاین دیو مردم که دام و ددند　　نهان شو که همصحبتان بدند
گوزن گریزنده در مرغزار　　ز مردم گریزد سوی کوه وغار
همان شیر کو جای در بیشه کرد　　ز بد عهدی مردم اندیشه کرد
چومرغ از پی کوچ بر کش جناح　　مشو مستراح اندر این مستراح
بزن برق وار آتش اندر جهان　　جهان را ز خود وارهان وارهان
نظامی بخاموش کاری بسیج　　بگفتار نا گفتنی در مپیچ
بیاموز زین مهرهٔ لاجورد　　که با سرخ سرخست و بازرد زرد

فردوسی گوید :

براو باد لعنت همی صدهزار　　مبادش بجز آتش اندر کنار
همیشه بلعنت گرفتار باد　　روانش بدوزخ نگونسار باد

بهیئت اجتماعی شاهرخ میرزا را از محل خود کشیده بر آوردند و بعداز بر آوردن عاری بودن نور بصر اوبآن مخاذیل مبرهن وظاهر گردیده متأسف شدند وبزبان حال بدین مقال مترنم بودند :

راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی　　خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

بآن ضعیفهٔ فتانهٔ قطامه صفت توبیخ و تشنیع نمودند لکن نظر بآن که چنین حرکتی بیمروتانه بیجا از آن نمك بحراماں بوقوع رسیده بود و تدارك آن ممکن نبود شهرت صحت چشم شاهرخ میرزا را داده آورده بر مسند سلطنت نشانیدند و حکم بنواختن نقارخانه و شلك توپخانه و جزایر خانه داده دفعةً در بلدهٔ شهر مقدس علامات روز رستخیز پدید آمده اماکن و جدار شهر از آواز توپخانه و جزایر خانه سیماب وار بحرکت وتزلزل بر آمد ، امرا که در آستانهٔ مقدس متوجه تجهیز رتکفین مهراب خان بودند مضطرب شده رو بدولتخانهٔ پادشاهی نهادند، جماعت اعراب وبیات

وکرد و نخی و لالوی و غیره که زیاده از هفتاد هزار کس بودند مجتمع شده اطراف چهارباغ‌را فراگرفتند واز اطراف امرای باقی باتوپ وتفنگ شعلهٔ حیات جمع کثیری ازمردم امرار منطفی می‌نمودند. بعد از زد وخورد بسیار یوسف علی‌خان نمك حرام کس بنزد وکیل‌الدوله امیرعلم خان واحمد خان قورچی باشی وغیرهٔ امرا فرستادکه شما شاهرخ میرزا را مشتهر ببی‌چشمی‌نموده مقید داشتید ، حافظ حقیقی چشم او را ازشرشماها مصون داشته از این معنی ماکه خود را ازجملهٔ غلامان او میدانیم‌متحمل نشده پادشاه شما را مکحول‌کرده شاهرخ شاه را بجای‌خود متمکن گردانیدیم‌بهتراین است که شما ها نیز آمده بطریق سابق متوسل باین دولت شوید ، این جانب متعهد می‌گردد که بهیچوجه پادشاه برشما مردم در صدد انتقام نگردیده پایهٔ شما را بیش از پیش افزاید . ازاستماع این پیغام خوانین برهم شدند ؛

یکی بچهٔ گرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه را بردرید

در جواب گفتند که تا ماها انتقام از شاهرخ میرزا و از تو نمك بحرام نگیریم چگونه آرام خواهیم گرفت چنانچه بحملات متعدده دلیرانه امرا خود را باطراف‌چهار باغ رسانیدند ، نظر باینکه توپخانه در دست نداشتند و توپخانهٔ کلان پادشاهی دور بود از اذیت توپخانه کاری از پیش نبردند و واهمهٔ این نیز نمودند کـه مبادا از این اصرار وتکرارسرداران نمك‌حرام اذیتی جانی بحضرت خلدآشیانی وباولاد او رسانند تا قریب بشام معرکهٔ قتال بآتش حرب مشتعل بود بالآخره امرا وافواج راه دیار خود پیش گرفته ازشهر برآمده و رفتند واین واقعه در یازدهم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ یکهزار ویکصد وشصت وسه (۱۱٦۳) هجری روی نمود .

دیدی آن قهقهٔ کبك خرامان حافظ کـه زسر پنجهٔ شاهین قضا غافل بود

ذکر وقایعی که بعد از واقعهٔ خلع لباس سلطنت‌آن حضرت درارض اقدس واطراف روی نمود

القصه آن ظالمان بی ایمان بوقت شب آن حضرت را مع متعلقان بارگ مشهد

مقدس فرستاده در کمال احتیاط ممنوع ازدخول وخروج نمودند .

از نوادر اتفاقات سیئه سانحهٔ قطع لسان است کـه از اصابت عین الکمال بآن پادشاه دیندار روی داد ، تبیین این مقال و اندکی از بسیار آن اینکه بعد ازجلوس دو باره شاهرخ میرزا را بخاطر رسید کـه من چشم و زبان هردو ندارم ، وعلم برمناقص باطنی خود نداشت ، پس شاه سلیمان اگر چه در چشم با من مشارکت بهم رسانیده لکن مزیت فصاحت زبان برمن دارد ، مبادا آنچه از برای من اتفاق شد از برای او نیز بشود لهذا در باب قتل آن حضرت با امرای مردود سخن بمیان آورد . چون امرای کذا که مصدر این امرشده بودند فی‌الفور ازکردهٔ خود نادم و پشیمان شده لهذا بر قتل او رضا نداده تحاشی نمودند . شاهرخ میرزا مطلب را فهمانید که هرگاه از برای من‌چنین اتفاق‌شد پس برای کسی که ترجیحی‌درظاهر نیزداشته‌باشدبطریق اولی صورت احتمال دارد و در تقدیر وقوع حال شما چه خواهد بود . پس امرای یاغی بنا برقطع لسان آن حضرت گذاشته زبان آن جناب را نیز مقطوع نمودند لکن بقدرة الله تعالی بعد ازقطع لسان از گویائی وفصاحت و بلاغت آن حضرت چیزی نکاست .

الحاصل چون این خبر وحشت اثر درهرات ببهبود خان بیگلربیگی وامیرخان توپچی باشی و غیرهٔ خوانین رسید عرایض بنزد احمد خـان ابدالی در باب اطاعت نمودن خود وتسلیم قلعهٔ هرات وتوپخانهٔ پادشاهی وتفویض ممالك خراسان فرستادند .

بمجرد رسیدن عرایض امرا احمد خان از قندهار بسمت هرات کوچ نمود و امرای مذکور استقبال نموده او را داخل شهرهرات کردند و ازآنجا همراه رکاب او متوجه سمت مشهد مقدس گردیدند .

یوسف علیخان مخبر شده بقدر هفت هشت هزارکس سواره و پیاده از دستهٔ غلامان وجلایر وچنداول وقوریساول وغیره که با اومتفق بودند وقدری از اهل شهر با خود فراهم آورده باقدری توپخانه بعزم رزم احمدخان وامرای قزلباش‌شاهرخ میرزای مکحول را برداشته روانهٔ سمت هرات شد وچون بسنگ بست رسید امیر علم خان از

قاین در کمـال سرعت آمده بیك حمله شاهرخ میرزا را منهزم ساخته غلامان و عملهٔ سرکار پادشاهی جلو اسب اورا بدست گرفته در کمال تعب بمشهد مقدس رسانیدند . جمیع اسباب وکارخانجات پادشاهی باتوپخانه بدست امیرعلم خان افتاد و او از نظر احمد خان درای گذرانیده اطاعت نمود .

بعد از ورود شاهرخ بمشهد مقدس یوسف علیخان با قلیچ خان از جواهر خانهٔ پادشاهی هفت رأس استر از جواهر پیاده محمول نموده نصف شبی شهر وشاهرخ را واگذاشته بسمت کلات که محل اقامت او بود بدر رفت .

درخلال این احوال بندگان اقدس فرصت یافته از دغدغهٔ اینکه مبادا از اعادی چشم زخمی بآنها رسد سلطان داود میرزا پسر اکبرخود وسلطان علی میرزا پسراوسط خودرا بقدیمیان وفدویان هوا خواه سپرده روانهٔ روضات مقدسات آستانهٔ سپهر مماس جناب ولایت مآب اسدالله الغالب غالب کل غالب و بآستانهٔ ملائك آشیانهٔ حضرت سید الشهداء علیهما السلام در کمال استعجال پوشیده از اعادی روانه فرمود و بآنها حکم نمود که رفته در آن اماکن مقدسه بنیابت زیارت مشغول بوده بعبادات وتحصیل کمالات ایام خودرا صرف مینموده باشند تامن بعد آنچه مناسب ومصلحت باشد ارشاد خواهد شد چنانچه عنایت نامجات بنام مصطفی خان ایلچی بیگدلی وبنام محمد رضاخان قورچی باشی سابق و بجهت مهدیقلیخان شاملو ومیرزا ابراهیم متولی سابق نجف اشرف فرداً فرداً بحیز تحریر در آورد مشعر برروانه نمودن فرزندان بآن صوب ومتوجه شدن آن عالیجاهان در امور فرزندان عز صدور یافت .

یك سال بعد ازفائز شدن آنهـا بعتبات عالیات حکم روانه شدن نزد پادشاه هندوستان فرمودند چنانچه ان شاءالله تعالی بعد از این بتفصیل تحریرخواهد یافت .

سلطان حسین میرزا وسلطان قاسم میرزا وسلطان هاشم میرزا که صغیر بودند در ارض اقدس درخدمت والد خود میبودند و آن حضرت درکمـال دلتنگی درمشهد مقدس بسرمیبردند .

نظر بآنکه در وهلهٔ اول احمد خان درانی بظاهر بلدهٔ طیبهٔ مشهد مقدس آمده از صولت رضوی تسلط شهرمقدس تیسیر نیافته بناکام مراجعت بهرات نمود امیر علم خان بمشهدمقدس آمده از آنجا بکلات رفت وبعد از وقوع جدال وقتال لاتعد ولاتحصی فیمابین امیرعلم خان و یوسف علیخان جلایر بالأخره امیر علم خان مسلط و یوسف علیخان مغلوب شد و او را با برادرش زال خـان و غیرهم با متعلقاتش بدست آورده مراجعت بمشهد مقدس نموده بدر دولتسرای نواب اقدس آورده بحضورعرض نمود که دشمنان آن حضرت را این غلام جان نثار با اهل وعیال گرفته حاضر ساخته بهر نوع سیاست که فرمایند اورا با متعلقاتش این غلام فدوی بسزا رساند و اگرحکم شود شاه رخ میرزای بیمروت را که بندگان اقدس بجهت اذیت چشم او کمال بی التفاتی بمـا غلامان بظهور رسانیده بودند و او در عوض آنچه کرد بر خدا و خلق ظاهر است آورده در دولتسرا بقتل رسانیم کـه عبرةً للناظرین گردد تا بعد ازاین شخص دیگر با محسن و بزرگئ و صلهٔ رحم خود چنین سلوك ننماید ویك نفر ازشهزادگان را مأذون نموده و بما غلامان تسلیم فرمایند که بنیابت بندگان متوجه انصرام مهام سلطنت ایران گردد .

بعد ازمستدعیات اوخان عالیشان را بحضورطلبیده بعد ازاظهار تحسینات وظهور توجهات فرمودند که فی‌الواقع آنچه شما لازمهٔ نجابت در عرق اویماقیت ونمك‌حلالی بوده بیش‌از حد واحصا بمنصهٔ ظهور رسانیدنید که گنجایش استکتاب در کتب تواریخ وسیر ندارد لکن تقدیر را چه‌تدبیر بمصداق کلام معجز نظام لیث بنی هاشم‌علیه‌السلام که اذا جاء القضاء عمی‌البصر و بمفـاد منطوقهٔ یفعل‌الله مایشاء و یحکم مـا یرید و بقول‌شاعر،

اوهم گله جونشدنکوشدکه نشد | اب بیهده گونشد نکوشدکه نشد
منت‌کش دهر می نشد آخر کار | کاری که نکونشدنکوشدکه نشد

تسلیم و رضا را که شیوهٔ مرضیهٔ اجداد عالیمقام خود است مرعی واختیار نمود ،

چشم امید از جهان و اهل آن پوشیده‌ایم

پای در دامـان صبر و انزوا پیچیـده‌ایم

رضا بقضا داد اما جواب اول در باب خواهش نمودن یکی از فرزنـدان بجهت امرسلطنت ایران آنکه از بدوسن‌سلطنت بزرگان ما را صغیر و کبیر اهل ایران جهراً و اخفاءً متمنی بودند،جناب اقدس الهی دراین‌مدت ما را از اذیت اعدا درکنف‌حمایت خود مصون و محروس داشته موافق تمنای اهل ایران بوسادهٔ سلطنت اجدادی قـرار داد ، سلوکی که کرده‌اند وخواهندکرد اظهر من‌الشمس است ، باوجود این بعداز من باولادمن چه خواهندکرد وشماچندکس که‌دوست وهواخواه این‌سلسلهٔ علیه‌اید تاکجا رفع و دفع شر اشرار میتوانید نمود و ما دو پسر اکبر را مناسب بودن ارض اقدس ندانسته روانهٔ عتبات عالیات نمودیم وابن دو طفـل صغیرکه نزد مابند چه قابلیت این امر دارند ، نظر بنمك حلالی وهوا خواهی شما میدانیم که آنچه بندگان ما خواهش نمایند در تیسیر آن قاصر نمانده و نخواهید ماند، خواهش اول آنکه اراده‌ایکه در حق ما واولاد ما دارید موقوف نمائید دوم نور بصرین بجهت ما تحصیل‌نمائید.

بعد از این ارشاد امیرعلم‌خان بعرض رسانیدکه این بنده سجدات شکرالهی را بجا می‌آوردکه دشمنان ولی نعمت خود را باسلاسل واغلال بدست آورده بپایهٔ سریر اعلی حاضر نموده ام و در باب فسخ ارادهٔ سلطنت اولاد عظام تابع حکم اقدسم لکن درمادهٔ علاج نورعینین حق بین بندگان والا ناچار و بیچاره‌ام.

ارشاد شدکه اگرشاهرخ میرزا و یوسف علیخان را مع اولاد و احفاد هر روز بچند دفعه بانواع مختلف مقتول ومحروق ساخته باز آنها را بصورت اصلی نمایند در شهواری که از ما رفته است بدست نخواهدآمد ومیسرنخواهدشد، دراینصورت‌تعصب وتغیر برآنها بیفایدهٔ‌محض است ، خواهش چنین است که شما آنها را مستخلص‌نموده بکمال رفق ومدار سلوك نمائید.و انتقام را موقوف و بعالم عقبی واگذارید که درآن وقت عادل حقیقی انتقام مور مظلوم را از پیل‌مشؤم میگیرد ، اصل خواهش وتمنای‌ما چنین است .

امیرعلم‌خان درجواب عرض نمود که این غلام رفته با سرداران همراهی کنکاش نموده اگر بموجب حکم اشرف راضی شوند فدوی در صیانت آنها بموجب ارشاد قصور نخواهد نمود .

بعد از این مذکورات امیرعلم‌خان حکم ترخص ازحضور یافته بمکان‌خود رفته اظهار این معنی بسرداران وسپاهیان نموده آنها بمجرد استماع این اراده بر هم آمده بلوا نموده یوسف علیخان وشیرغازی‌خان برادرش و اقربای دیگرش را باُقبح وجهی در میدان شاهی بقتل در آوردند .

بعد ازچندی احمد خان درانی نام سلطنت برخود گداشته باسپاه فراوان و توپخانهٔ بی پایان عزم صوب بلدهٔ طیبهٔ مشهد مقدس گردید . امیرعلم‌خان مستعد رزم و قتال ومحافظهٔ قلعه و جدار شهر گردیده بعد از رسیدن احمد شاه بظاهر بلد مقدس مشهد شریف دوسه دفعه آتش حرب وقتال فیمابین اکراد واعراب خراسان اشتعال یافت ونظر بآنکه سرداری نداشتند و انتظام در امور لشکرشان نبود لشکرخراسان منهزم شده داخل شهر گردیده آنچه از جواهرات و نقود وغیرهٔ سرکار پادشاهی یافتند غارت نموده هر یکی راه دیارخود پیش گرفته بدر رفتند و قلعهٔ مشهد بدست ابدالیان افتاد ،
بیت :

چنان زد بر بساطش پشت پائی — که هر خاشاك آن افتاد جائی

دراین مدت حضرت اعلی بامتعلقان در مشهد مقدس فیض یاب عتبه بوسی امام ثامن ضامن علی بن موسی‌الرضا علیه التحیة والثنا بودند ومکتوبی بپادشاه هندوستان که در آن وقت عالمگیرثانی بود بعتبات عالیات نزد شاهزادگان فرستاد که روانهٔ شاه جهان آباد شوند ومراسلهٔ مزبور متضمن برآنکه چون فیمابین سلسلهٔ علیه گورگانیه و سلسلهٔ این نیازمند درگاه احدیت طریقهٔ وداد و ارتباط ازقدیم الأیام مرعی و منسلك بوده ومیباشد چنانچه هروقت از ازمان سالفه که بهریك از دولتین وهنی وچشم زخمی میرسیده دیگری حتی‌المقدور در رفع و دفع آن لمحهٔ ازکوشش وکشش در اعانت و

استمداد تغافل ننموده اند چنانچه احوالات پادشاهان علیین آشیانان بابر پادشاه و همایون پادشاه انارالله برهانهما زبانزد خاص وعام است لهذا مصدع اوقات عالی میگردد که چون امرای نمك حرام که ازقدیم الأیام ملازم اجدادی این نیازمند بوده دراین اوقات باغوای بعضی اشرار نابکار براین نیازمند درگاه الهی عاصی شده کردند آنچه کردند توقع از آن زیبندهٔ اورنگ جهانبانی اینست که آن سپهراقتدارطریقهٔ انیقهٔ آبای عظام خودرا منظور فرموده بهرنوع اعانت وامدادی که از آن فرازندهٔ لوای شهریاری وطرازندهٔ اریکهٔ بختیاری در بارهٔ این نیازمند درگاه صمدیت روی نماید ضایع و باطل نخواهد گردید ونخل برومند سلطنت وکامرانی فرزندان سعادتمند سلطان داود میرزا وسلطان علی‌میرزا روانهٔ را خدمت آن اعلی‌حضرت گردون‌موهبت نمود، بنحوی اعانت و دستگیری شود که باعث استخلاص این خاطی شده امرای باغی منکوب و خاسر گردند .

سلطان داود میرزا مراسلهٔ مرقوم را مصحوب خود نموده ازبندر بصره بسواری سفاین بمسقط و از آنجا وارد کیچ ومکران و روانهٔ شاه جهان آباد شده بخدمت پادشاه و الاجاه هندوستان رسیده و برادرخود را در عتبات عالیات گذاشته بعد از ورود بشاه جهان آباد معلوم شد که احوال پادشاه هند درنهایت اغتشاش و برهمخوردگی است و پادشاه را استقلالی بهیچوجه حاصل نیست .

دراین بین آوازهٔ آمدآمد احمدشاه ابدالی بلند شد چنانچه فیمابین امرای هند و ابدالی حربی درنهایت صعوبت روی نموده ابدالی فایق و هندیان مغلوب گردیدند و چون این خبر بشاه جهان آباد رسید سلطان داود میرزا که بامید کمك درآنجا مانده بود مأیوس بالمره شده ازشاه جهان آباد عازم صوب بنگاله شدکه از راه دریا خود را باز بعتبات عالیات سدره مرتبات رساند .

بعد از ورود بمرشدآباد نواب مهابت جنگ که صوبه دار آنجا بود از راه تلطفات مقدم او را مغتنم دانسته مانع رفتن شد .

مقارن این سلطان علی میرزا که درعتبات عالیات بود از راه دریا بر کوب جهاز وارد بندر هوگلی[١] گردیده بجهت مهربانی ومحبتهای صوبه داران ذیشان هردو برادر در بنگاله اقامت نمودند و درسنهٔ یك هزار ویك صد وهشتاد وهشت (١١٨٨) هجری سلطان علی میرزا در بندر هوگلی بجوار رحمت ایزدی پیوست و از او اولادی باقی نماند و در سنهٔ یك هزار و دوصد و چهار (١٢٠٤) هجری سلطان داود میرزا نیز در مرشدآباد بنگاله برحمت حی لایموت واصل گشت دروقتی که این راقم حروف محمد خلیل را درسنهٔ یك هزار و یك صد ونود و دو (١١٩٢) از اصفهان طابیده در خدمت آن جناب حاضر بود ،

چو صیدی از اجل غافل سوی صیاد می‌آید
نخستین رفتن خویشم بـآن کـو یاد می‌آید

و با این مسوّد اوراق هشت نفر اولاد از آن جناب دربنگاله باقی ماند ، دونفر از آنها مع مؤلف این اوراق ذکور و باقی اناث ، جناب احدیت خاتمهٔ امور را بخیر گرداند بنبی و آله الأمجاد .

اما چون این خبر ملالت اثر در اصفهان بابوالفتح خان بختیاری رسید او نیـز بفکر کار خود اوفتاده درسنهٔ یك هزار و یك صد وشصت وسه (١١٦٣) هجری میرزا ابوتراب[٢] پسر میرزا سید مرتضی خلیفه سلطانی راکه والدهٔ او صبیهٔ شاه سلطان حسین بود با علی مردان خان بختیاری مع شده اورا بپادشاهی بر داشته شاه اسماعیل ثالث

---

١ ــ در شمال کلکته بر روی یکی از شاخه‌های شط گنگ

٢ — میرزا ابوتراب مذکور فرزند نواب میرزا سید مرتضی و او پسر میرزاعلی و او پسر میرزا سید مرتضی و او پسر نواب میرزا سید علی و او پسر علامهٔ زمان سید حسین الحسینی المرعشی مشهور بخلیفه سلطان و سلطان العلماء صاحب حواشی معروفه بر معالم و شرح لمعه میباشد و والدهٔ ماجدهٔ میرزا ابوتراب نوابه صبیهٔ شاه سلطان حسین صفوی بوده ومیرزا ابوتراب ملقب بشاه اسماعیل ثالث است.

(شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی)

نام گذاشت، نهایت او نیز چندان رشدی ننمود عاقبت کریم خان زند او را درقلعهٔ آباده کـه ما بین اصفهان و شیراز است چند سال مقید نمود چنانچه ان شاءالله تعالی خاتمهٔ احوال او بعد ازاین بحیز تحریر درخواهد آمد .

ملخص کلام آنکه آنچه بخاطر فاتر میرسد در برهم خوردن و انهدام دولت آن شهریارحقشناس دوحکمت لایزالی بود یکی آنکه عموم اهل ایران نظر براخلاق ردیه واطوار ذمیمه که جبلی ذات آنها شده بود ارادهٔ ازلی قرار یافت که بچهار موجهٔ بحور بلا افتاده سزا وجزا یابند تا زمانی کـه قابل ترحم وتفضل باری تعالی گردند، دیگر آنکه چون مردم زمانه بظلم وجور عادی شده سر بقواعد عدل و انصاف فرود نمی ـ آوردند پس حکمت بالغه تقاضا نمود که بر آن قوم سلطانی بر انگیزاند کـه متابعت خصائل ردیهٔ ایشان نموده مجبور در ظلم وجور گردد لهذا بمقتضای الطاف بلا نهایات مشیت او سبحانه قرار یافت کـه لوث خبث آن معاصی را از نامهٔ عمل آن سید بیگناه زدوده ببلای چند او را مبتلی نموده تاکفارهٔ گناهان چند روزهٔ او گردد ودرسنهٔ هزار و یك صد و هفتاد و هفت (١١٧٧) هجری در ارض اقدس بمرض سل بجوار رحمت ایزدی پیوست و بفحوای کل شییء هالك الا وجهه درصحن پائین پای حضرت امام ثامن و ضامن صلواة الله علیه درمقبره‌ایکه والد طاب ثراه او از برای خود ترتیب داده بود مدفون گردید، بیت :

اگرصد سال مانی ور یکی روز   ببـاید رفت زین کاخ دل افروز

و زبان حال مخلصان آن حضرت باین رباعی مترنم گشت :

ازمرگ تو ای شاه سیه شد روزم   بی روی تو دیده‌های خود بردوزم
تیغ تو کجاست ای دریغـا تا من   خون ریختن از دیده باو آموزم

ایضاً

تاریخ جهان کـه قصهٔ خرد و کلان   درجست دراوچه شیرمردان چه یلان
درهر ورقش بخوان کـه فی عام کذا   قدمـات فلان ابن فلان ابن فلان

ذکر مجملی از اخلاق حمیده و اطوار پسندیده
که با آن حضرت بود

آن حضرت پادشاهی بود دستور العمل خسروان روزگار و شهریاری بود پسندیده اطوار و در صلاح و تقوی یگانهٔ دوران و در کمالات صوری و معنوی بی مانند و بی نظیر چنانچه نادر شاه با وجودی که او را وارث ملك میدانست و در دل خوف و هراس بی قیاس از آن حضرت داشت هر وقتی که او را میدید میگفت که میرزا سید محمد پادشاه بی سپاه و افسر است ، و در علوم فقه وحکمت قصب السبق از همگنان ربوده و در علم و تحریر سیاق دست استادان این فن را بر پشت بسته ، وحسن خطی چون خط دلبران سیمین خط و درعلم هیأت ونجوم فرید عصر ، و شمهٔ از شجاعت و صلابت او چنان که در شهرقم و اماکن دیگر که ذکر آن باعث تطویل میگردد با وجود قلت اعوان و کثرت اعدا بوقوع انجامید، ودست عطا ونوال او بمثابه ایکه از برای رفاه رعایا و ساکنین ممالك محروسهٔ ایران با وجود مالکیت و نبودن شریك وسهیمی دست از کرورها تنخواه بابت وجوه دیوانی برداشته واگذاشت که الحق هیچیك از شهریاران ذی شوکت وخدیوان صاحب صولت و اقتدار ازخسروان اهل اسلام از پیشینیان تا آن زمان بگذشت وهمتی چنین مرتکب ومباهی نگردیده اند بلکه خیال این نوع بخششی در مرآت خاطرهای ارباب دنیای دون عکس پذیر نگردیده باشد، و در مراتب ترك مؤاخذه وعفو وعدم مغلوبیت غضب وصفای طویت انتقام بنحوی که سابق بطلی تحریر پیوسته درقوهٔ کم کسی از صاحبان بواطن صافیه ازغشایش و آلایش نفس سر کش جلوهٔ ظهور نموده ، و از ایام صبی تا بوقت مرض الموت شبی ازشبها هیچیك ازسنن وصلوات لیل ازاوفوت نشده بود تا بواجبات چه رسد ، ودرفن معمی وشعر وانشاء ضرب المثل شعرای دهر ، لهذا اجتناباً عن الاطناب ازاخلاق حسنهٔ آن حضرت اعتراف بعجز وقصور نموده سواد جواب مکتوبی راکه در عالم عمی و هجوم آلام وعناء زادهٔ طبع وقاد آن

حضرت است که در اصفهان بیکی از مخلصان صادق الولاء مرقوم نموده بود ایراد مینماید .

سواد مکتوب

«حسن اخلاص عقیدت جازم حقیقت مراسم میرزا ابوالقاسم همواره صورت نما وعکس پیرای مرایای خلوت خاطر حقانیت ذخایر بوده ومیباشد . شرحی که درخصوص بعضی کدورات و سانحات کـه دراین سنوات بآن ستوده صفات رخ نموده در عریضهٔ مخالصت فریضه و ذریعهٔ خلوصیت ودیعه اظهار و اشعارنموده بود مکاره زمان ومکاید سپهر اخشیجان پیوسته مخصوص ارباب ایمان و اصحاب ایقان بوده ومیباشدکما قال :

فغان زین چرخ دولابی که هرروز بجاهی افکند ماه شب افـروز

لکن صاحبان ذهن صاف ومالکان فهم وانصاف تراکم اقسام آلام و تصادم شداید ایام را از وقایع عظیمهٔ ماضیه حتی از تصور مصایب گوناگون و نوایب ازحد افزون که باین نیازمند درگاه ذوالمنن و خاطیء ممتحن رو داده و میدهد فوق طاقت بشری ومقتضی رتبت پیغمبری است که شاید عشری از اعشار و اندکی از بسیار آنها گوشزد مخلصان و منتسبان گردیده باشد تشفی و تسلی حاصل میتوانند نمود ، نعم ما قال :

بسنگ امتحان فرسود گیتی جسم زارم را
عبیر پیرهن کرد آسمان آخـر غبارم را
تجلی کرد حسنی ریخت ازهم جسم زارمن
کنید از نخل ایمن شعله ور شمع مزارم را

الحمدلله علی کل حال ، بیت :

کشید شعله دلم برنیان جان را سوخت سفینه گرمرو افتاد و بادبان را سوخت
مرا بکورهٔ هجران گداخت اول عشق گرفت آتش چشم من وجهان را سوخت
چنان ز آه من آتش گرفت عرصهٔ دهر که ماه وانجم وخورشید وآسمان را سوخت

یفعل الله مایشاء ویحکم ما یرید ، بیت :

گفت یار از غیر ما پوشان نظر گفتم بچشم
وانگهی دزدیده در ما می نگر گفتم بچشم

مجملاً حال مدّت هفت سال است که بحمدالله تعالی بتأسی طریقهٔ انیقهٔ آباء عظام و اجداد کرام علیهم صلواةالله الملك العلام و تفصی از آلایش دولت سراسر ذلت دنیای عبرت انجام مقیم مقام تسلیم و رضا ومعتکف سرای بی همتای مسکنت وانزوا:

پوست تخت فقر باشد مسند شاهنشهی — ترك افسر شد بری ما کلاه کهکهی [؟]

وجمعی از اشرار نا بکار که درظاهر وسر بایین نیازمند درگاه احدیت خصومت و خیانت ورزیده بودند بسهام آلام و قمقام انتقام جناب کردگار ج جبار عالم و اقطار بانحاء بلایا گرفتار ومرحله پیمای دار بوار گردیدند بیت:

علم نصرت ما آه سحر گاهی ما — مهرخاموشی ما چترشهنشاهی ما

فقطع دابرالقوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین، عزم کلی این و ارادهٔ اصلی چنین است که بعنایت رب‌الأرباب ومرحمت حضرت مسبب‌الأسباب بجهت ادای حج واجب از راه اصفهان شرفیاب عتبات عالیات و روضات سدره مرتبات و روانهٔ مقصد اقصی واز گرداب پر انقلاب ایران ویران خود را بآن سواحل امنیت ومنازل عافیت رسانیم وعندلیب ناطقهٔ نیاز باین کلام ممتاز نوا ساز میگردد که:

نمانده روی عراقم چو ای بزرگ حجاز — دل حسینیم آهنگ کربلا دارد

وحصول این سعادت عظمی وموهبت کبری بجهات شتی بمکن تا چندی موقوف و بامداد اوتاد و هادیان سبیل رشاد اوقات بدفع آن موانع وجهات مصروف تا چه رخ نماید العبد یدبر والله یقدر، رجاء واثق وامید صادق است که شمع مسؤل روشنی‌بخش روضهٔ قبول گردد. کیفیت حال و حقیقت احوال سرا سر ملال بطریق اجمال بجهت استحضار آن خجسته شعار زبانزد خامهٔ اشعار گردید».

خلاصه اینکه بعد از وقایع مذکوره ممالك ایران طوایف‌الملوك شده هرولایتی که در تصرف هرکس بود علم خودسری وخودرائی افراخته دم از لمن‌الملکی زدند.

بعد از فوت ابوالفتح خان علی مردانخان بختیاری که شاه اسماعیل ثالث[1] را

---

۱ ــ دراصل: ثانی

در دست داشت کریم خان زند او را مقتول نموده شاه اسماعیل نزد حسنخان قاجار رفت که ولد فتحعلی‌خان بود که خاقان جنت‌مکان شاه سلیمان‌ثانی درایام سلطنت اورا مفوض بیگلربیگی گری کل استراباد الی حد آب گرگان نموده با رقم حکومت آن ولایت وسرداری تمام فرق قاجاریه و صحرانشینان آن ولایت از ارض اقدس با افواج و تدارك شایان روانهٔ آن سمت نموده بود .

چون حسن خان از صوفی زادگان صافی نهاد آن سلسلهٔ علیه بود و ارادت قلبی درحضرت شاهنشاهی داشت لهذا دورشدن امثال او از موکب شهریاری در باطن باعث جرأت وجسارت جماعت طاغی شده آنچه مقدور بود بظهور رسید .

مجملاً نظر بآنکه اجداد او درمیان الوس خود از قدیم‌الایام سردار وصاحب حکومت بوده‌اند بنا بر آن اهالی آن اضلاع باو گرویده اقتدار کلی در آن سرزمین بهم رسانیده بود . چون حسن خان قاجار آزاد خان افغان غلزهٔ راکه با فتح علیخان افشار ارشلوی ارومی مع شده هنگامه پرداز عرصهٔ دهر گردیده بودند مغلوب نمود باکریم خان زند بنای مجادله گذاشت . عاقبت کریم‌خان غالب وحسنخان مغلوب بلکه مقتول گردید و شاه اسماعیل بدست کریم خان آمد وکریم خان او را در قلعهٔ آباده مقید نموده خود را وکیل‌السلطنه نام نهاد و بالکلیه بقطع و فصل امور ملکی متکفل گردید . عاقبت مقارن فوت خود او را باصفهان فرستاده درخانه های پدری خود می بود و در همان چند روز بعالم جاویدانی شتافت و کریم خان درسه‌شنبه ۱۳شهر صفرالمظفر سنهٔ یك هزار ویك صد و نود وسه (۱۱۹۳) هجری بعالم بقا ارتحال نمود وحیدرمیرزا پسربزرگ شاه‌اسماعیل‌ثالث راکه در شیراز میبود بعد از فوت کریم خان صادق خان برادرکریم خان بواهمهٔ ارادهٔ ادعای سلطنت و جهانداری که مبادا حرکتی از او صادر گردد مقتول نمود والحال که سنهٔ یك هزارودوصد وهفت (۱۲۰۷) هجری است آقا محمد خان پسر محمد حسنخان قاجارکه در استراباد میبود جمعیت نموده با لطف علیخان نوادهٔ صادق خان محاربات عظیم نموده فایق آمده ودر اکثر بلاد ایران

مستقل گردیده ودربلدهٔمشهد مقدس پسرشاهرخ میرزا ازطرف تیمورشاه پسراحمد شاه ابدالی حاکم وسایر اطراف مشهد مقدس رضویه علیه‌السلام والتحیه و در بواقی بلاد خراسان بدستوریکی ازاهالی همانجا ازجانب تیمورشاه حاکم وفرمانرواست وتیمورشاه در بلدهٔ کابل تا حد ملتان و پنجاب و قدری از بلاد توران را نیز در تصرف دارد .

[ذکر واقعهٔ کربلای معلی که از سعود و بیداد قوم وهابی وقوع یافت من‌الله التوفیق و الاستعانة[1]

واقعهٔ عجیب حیرت افـزای کربلای معلی بدین نمط سانح شد که در قری و بوادی نجد قریب چهل سال قبل از واقعهٔ مذکوره شخصی بهم رسیده بود عبدالوهاب نام ودر میان اهل آن سرزمین مذهبی جدید اختراع نمود منوط براینکه محمد بن عبدالله در زمان حیات خود پیغمبر و رسول بود و نیز هریك از ائمه در ایام خود امام و اولوالامر بودند در آن زمان .

مخترع کذا خود را بمنزلهٔ نبی و امام اولوالامر میدانست و مراقد مطهرات رسول وائمه را عبث و بیفایده مقرر نمود و زوار را بسبب زیارت مشرك و واجب‌القتل میدانست و خود را و من تبع خـود را موحد و مسلمانی را موقوف برمذهب خود تصور نموده .

بعد از او پسر اوعبدالعزیز (و بروایتی عبدالعزیز پسر او نیست بلکه منصوب او بامرحکومت وجهانداری است) برجای او نشسته دولت او روز بروز روی درتزاید نهاده پسر او که سعود نام داشت وولیعهد پدر بود بعضی قرای دیگرمثل لحسا وزباره وکرین و رأس‌الخیمه الی حدود مسقط و بعضی از بلاد یمن وغیره را تحت تصرف در

۱ــ قسمت بین دو قلاب در حاشیهٔ کتاب بخطی دیگر مرقوم است و ما با اینکه تقریباً یقین داریم که آن الحاقی است باز مزیداً للفائده آنرا عیناً چاپ کردیم این قسمت حاوی اشعاری سخیف و مربوط بحوادث سال ۱۲۱٦ است درصورتیکه اصل کتاب در سال ۱۲۰۷ بانجام رسیده .

آورده لوای دولت او بیش از پیش ارتفاع پذیر گشت تا در اواخر سنهٔ ۱۲۱۶ هجری که کاتب حروف در نجف اشرف مشرف بودم و اولاد و خانه در کربلا بود قریب چهل پنجاه هزار کس از بلاد مقبوضهٔ خود جمعیت نموده از راه بادیه بجبل شمر و دریای نجف در روز هژدهم شهر ذی الحجةالحرام سنهٔ مذکوره که روز عید غدیر است و اهل کربلای معلی و مجاوران از برای زیارت بنجف اشرف رفته بودند و در شهر چندان کسی باقی نبود علی الغفله اردوی خود را بخارج نخلستانهای کربلا رسانیده شباشب بپای قلعه آمده راه‌ها از بدنهٔ قلعه بشهر باز نموده مراجعت باردوی خود نمود .

مقارن طلوع آفتاب قریب ده دوازده هزار کس را احتیاطاً از اندیشهٔ رسیدن لشکر بقراولی در کنار اردوی خود بازداشته با مابقی لشکر خود روی بشهر نهاده از اطراف هجوم نمودند .

در آن وقت ملا عمر نامی کـه حاکم و متولی بود مخبر شده قوت مدافعه در خود ندیده فرار برقرار اختیار نمود. جماعت بیدین بیك بار از رخنه‌ها که در شب ساخته بودند بشهر ریخته نمونهٔ روز رستاخیز پدید آمد ، شد وحشتی که روز قیامت بگرد رفت .

بمضمون آیهٔ اقتلوهم حیث وجدتموهم هر که را دیدند بقتاش پرداختند و سه چهار هزار خانه را تاراج و ویران نموده و اهل کربلای معلی بفحوای و یأتیهم الفرار من کل مکان را معاینه نمودند و قریب چهار پنج هزار کس از آن قوم بیحیا از تفنگچی و نیزه دار با تبرداران و کلنگ رو بصحن مقدس حضرت سیدالشهداء نهاده درهای صحن را شکسته و در صحن مقدس قتل عظیم نموده و درهای رواق و روضهٔ مطهره را شکسته داخل رواق و روضه شده بر پشت بام قبهٔ مطهره چون رجوم شیاطین هجوم نموده شروع در کندن آجرهای طلا و خرابی گنبد نمودند و ضریح و صندوق مقدس را شکسته آنچه از جواهرات و طلا و نقره و فروش وغیره که بود بردند و وقت عصر طبل بازگشت زده مراجعت نمودند.

در تعداد مقتولین اقوال مختلف مذکور شده ، از پنج هزار و ششصد کس تا ده هزار و کسری مذکور میشد والعلم عندالله و تاریخ این واقعه لفظ «بغدیر» با غین نقطه‌دار

یافته شده وفتحعلی‌شاه قاجار برادر زادهٔ آقا محمد خان که دراواخر زمان خود موسوم بمحمد شاه قاجار شده بود و برخی ازگذارش احوال او دراین مجموعه درمحل خود بیان شده در آن اوان فرمانفرمای اکثری ازممالك ایران بود .

وقوع یافت‌این واقعه بطریق ایجازقلمی شد ،از برای متتبعان تواریخ همین قدر کافیست بشرط حیات آنچه در مقدمهٔ وهابی من بعد واقع شود یاد داشت خواهد شد ، العبد یدبر والله یقدر .

قطعه در تعرض بفلك

فلك چوغدر بودکارت ای نمك‌بحرام — امید خیر نباشد ز تــو چنین مخرام
چه ظلم تازه نمودی بخامس اوتــاد — بحق جد کبارش سرت رود بر باد
اگــر نبود پیمبر نبودت این بنیاد — برای خاطر اوکرده حق تــرا ایجاد
تراست شاهد این بیت آیت لــولاك — که‌خلق بهر محمد نمودت ایزد پاك
بهر وجود که‌کرده خدا ورا موجود — نمود او ز برای حبیب خود بدرود
بغیر آنکه تــو ای بیحیای بی پروا — کنی مدام بآل رسول جور و جفــا
غرض خراب شوی ای‌سپهر کجرفتار — چنانکه هیچ نمــاند ز گردشت آثار
چه‌گردشست که‌این‌ظلم‌واین‌ستم‌کردی — که شیعیان‌همه‌را دل‌تو پر زغم کردی
جهان را صاحبی باشد خدا نام — کزاوشوریده دریا گیرد آرام

بمفاد کریمهٔ کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام

بسی رنج بردم‌دراین روزگار — کــه ماند ز من نسخهٔ یادگار
غرض نقشیست کز ما بازماند — که هستی را نمی بینم بقــائی
عارفا برمن مکن قهر و عتاب — گر خطائی رفته باشد درکتاب
آن خطای رفته را تصحیح کن — از کرم والله اعلم بالصواب

-تم-

فهارس کتاب

۱ - فهرست اسامی اشخاص و طوایف

ن

۲ ـ فهرست اعلام جغرافیائی

۲ - فهرست اسامی کتب

پایان